
بسم الله الرحمن الرحيم



مشــق‌های ناتمــام

تحقیق، تدوین و نگارش:

دکتر حجت‌اله منیری

(عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد)

دکتر فرشاد علی‌یاری

(دبیر آموزش و پرورش بروجرد و استاد مدعو دانشگاه آیت‌اله بروجردی و فرهنگیان)

نشر شاهد
ناشر تخصصی کتب ایثار و شهادت

سرشناسه:منیری، حجت‌اله، ۱۳۴۵-
عنوان و نام پدیدآور:مشق های ناتمام/ تحقیق، تدوین و نگارش حجت‌اله منیری، فرشاد علی‌یاری.
مشخصات نشر:تهران : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، نشر شاهد، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری:۲۴۰ ص.: مصور؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س‌م.
شابک:۲-۸۲۵-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:فیپا
موضوع:واقعه ۲۰ دی ۱۳۶۵ بروجرد
Historical incidence of Borujerd ,9th January ,۱۹۸۲
شهیدان -- ایران -- بروجرد -- بازماندگان -- خاطرات
Martyrs -- Iran -- Borujerd -- Survivors -- Diaries
جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- عملیات هوایی عراق
Iran-Iraq War ,۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Aerial operations, Iraqi
شناسه افزوده :علی‌یاری، فرشاد، ۱۳۵۰ -
شناسه افزوده :سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران. نشر شاهد
رده بندی کنگره:DSR۱۶۲۸
رده بندی دیویی:۰۸۴۳۰۹۲۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی:۹۹۵۶۸۷۰

مشق‌های ناتمام

تحقیق، تدوین و نگارش: **دکتر حجت‌اله منیری، دکتر فرشاد علی‌یاری**
ناشر: **نشر شاهد**
طراح جلد و صفحه آرا: **علیرضا زمانی**
لیتوگرافی، صحافی و چاپ: **مجتمع چاپ کوثر**
نوبت چاپ: **اول - ۱۴۰۴**
شمارگان: **۱۰۰۰ نسخه**
قیمت: **۲۴۰،۰۰۰ تومان**
شابک: **۲-۸۲۵-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸**

آدرس: تهران، خیابان آیت الله طالقانی، بین خیابان ولی‌عصر(عج) و خیابان حافظ، بنیاد شهید و امورایثارگران، طبقه ششم
تلفن: **۸۳۲۳۲۶۴۸-۰۲۱**
فکس: **۸۸۹۱۶۵۳۱-۰۲۱**

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۱۱
خانواده‌های دانش‌آموزان شهید ۱۷
راوی: اله محمد چگنی (پدر شهید: محمدحسین چگنی) ۱۷
راوی: مهین زارعی (مادر شهید: محمدحسین چگنی) ۱۸
راوی: فاطمه پیربایی (مادر شهید: محمد زارعی) ۱۹
راوی: محمد (برادر شهید: محمد زارعی) ۲۰
راوی: فرحناز پیربایی (مادر شهید: فرزاد ممیوند) ۲۰
راوی: اعظم گوهری روزبهانی (مادر شهید: محمد گودرزی، فرزند محمود) ۲۲
راوی: حسین گودرزی (پدر شهید: محمد گودرزی) ۲۵
راوی: عصمت کریمی نیازاغه (مادر شهید: محمد گودرزی، فرزند حسین) ۲۶
راوی: محسن گودرزی (برادر شهید: محمد گودرزی، فرزند حسین) ۲۶
راوی: اسداله روزبهانی (پدر شهید: علی روزبهانی) ۲۷
راوی: خدایار روزبهانی (پدر شهید: مجید روزبهانی) ۲۸
راوی: نرگس روزبهانی (مادر شهید: مجید روزبهانی) ۲۹
راوی: جواد رستمی (پدر شهید: علیرضا رستمی) ۳۰
راوی: اکرم دارابی (مادر شهید: عباس لطفی) ۳۱
راوی: زهرا حیدری (مادر شهید: حسین عزیزی) ۳۲
راوی: علی عزیزی (پدر شهید: حسین عزیزی) ۳۳
راوی: مهری گودرزی (مادر شهید: احمد حسنوند) ۳۵
راوی: ملوک پیرولی (مادر شهید: علی پیرولی) ۳۸
راوی: غلامرضا پیرولی (پدر شهید: علی پیرولی) ۳۹
راوی: زهرا پیرولی (خواهر شهید: عباس پیرولی) ۳۹
راوی: حسن روزبهانی (پدر شهید: عباس روزبهانی) ۴۱

فـهـرسـت

راوی: محسن روزبهانی (برادر شهید عباس روزبهانی)..... ۴۲
راوی: گل‌آفرین روزبهانی (مادر شهید: عباس روزبهانی)..... ۴۲
راوی: احمد عباسی (پدر شهید: حسن عباسی)..... ۴۴
راوی: فاطمه نظری (مادر شهید: حسن عباسی)..... ۴۵
راوی: عذرا مهرابی (مادر شهیدان: محمود و داود گودرزی)..... ۴۶
راوی: شهناز گودرزی (مادر شهید: اکبر شلالوند)..... ۵۲
راوی: اعظم ترابی‌گودرزی (مادر شهید: حسن ولی‌پوری‌گودرزی)..... ۵۴
راوی: مریم ولی‌پور گودرزی (خواهر شهید: حسن ولی‌پور گودرزی)..... ۵۵
راوی: معصومه لطفی (مادر شهید: مهدی باجلان)..... ۵۶
راوی: عشرت گَوِله (مادر شهید: داریوش گودرزی)..... ۵۷
راوی: اکرم میرزایی‌گودرزی (مادر شهید: حسین شیدایی)..... ۵۸
راوی: صغری دهقان (مادر شهید: هادی پیرهادی)..... ۵۸
راوی: ملوک سلیمانی (مادر شهید: محمدصادق امیدعلی)..... ۵۹
راوی: اعظم لک (مادر شهید: مهدی زندی)..... ۶۰
راوی: عصمت روزبهانی (مادر شهید: خدارحم نوروزی)..... ۶۱
راوی: اقدس کاظمی (مادر شهید: حسن کاظمی)..... ۶۳
راوی: لیلا کاظمی (خواهر شهید: حسن کاظمی)..... ۶۵
راوی: فاطمه میرزایی (خواهر شهید: مهدی میرزایی)..... ۶۶
راوی: فاطمه میرزایی (مادر شهید: رضا عظیمی)..... ۶۷
راوی: ملوس روزبهانی (مادر شهید: احسان ملاقایی)..... ۶۸
راوی: محمد ملاقایی (پدر شهید: احسان ملاقایی)..... ۷۰
راوی: گل‌باغی گودرزی (مادر شهید: بهمن ولی‌پوری)..... ۷۲
راوی: صمد ولی‌پوری (برادر شهید: بهمن ولی‌پوری)..... ۷۲
راوی: شکراله آقایی (پدر شهید: محمد آقایی)..... ۷۳
راوی: ماه‌دولت گودرزی (مادر شهید: احمد گودرزی)..... ۷۶
راوی: رضا گودرزی (پدر شهید: احمد گودرزی)..... ۷۷

فهرست

راوی: عصمت ترابی (مادر شهید: مجتبی جابری) ۷۸
راوی: رحم‌خدا جابری (پدر شهید: مجتبی جابری) ۷۹
راوی: زهرا گودرزی (مادر شهید: مجید گودرزی) ۷۹
راوی: قدم‌خیر معظمی (مادر شهید: سعید معظمی گودرزی) ۸۱
راوی: عذرا کمری (مادر شهید: مرتضی مرادی بیدکرپه) ۸۲
راوی: عشرت گودرزی (مادر شهیدان: محمود و مسعود گودرزی و همسر شهید: احمد گودرزی) ۸۲
راوی: منیر گودرزی (مادر شهید: اسماعیل گودرزی) ۸۴
راوی: منیر گودرزی (مادر شهید: احمد منادی) ۸۵
راوی: شهربانو معظمی گودرزی (مادر شهید: عباس معظمی گودرزی) ۸۵
راوی: مرتضی معظمی گودرزی (برادر شهید: عباس معظمی گودرزی) ۸۷
راوی: صغری گودرزی (مادر شهید: رضا گودرزی) ۸۷
راوی: منصوره دارابی (مادر شهید: محمدرضا دارابی) ۸۸
راوی: ماه‌دولت سیار (مادر شهید: داریوش رازانی) ۸۹
راوی: صنم پیرحیاتی (مادر شهید: حمیدرضا دوستدار روزبهانی) ۸۹
راوی: قدرت‌اله دوستدار روزبهانی (پدر شهید: حمیدرضا) ۹۰
راوی: پروین روزبهانی (مادر شهید: حمزه روزبهانی) ۹۰
راوی: محمد روزبهانی (پدر شهید: حمزه روزبهانی) ۹۱
راوی: بتول گودرزی (مادر شهیدان: حجت‌اله و مرتضی کردی) ۹۱
راوی: معصومه هدایت‌نیا (مادر دانشجوی شهید: شیرین نامداری- در محل واقعه) ۹۲
راوی: جعفر زرندی (پدر دانش‌آموز شهید: اکرم زرندی و همسرِ بانوی شهید: ناهید کمالی) ۹۳
راوی: فاطمهٔ پیرزادی (نامادری شهید اکرم زرندی) ۹۵
راوی: علی‌یار کرمی (برادر دانش‌آموزان شهید: صدیقه و فرحناز کرمی) ۹۶
راوی: زیبا یاراحمدی (همسر علی‌یار کرمی) ۹۸
راوی: زلیخا شمس بیداری (مادر شهید: منوچهر برق‌افکن) ۹۹
راوی: مریم گودرزی (مادر شهیدان: محمد و غلامرضا گودرزی) ۱۰۰
راوی: فاطمه پشت‌دار (مادر شهید: افشین جهشی) ۱۰۴

فـهـرسـت

دانش‌آموزان جانباز روز واقعه ۱۰۵

راوی: حمید احمدوند (دانش‌آموز جانباز)..... ۱۰۵

راوی: آیت‌اله کتیراچی (دانش‌آموز جانباز) ۱۰۶

راوی: پدر و مادر آیت‌اله کتیراچی..... ۱۰۹

راوی: محسن بختیاری (دانش‌آموز جانباز)..... ۱۱۰

راوی: محمد روزبهانی ارجمندی (دانش‌آموز جانباز)..... ۱۱۱

راوی: علیرضا فتح الهی (دانش‌آموز جانباز) ۱۱۳

راوی: مادر علیرضا فتح‌الهی ۱۱۳

راوی: رضا جوانی (دانش‌آموز جانباز)..... ۱۱۳

دانش‌آموزان وقت مدرسهٔ شهید فیاض‌بخش و ۱۱۵

راوی: محمد جابری (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) و برادر شهید: مجتبی جابری) ۱۱۵

راوی: فرشاد علی‌یاری (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع) ۱۱۵

راوی: سید وحید طباطبایی (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)..... ۱۱۷

مدیران، معلمان و کارکنان مدرسهٔ شهید فیاض‌بخش و ۱۱۹

راوی: ولی گودرزی (مدیر وقت دبستان شهید فیاض‌بخش)..... ۱۱۹

راوی: گیلان اله‌یاری (معلم وقت پایهٔ اوّل دبستان شهید فیاض‌بخش) ۱۲۱

راوی: زهره مولا (معلم وقت پایهٔ دوم دبستان شهید فیاض‌بخش)..... ۱۲۲

راوی: مرضیه فارسی (معلم وقت پایهٔ سوم دبستان شهید فیاض‌بخش) ۱۲۳

راوی: محمود روزبهانی (معاون وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)..... ۱۲۴

راوی: رضا گودرزی (معاون پرورشی وقت مدرسهٔ امام حسن‌مجتبی ع)..... ۱۲۶

راوی: رضا گودرزی (سرایدار وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع) ۱۲۷

مدیران، مسئولان، کارکنان وقت نهادهای مختلف و دیگر شاهدان ۱۲۹

راوی: محمد شاهدپور (کارمند وقت شهرداری) ۱۲۹

راوی: خیراله روزبهانی (کارمند وقت بنیاد شهید) ۱۳۰

فـهـرسـت

راوی: مصطفی سلیمانی (فرماندۀ وقت سپاه پاسداران بروجرد) ۱۳۱
راوی: شیخ محمدعلی امامی‌فر (معاون وقت بنیاد شهید بروجرد) ۱۳۲
راوی: فاطمه روزبهانی (از ساکنان قدیمی ابراهیم‌آباد تاکنون) ۱۳۴
راوی: محمد باقری (رانندۀ تاکسی) ۱۳۵
راوی: سیف‌اله طاهری (عکاس صحنه‌های روز واقعه) ۱۳۶
اسامی شهدای متفرقه(بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم) ۱۳۸
پیوست‌ها ۱۴۳
یک:تصویر کارنامه تحصیلی دانش آموزان شهید ۱۴۳
دو: تصویر صحنه های روز واقعه ۲۲۲

اگـــر از کـــبـــوتـــر نـــگـــویـــم سـخـن
مـــرا خـــون پـــــرواز بـــر گـــــردن اســت

(پرویز بیگی‌حبیب‌آبادی)

تقدیم به

خانواده‌های ارجمند و صبور شهیدان «دفاع مقدس»

پیش‌گفتار

هنوز تب و تاب «کرونا» در کشور کاملاً فرونشسته بود که در گفتگویی که با رئیس وقت ادارهٔ فرهنگ و ارشاد اسلامی شهر (نادر ارجمندی) داشتیم، کتابی را در قطع رقعی نشانمان داد (با نام: نیمکت‌های سوخته، اثر: جعفر کاظمی) و گفت: این کتاب شرح خاطرات تعدادی از خانواده‌های ۶۸ دانش‌آموز شهید در واقعهٔ بمباران دبستان شهید فیاض‌بخش، مدرسه راهنمایی امام حسن مجتبی (ع) و .. در شهرستان بروجرد (بیستم دیماه ۱۳۶۵ خورشیدی) است؛ و ادامه داد: شایسته است کتاب دیگری، با ذکر نام و شرح یاد همهٔ کودکان شهید واقعه. از زبان خانوادهٔ ارجمند آنان و دیگر شاهدان. به قلم درآید، تا ضمن پاسداشت نام و یاد تمامی آن‌ها، سیمای دقیق و جامع‌تری از حادثه به رؤیت خواننده (به ویژه مجامع جهانی) برسد. بعد از این گفتگو، قرار بر این شد که با دریافت فهرست همهٔ شهدای دانش‌آموز (و شماره تماس خانواده‌ها) از ادارهٔ بنیاد شهید، دیدار و مصاحبه‌ها را شروع نماییم.

شیوه و مراحل انجام کار: شیوهٔ انجام مصاحبه که نخست به مدت چهار ماه متوالی و سپس مقاطع زمانی مختلف (تا تاریخ چاپ کتاب) به طول انجامید، به این ترتیب بود که: پیش‌تر، قراری را برای دیدار و مصاحبه (در روزهای جمعه) به اطلاع خانواده‌ها رسانده، آنگاه با حضور در منزل این عزیزان به صحبت نشسته و با تلفن همراه ضبط می‌کردیم. با وجود این، انجام برنامه بدون دشواری و اتفاقات غیرمنتظره نبود: نخست این که خانواده‌ها در سطح شهر و روستا پراکنده بودند، و برای دیدار و گفتگو با آن‌ها می‌بایست هر بار در نقطه‌ای حاضر می‌شدیم. دوم این که تعدادی از خانواده‌ها از بروجرد مهاجرت کرده و در شهر دیگری اقامت داشتند که ناچار بودیم برای گفتگو با آن‌ها زمان بیش‌تری را سپری نماییم. (با این حال، بودند خانواده‌هایی که دسترسی به آن‌ها به هیچ روی مقدور نشد). سوم، تشابه اسمی، فامیلی و ارتباط قوم و خویشی میان برخی اشخاص، نیاز به دقت و تأمل بسیار داشت. چهارم بعضی از افراد اصلی خانواده (پدر، مادر یا هر دو) دیگر در قید حیات نبودند تا با حضور آن‌ها نیز به خاطرات فرزندشان جانی دوباره بخشیده شود، و بالاخره انگشت شماری از آنان نیز حاضر به گفتگو نشدند.

شیوهٔ نگارش: در نگارش کتاب سعی بر آن بوده تا از زبان ساده و صمیمی مصاحبه شوندگان دور نشویم و خاطره‌ها همان‌گونه که شنیده شد، به نگارش درآید. مگر آن که لغت یا اصطلاحی محلی برای خواننده نامفهوم تشخیص داده شده یا جمله‌ای نظم دستوری نداشته بود، که با جایگزینی لغت و تعبیری آشناتر و همچنین نظم بخشیدن به اجزای جمله، ناچار به دخل و تصرف بوده‌ایم، و بالاخره به جهت آن که «واقعه» از زوایای مختلف و نگاه‌های گونه‌گون به تماشا درآید، غیر از اعضای خانوادهٔ دانش‌آموزان شهید، از افراد

دیگر مثل: دانش‌آموزانِ وقت، مدیران مدرسه‌ها، معلم‌ها، برخی کارکنان نهادها و ادارات، عکاس و .. نیز مصاحبه صورت پذیرفت و روایات آنان ـ بعد از روایات خانواده‌ها ـ به تصویر درآمده‌اند.

معرفی شهر بروجرد: شهرستان بروجرد در شمال استان لرستان، با مساحت ۱۶۰۴ کیلومترمربع، واقع شده است. این شهر از شمال به ملایر (استان همدان) از شرق به استان مرکزی (اراک) و دورود، از جنوب به خرم‌آباد و از غرب به سلسله محدود شده است. فاصله آن از مرکز استان ۱۰۰ کیلومتر و از تهران ۳۹۴ کیلومتر است. بروجرد دارای آب و هوای چهار فصل است که در هر فصل دارای جاذبه‌های دلنوازی از طبیعت نیز هست. مردم این دیار بسیار با نشاط، خونگرم و باهوش هستند. جمعیت آن در حال حاضر قریب به ۴۰۰ هزار نفر است که از این حیث دومین شهر استان، بعد از خرم‌آباد، می‌باشد. همچنین، شهر بروجرد، تنها در سدهٔ اخیر، خاستگاه شخصیت‌های برجسته‌ای چون: آیت‌ا.. العظمی بروجردی (مرجع تقلید وقت شیعه)، سید محمدمهدی طباطبایی بروجردی (معروف به بحرالعلوم)، شیخ علی‌محمد بروجردی (معروف به آشیخ)، شیخ رحمت‌ا.. صاحب‌زمانی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر عبدالمحمد آیتی، دکتر سعید نصرالهی (پزشک)، لوریس چکناواریان (آهنگساز)، استاد مهرداد اوستا، شهید محمود صارمی (خبرنگار)، شهید محمد بروجردی، شهید احمد کشوری و .. بوده است.

دبستان شهید فیاض‌بخش[1]: در سال‌های دههٔ ۶۰، دبستان شهید فیاض‌بخش، همراه با سه مدرسهٔ دیگر یعنی: امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین (ع) و فاطمیه (دبستان دخترانه)، در شمال شهر، خیابان

۱. رجوع کنید به: نقشه پیوست دو

رودکی (مابین منطقهٔ محروم ابراهیم‌آباد و محمودآباد)، واقع بودند.

این مدرسه که بیش‌ترین شهیدِ دانش‌آموز را در حملهٔ هوایی بیستم دیماه ۱۳۶۵ به خود اختصاص داد، دو نوبت (صبح و عصر) از کودکان دورهٔ اوّل تا سوم ابتدایی را در بر می‌گرفت. نوبت صبح، مختص به کودکان استثنایی (نیازمند به آموزش‌های ویژه)، و بعدازظهر، مربوط به کودکان عادی می‌شد.

شهرستان بروجرد در طول مدت جنگ تحمیلی، از سوی دولت بعث عراق، بارها و بارها مورد حملهٔ هوایی قرار گرفته بود، اما حملهٔ هوایی بیستم دیماه ۶۵، حکایتی دیگر داشت. دشمن بعثی در این حمله ـ که یک روز بعد از عملیات «کربلای ۵» و پیروزی رزمندگان ایرانی در این عملیات بود ـ با شلیک دو یا سه موشک (مقابل دبستان شهید فیاض‌بخش و حاشیهٔ جادهٔ کمربندی)، جان نزدیک به ۹۰ نفر از شهروندان بی‌گناه را به کام مرگ کشاند که از این تعداد، ۶۸ تن دانش‌آموز (اغلب از دبستان شهید فیاض‌بخش) بودند. حملهٔ هوایی دشمن البته به این روز ختم نشد و به توالی در روزهای بیست‌ویک و بیست‌ودوم نیز ادامه یافت. حملهٔ روز بیست‌ویکم، همچنان، محمودآباد (این بار منازل مسکونی و نزدیک مدرسه‌های یاد شده) و حملهٔ بیست‌ودوم، تنها پایانهٔ شهر (خیابان سعدی که خیابانی شلوغ و پر رفت و آمد بود) را نشانه گرفت. این دو حمله نیز علاوه بر تنی چند از شهروندان، تعداد دیگری از کودکان دانش‌آموز را هم به شهادت رسانید.

باری، پرسش این کتاب از کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ جهانی (ICRC)، که مدعی بی‌طرفی، استقلال و بشردوستی است و فلسفهٔ وجودی خود را حمایت از مردم بی‌پناه ـ به ویژه کودکان معصوم ـ در جنگ‌ها معرفی کرده، این است که: چرا در خصوص این جنایت و موارد مشابه در جهان (مثل

کشـتارهای مکرر کودکان فلسطینی توسط صهیونیست‌های اسرائیلی) سکوت کرده و تاکنون به وظایفی که پیمان‌های ژنو (به خصوص پیمان چهارم در سال ۱۹۴۹) بر عهدهٔ او نهاده، عمل نکرده است؟!

بروجرد - پاییز ۱۴۰۳
حجت‌اله منیری / فرشاد علی‌یاری

خانواده‌های دانش‌آموزان شهید

راوی: اله محمد چگنی (پدر شهید: محمدحسین چگنی)

نزدیکی‌های ظهر بود. من در «محمودآباد» مشغول بار زدن کامیونم بودم که صدای انفجار هولناکی شنیدم. مردم یکی یکی، بنا به عادت هر چند روزه، برای یاری رساندن به مجروحان و آسیب‌دیدگان به سوی محل حادثه شروع به دویدن کردند. من نیز بی‌اختیار و سرآسیمه همراه شدم. در مسیر از بعضی افراد شنیدم: دبستان (فیاض‌بخش) را بمباران کرده‌اند. دلشوره‌ام بیشتر شد، چون می‌دانستم محمدحسین نیز هم اکنون در مدرسه است. کار را تمام شده فرض کردم اما به کلی هم ناامید نبودم.

همین که رسیدم، بعد از جستجویی کوتاه، پسرم را پیدا کردم. زیر آواری از سنگ و سخال مدفون بود. بیرونش کشیدم. اول فکر کردم بیهوش شده، چون بدنش سالم بود اما بعد متوجه شدم گیجگاهش ترکش خورده است. در این حین، دو خبرنگار را دیدم که مشغول تهیهٔ گزارش و مصاحبه با مردم‌اند. بالای سر من آمدند پرسیدند: پدر، از احساست می‌گویی؟ گفتم: فدای میهنم!

راوی: مهین زارعی (مادر شهید: محمدحسین چگنی)

مـن. بـه تنهایـی. برای سـراغ گرفتن از حال محمدحسـین به طرف مدرسـه رفته بودم. خیلی جسـتجو کردم اما پسـرم را پیدا نمی‌کردم. در بازگشت از محل یکی از آشـنایانمان را (همـراه بـا همسـرم) در اتومبیل دیدم. پرسـیدم: محمدحسـین را ندیده‌ایـد؟ او کـه کتـش را بـر روی جسـد محمدحسـین انداخته بـود، چیزی نگفت. اما من با رد نگاهش فهمیدم که جسـدِ زیر کت، محمدحسـین اسـت. خیلـی التمـاس کـردم که لبـاس را بردارند تا من پسـرم را ببینم، اما. بـرای این که من متأثر نشوم. اجازه ندادند. اتومبیل حرکت کرد و من برای همیشه در حسرت آخرین دیدار با پسرم ماندم ...

محمدحسـین، قـد و قامت بلندی داشـت. همکلاسـی‌هایش سـر به سـرش می‌گذاشـتند و صدایـش می‌زدنـد: دراز! محمدحسـین قـدری از ایـن موضـوع ناراحـت بـود اما چون بچهٔ خجولی بود نمی‌توانسـت مانع شـوخی بچه‌ها شـود. چندیـن بـار گلایهٔ بچه‌ها را به من و پدرش کرده بود. می‌خواسـت مدرسـه‌اش را تغییـر دهیـم. مـن نیز با مدیر و معلم مدرسـه در میان گذاشـتم، ولـی آنها اجازه ندادند. می‌گفتند: ما محمدحسین را دوست داریم، دانش‌آموز خوب و نجیبی است ...

ما از این حادثه (بمباران مدرسـه) دو داغ بر دل داشـتیم. داغ دوم، شـهادت پسر برادرم (محمد زارعی) بود. پسر برادرم با محمدحسین همکلاسی بود. آنها با یکدیگر به مدرسـه می‌رفتند و برمی‌گشـتند. از آنجا که شهر، همواره و به واسطهٔ بمباران‌هـای پـی در پـی، ناامن بود، ناچار شـدیم آن دو را در روسـتای خودمان (گندل‌گیلان) به خاک بسپاریم.

راوی: فاطمه پیریایی (مادر شهید: محمد زارعی)

خانهٔ ما در منطقهٔ محمودآباد بود، منطقه‌ای با کوچه‌های خاکی که هنوز آسفالت نشده بود. محمد پایهٔ اول ابتدایی بود. آن روز محمد یکریز شعر «خوشا به حالت ای روستایی!» را زمزمه می‌کرد. بعد از خوردن ناهار، کیف درس و مشقش را برداشت و روانهٔ مدرسه شد اما چندی نگذشت که صدای انفجاری مهیب بلند شد. در و پنجره‌های خانه از جا کنده شدند و شیشه‌ها فرو ریخت. من، برآشفته، از خانه خارج شدم. (پدر محمد، درجه‌دار ارتش بود و در کردستان به سر می‌برد). از رهگذران شنیدم که مدرسه را زده‌اند. به طرف مدرسه گام برداشتم. در بین راه از خدا خواستم: محمد نمرده باشد. معلول نشده باشد، .. به محض رسیدن با صحنه‌های هولناکی رو به رو شدم. زخمی و کشته‌ها را یکی یکی وارسی کردم، محمد را نیافتم. یکی گفت: مجروحان را به بیمارستان شهید چمران برده‌اند. به هر زحمتی بود خودم را به بیمارستان رساندم. مجروحان را از نظر گذراندم، ولی محمد در میان آنها نبود. یکی از پرستارها گفت: شاید به بیمارستان شهرهای اطراف (اراک یا همدان) فرستاده باشند. نمی‌دانستم کدام شهر را، به دنبال محمد، باید جستجو کنم!

به خانه برگشتم. آن شب تا صبح چشم روی هم نگذاشتم. دمپایی‌ام را به دهان می‌گرفتم و از فرط ناراحتی زیر دندان می‌فشردم. استغاثه می‌کردم که: محمد زنده باشد!

صبح روز بعد، یکی از فامیل گفت: شنیده‌ام بعضی از بچه‌ها را به سالن طالقانی برده‌اند. به دلم افتاد که اقوام چیزی می‌دانند که نمی‌خواهند به من بگویند ...

فردا، با ورود به سالن طالقانی، با صحنهٔ بسیار دردناکی رو به رو شدم. کودکان

شـهید را بـه ردیـف کنار یکدیگر قطار کرده بودند. اجسـاد را برانـداز می‌کردم که یکبـاره چشـمم افتـاد بـه محمد! بدنش سـالم بـود، فقط شـقیقهٔ سـمت چپش زخمی، و دسـت بچه در حالی که بر روی شـقیقه قرار داشـت، خشک شده بود ...

در این واقعه ما به غیر از داغ محمد، دو داغ دیگر هم در سـینه داشـتیم: داغ پسر خواهرم و پسر خواهر شوهرم (که همکلاسی‌های محمد بودند).

راوی: محمد (برادر شهید: محمد زارعی)

[از آنجـا کـه پدر شـهید در زمان گفتگو، در خانه حضور نداشـت، خاطرات پدر را از زبـان پسـر دیگـرش (کـه او هم محمد نام داشـت و اینک ۲۶ سـاله بود) پی گرفتیم]:

.. بعـد از تولـد مـن، پـدر و مـادرم بـه خاطـره علاقـه‌ای که بـه محمد (شـهید) داشتند، نام او را برای من انتخاب کردند. پدرم روز شهادت برادرم، سنندج بود کـه بعد از شـنیدن خبر بمباران مدرسـه، مرخصی می‌گیـرد و با عجله خودش را به بروجرد می‌رسـاند. او با آمدن به خانه، فضا را سـوت و کور می‌بیند و از آن جا همه چیز دستگیرش شده بود.

راوی: فرحناز پیریایی (مادر شهید: فرزاد ممیوند)

خانـهٔ مـا ابراهیم‌آبـاد (نزدیـک مدرسـه) بـود. شـب واقعه، محلـهٔ دیگری از شـهر میهمان بودیم. آن شب هواپیماهای عراق بر فراز آسمان شهر بارها دیوار صوتی شکسته بودند و ما بسیار ترسیده بودیم.

فرزاد هم مثل پسرخواهرم محمد (زارعی) دورهٔ اول ابتدایی را می‌گذراند. فرزاد

و محمد، هر دو، در یک کلاس و در یک میز می‌نشستند. محمد، نخست در دبستان امام حسین (ع)، ثبت نام کرده بود اما پدرش از شوهر من خواسته بود که: از آنجا که در منطقهٔ مرزی مشغول و از خانواده دور است، محمد را هم در مدرسهٔ فرزاد (فیاض‌بخش) ثبت نام کند بلکه این دو همراه و همیار یکدیگر باشند.

آن روز برادرم (دایی فرزاد) بچه‌ها را به مدرسه برد. بعد از رساندن به مدرسه، دست در جیب می‌کند تا خوراکی برای پسرها بخرد اما می‌بیند پولی در جیب ندارد. به پسرها می‌گوید: زنگ تفریح برمی‌گردم و از این شلغم‌فروش جلوی مدرسه، شلغم برایتان می‌خرم .. ولی همین که برادرم برمی‌گردد، صدای انفجار در نیمهٔ راه بلند می‌شود.

من در آن موقع، خانهٔ پدرم (مرکز شهر) بودم که پسر عمویم خبر آورد: مدرسهٔ ابراهیم‌آباد را زده‌اند! با شنیدن این خبر، من از خود بیخود شدم و دیگر چیزی نشنیدم. (تا ۴ سال من شنوایی درست و حسابی نداشتم). با پدر و مادر و برادرم، پیاده، به سمت مدرسه به راه افتادیم. تا ما به مدرسه برسیم، بیشتر مجروحان و شهدا را به بیمارستان (چمران یا شریعتی) منتقل کرده بودند. هر چه جستجو کردیم اثری از فرزاد و محمد نیافتیم. پدرم خاک مدرسه را بر سر و صورتش می‌پاشید و فریاد می‌زد: بچه‌هایم کو؟ . . .

بچه‌ها را در مدرسه پیدا نکردیم، برای همین به سمت بیمارستان شهید چمران حرکت کردیم. در بیمارستان، اتاق به اتاق، به دنبال بچه‌ها گشتیم، تا بالاخره بدن بی‌جان محمد را یافتیم، ولی هنوز نشانی از فرزاد نبود. یکی از کارکنان بیمارستان گفت: شاید فرزند شما را برای درمان به بیمارستان شهرهای اطراف برده باشند، شما بروید منزل تا ما پرس و جو کنیم و سپس با شما تماس بگیریم.

یکی از اقوام (که از کارکنان بیمارستان بود) نزدیکی‌های شب خبر آورد که: قرار است ۱۲ شب جنازهٔ بچه‌ها را از بیمارستان به سالن طالقانی ببرند. شما نیز حاضر شوید، شاید فرزاد هم در میان آن‌ها باشد. شب که شد، همگی به بیمارستان رفتیم. هنوز آن وضعیت دلخراش از یادم نرفته است. بچه‌ها را، تکه تکه، داخل وانت‌بار می‌گذاشتند و به طرف سالن می‌بردند. تا آخرین ماشین را نگاه کردیم اما فرزاد را ندیدیم. یکی گفت: بروید سالن طالقانی، بعضی اجساد را زودتر برده‌اند. با عجله به طرف سالن به راه افتادیم. وارد سالن که شدیم، پسرم (فرزاد) را یافتم، نفر چهارم دراز کشیده بود! اسمش را به اشتباه روی کاغذ «مسعود گودرزی» نوشته بودند.

یکی از کارکنان درمان گفت: بچهٔ شما بین راه بروجرد ـ اراک فوت کرده است. او برای درمان به شهر اراک در حال انتقال بوده که از آنجا بار دیگر به بروجرد برمی‌گردانند.

راوی: اعظم گوهری روزبهانی (مادر شهید: محمد گودرزی، فرزند محمود)

محلهٔ ما، محمودآباد بود. پسر کوچکم که شیرخواره بود را داشتم شیر می‌دادم که، با یک تکانهٔ وحشتناک و بسیار شدید، از بغلم به سمت درِ ورودی پرتاب شد. تصور اولیهٔ من این بود که زلزله است. بچه را با ترس و لرز دوباره بغل کردم و از خانه بیرون زدم ..

ـ چه شده؟

ـ مدرسه را زده‌اند!

ـ وای خدای من، محمد!

به داخل خانه برگشتم. چادر سر کردم و همراه شوهرم، با عجله، به طرف

مدرسه حرکت کردیم. مردم گروه گروه به محل انفجار می‌شتافتند. می‌دویدم در حالی که چهرهٔ بچه‌ها (بچهٔ خودم و بچهٔ برادرشوهرم) از نظرم محو نمی‌شدند. در این حال، یک اتومبیل نیسان نزدیک ما توقف کرد. پشت نیسان سوار شدیم. به مدرسه که رسیدیم، دیدم دیوارهای مدرسه به کلی ویران شده، در حالی که برخی از دانش‌آموزان، خاک و خون آلود و برخی هم نقش بر زمین، جلوی در مدرسه و داخل محوطه پراکنده‌اند. بچه‌ها را یکی یکی برمی‌گرداندم و نگاه به صورتشان می‌کردم. با دیدن چهرهٔ هر کدام از آن طفل‌های معصوم، فریادم به آسمان می‌رفت. هر چه جستجو کردم اثری از محمد در داخل مدرسه نبود. بار دیگر به بیرون از مدرسه برگشتم، که این بار چشمم به محمد افتاد که با صورت نقش بر زمین شده بود. با کمک همسرم بلندش کردیم. بدن بی‌جانش کبود شده بود. به شدت منقلب شده بودم و فقط ضجه می‌زدم ...

تا پاسی از شب کار من ناله و گریه بود. حوالی ساعت ۱۲ شب، بی‌اختیار، چادر سر کردم و از خانه خارج شدم. شوهرم به دنبالم آمد:

ـ کجا می‌روی؟

ـ می‌خواهم بروم ببینم پسرم کجاست، در این تاریکی شب به او چه می‌گذرد؟

با همسرم پیاده و در سکوت خیابان‌ها تا بیمارستان رفتیم. جلوی بیمارستان با ازدحام مردم رو به رو شدیم. پرسیدم: بچه‌هایی که کشته شده‌اند اینجایند؟

یکی از کارکنان بیمارستان گفت: شهدا را به سالن طالقانی برده‌اند، اینجا فقط مجروحان حادثه‌اند.

به طرف سالن حرکت کردیم. اما در بسته بود. چند نفر مأمور، نگهبانی می‌دادند. به مأموران خیلی اصرار کردم که وارد سالن شوم. گفتم: بچه‌ام آنجاست، می‌خواهم یک بار دیگر ببینمش! نگهبانان نپذیرفتند. گفتند:

دیروقت است، فردا صبح مراجعه کنید. باز هم التماس کردم. بالاخره قبول کردند، اما گفتند: خیلی طول ندهید. همراه شوهرم وارد سالن تاریک، با کمی روشنایی، شدیم. جنازه‌ها را به ترتیب کنار هم چیده بودند. یکی یکی جنازه‌ها را برانداز کردیم تا به محمد رسیدیم. عزیزم محمد! هنوز سکهٔ ده ریالی که برای خرید خوراکی به او داده بودم، در مشتش بود. خودم را روی پیکر کوچک او انداختم تا صورتش را ببوسم، که بیهوش شدم و .. در منزل به هوش آمدم.

صبح روز بعد، برای گرفتن جنازهٔ محمد به سالن رفتیم. در بین راه مثل این بود که خیابان‌های شهر را گرد مرده پاشیده باشند. مردم از ترس بمباران به روستاها پناه برده بودند. مأموران جلوی ورزشگاه گفتند: چون باز هم امکان حملهٔ هواپیماهای دشمن وجود دارد، نمی‌توانیم دانش‌آموزان شهید را دسته جمعی تشییع کنیم؛ پس هر کس جنازهٔ بچه‌اش را تحویل بگیرد و خودش در بهشت شهدا به خاک بسپارد.

خانواده‌ها، به نوبت، جنازهٔ بچهٔ‌شان را تحویل می‌گرفتند و به طرف گورستان شهر (که آن هم نزدیک مدرسهٔ بچه‌ها بود) روانه می‌شدند. و چقدر تنها و غریبانه! من و شوهرم نیز، به همراه برادر شوهر و همسرش (که آن‌ها هم فرزندشان را از دست داده بودند)، جنازهٔ بچه‌هایمان را تحویل گرفتیم و با یک وانت‌بار به راه افتادیم ..

بالاخره بچه‌ها را دفن کردیم، اما با چه حالی! آری، با چه حالی!

از این خوشحالم که: توانسته بودم در ایامی که محمد زنده بود دو آرزو از آرزوهایش را برآورده کنم: یکی این که یک روز به خانه آمد گفت: مادر، یکی از دوستانم دیشب، شام، کباب داشته‌اند، دلم کباب می‌خواهد. من هم بلافاصله گفتم: حتماً پسرم! امشب غذا کباب درست می‌کنم. پولی در بساط نداشتیم.

برای همین، تنها پنکهٔ منزل را برداشتم به بازار بردم و با پولش برای همان شب کباب تهیه کردم.

چند روز پیش از واقعه نیز، همین که از مدرسه آمد گفت: مادر، بچه‌ها مسخره‌ام کرده‌اند، می‌گویند: زانوی شلوارت سوراخ است. گفتم: غصه نخور! برایت شلوار نو می‌خرم. آن روز هم ناچار شدم یک دست چینی غذاخوری (که برای میهمانی‌ها کنار گذاشته بودم) را از کمد بردارم و برای فروش به بازار ببرم. چه روز خوبی بود! روزی که محمد با لباس نو به مدرسه می‌رفت، احساس سبکی و شعف به من دست داده بود!

راوی: حسین گودرزی (پدر شهید: محمد گودرزی)

آن روز هم. مثل همیشه. محمد پیش من آمده بود. من در سه راه جعفری (مرکز شهر)، کنار خیابان، هویج می‌فروختم و محمد هم طبق معمول تا ظهر همیار من بود. نزدیکی‌های ظهر گفت: پدر، من دیگر باید بروم، مدرسه‌ام دیر می‌شود. من از دخل ۲۰ تومان به دست او دادم و گفتم: برو، خدا به همراهت! محمد خداحافظی کرد و رفت، بدون آن که بدانم این آخرین «خداحافظی» و نیز آخرین کلامی است که از او دارم می‌شنوم.

محمد رفت و آخرین دیدارم، در غروب همان روز، وقتی بود که خود را. در سالن طالقانی. بر روی جسد خونین او انداختم. کفش‌هایش را بالای سرش گذاشته بودند و در داخل یکی از کفش‌ها، یک اسکناس ۲۰ تومانی قلبم را چنگ می‌کشید!

راوی: عصمت کریمی نیازاغه (مادر شهید: محمد گودرزی، فرزند حسین)

بعد از وقوع بمباران، من به طرف مدرسه شتافتم. اولین کسی هم که چشمش به محمد افتاد، خودم بودم (پدرش هنوز نیامده بود). محمد کنار یک تیر برق افتاده بود. بغلش کردم. زیر سرش خون لزجی جمع شده بود. بخشی از کاسهٔ پشت سرش را نداشت ..!

این را هم بگویم که: ما هنوز از داغ فرزند بزرگ‌ترمان آرام نگرفته بودیم که این داغ نیز بر آن افزوده شد. آخر، شش ماه قبل از شهادت محمد، پسر اولم علی‌حسین (که ۱۵ سال داشت)، در آب غرق شده بود!

راوی: محسن گودرزی (برادر شهید: محمد گودرزی، فرزند حسین)

من و محمد، مثل هر روز، به مدرسه رسیدیم. آن روز هم محمد را تا مدرسه بدرقه کردم. وقتی خواستم که از او خداحافظی کنم و به طرف مدرسهٔ خودم (مدرسهٔ امام حسین ع) بروم، صدایم زد. گفتم: بله محمد، چه می‌خواهی بگویی؟ گفت: داداش، کاش من هم در مدرسهٔ شما بودم! من با خنده گفتم: کاش من هم در مدرسه تو بودم! سپس او را بوسیدم و از وی جدا شدم . . .

محمد پسر مؤدب و مهربانی بود. من گاهی اوقات از پول جیبی خودم به او می‌بخشیدم، غافل از این که او این پول‌ها را پس‌انداز می‌کند. یک روز که کفشم پاره شده بود و می‌خواستم کفش بخرم، او مقداری را که من کم داشتم (از همان پس‌اندازها) برگرداند. هر چقدر گفتم: خودم بقیهٔ پول را تهیه می‌کنم، نپذیرفت و با اصرار گفت: باید این پول را از من قبول کنی!

راوی: اسداله روزبهانی (پدر شهید: علی روزبهانی)

من و خانواده‌ام روستا زندگی می‌کردیم. یک ماه می‌شد که از روستا به شهر مهاجرت کرده و در خیابان منتهی به دبستان فیاض‌بخش (خیابان رودکی) اسکان گرفته بودیم. پسرم را در همین مدرسه ثبت نام کردم. فیاض‌بخش، شیفت صبحش مربوط به «دانش‌آموزان استثنایی» می‌شد اما نوبت بعدازظهر به دانش‌آموزان عادی تعلق داشت. علی، پسرم، عادت داشت همیشه زود به مدرسه برود. او نمی‌خواست «مراسم صف» را از دست بدهد. آن روز هم، بعد از این که ناهارش را زود خورد، از خانه خارج شد. به فاصلهٔ کوتاهی لرزش مهیبی، همهٔ در و همسایه‌ها را به کوچه و خیابان کشاند. هراسان از خانه خارج شدم و با جریان مردم به طرف مدرسه راه افتادم. در مسیر رفتن به محل، با دخترم که او هم دانش‌آموز مدرسهٔ فاطمیه (پشت دبستان فیاض‌بخش) بود، رو به رو شدم. دخترم را در بغل کشیدم و او را وارسی کردم. زبانش بند آمده بود و حسابی ترسیده بود!

پرسیدم: علی ...، علی را ندیده‌ای؟ جواب داد: نه ندیده‌ام. گفتم: زود باش برو خانه!

به محل انفجار رسیدم. جلوی درِ مدرسه گودی بزرگی ایجاد شده بود. در و دیوارهای مدرسه فرو ریخته بود. تعدادی دانش‌آموز بی‌جان بر زمین افتاده بودند. به نظرم آمد که بعضی از آن‌ها با آتش سوخته‌اند. بالاخره علی را شناختم، اما نه از روی چهره (چهره‌اش سوخته بود و قابل تشخیص نبود). او را از رنگ لباسش شناختم. آخر این لباس را روز قبل برایش خریده بودم و آن روز برای اولین بار بود که می‌پوشید. مصیبت را پذیرفته بودم و خون بچه‌ام را از دیگر بچه‌های معصوم. که اکنون به خاک و خون غلتیده بودند. رنگین‌تر نمی‌دیدم.

آمبولانس‌هایی که برای بردن جنازه‌ها و مجروحان آمده بودند گنجایش کافی نداشتند، از همین رو بقیه را با اتومبیل‌های عبوری و عمدتاً وانت‌بار به سوی بیمارستان می‌بردند. همراه اجساد و مجروحین به بیمارستان رفتم. آنجا برادرم را دیدم، به من گفت: بیا برگردیم خانه، ماندن ما اینجا دیگر بی‌فایده است، فردا می‌آییم جسد را تحویل می‌گیریم. آن شب در خانهٔ برادرم، در روستا (گندل گیلان)، جمع شدیم. شب تلخ و بسیار غم‌انگیزی بود!

فردای آن روز که به بیمارستان رفتیم، گفتند: بروید جنازهٔ بچهٔ‌تان را از سالن طالقانی تحویل بگیرید، جنازه‌ها آنجایند.

جلوی ورزشگاه، خانواده‌های بسیاری برای گرفتن نعش فرزندانشان جمع شده بودند. وارد محیط سر پوشیدهٔ ورزشگاه شدیم. سرِ جنازهٔ بچه‌ها به طرف دیوار و پای آن‌ها به سمت وسط سالن قرار داده شده بود. (انگار بار دیگر، برای رفتن به کلاس صف کشیده بودند). جنازهٔ علی را تحویل گرفتیم و با یک وانت‌بار به سمت بهشت شهدا حرکت دادیم. به مزار که رسیدیم یکی از اقوام گفت: در این وقت از روز، اینجا ماندن خطرناک است. هر لحظه امکان حملهٔ هوایی می‌رود. بهتر است به روستا برویم و بچه‌ها را آنجا به خاک بسپاریم. همه پذیرفتیم. همراه با دو خانوادهٔ دیگر، که بچه‌های آنان نیز جزء شهدای واقعه بودند، به سمت روستا حرکت کردیم؛ در روستا توانستیم برای هر سه بچه مراسم بگیریم و با آداب و آیین دفنشان کنیم.

راوی: خدایار روزبهانی (پدر شهید: مجید روزبهانی)

آن روز، من بیرون از خانه بودم. رفته بودم تا برادرم را که سرباز بود، روانهٔ محل خدمتش کنم. به منزل که رسیدم، ساعت ۱۲:۴۵ را نشان می‌داد. به محض

ورود، صـدای انفجـار، خانـه را به لـرزه درآورد. معلوم بود که این بار موشـک‌های دشـمن نزدیک‌تـر از همیشـه ـ بـه مـا ـ فرود آمده اسـت. آنچنان دسـتپاچه شـدم کـه پـای برهنه از خانه بیرون زدم. همسـرم نیز مرا همراهی کـرد. به محل اصابت موشـک رسـیدیم. من و همسـرم هر یک نقطه‌ای را برای یافتن پسـرمان جستجو می‌کردیـم. نیروهـای امـداد هـم در حال جمع‌آوری اجسـاد و زخمی‌هـا بودند. از جسـتجوهای خود خسـته شـده بودیم. به نظرمان رسـید که شـاید امدادی‌ها یا مردمی که به کمک آمده بودند، به دور از چشـم ما، مجید را به بیمارسـتان برده باشـند. راهـی بیمارسـتان شـدیم. بیمارسـتان را اتاق بـه اتاق و تخـت به تخت وارسـی کردیم. یکی از پرسـتارها که سرگشتگی من و همسرم را دید، گفت: سری هم به سردخانه بزنید، سردخانه آنجاست. به سمت سردخانه رفتیم. اولین کشو را که گشـودم، چهرهٔ مجید در برابرمان نمایان شـد! نخستین چیزی که توجه‌مان را بـه خـود جلب کرد چشـمان باز او بود. از نگاهش می‌شـد فهمید: در دم جان داده است چنان که فرصت به هم آوردن پلک‌هایش را نیز نداشته است!

سر و صورتش گرد و غبار نشسته بود، گویی به یکباره پیر شده بود. چند جای بدنش ترکش خورده بود و چانه‌اش از بین رفته بود.

راوی: نرگس روزبهانی (مادر شهید: مجید روزبهانی)

[در ادامه، مادر مجید سـر رشـتهٔ سـخن را به دسـت گرفت. گویی تعمد داشت چنـد صحنـهٔ دیگر از آخریـن لحظات وداع با فرزند را به تصویر بکشـد تا چیزی از قلم نیفتد]:

من بی‌اختیار خم شـدم و پیشـانی‌اش را بوسـیدم. چکمه‌های پلاستیکی که تازه برایش خریده بودم در پایش نبود. وقت رفتن به مدرسه خیلی عجله داشت.

می‌خواستم ناخن دست‌هایش را کوتاه کنم، اما آنقدر «بی‌تابی» می‌کرد که یکی در میان چیده شدند!

راوی: جواد رستمی (پدر شهید: علیرضا رستمی)

آن ایام من در خیابان صفا (دو کیلومتری دبستان فیاض‌بخش)، با یک چهارچرخ (گاری) میوه می‌فروختم. زمان انفجار، گاری را رها کردم و با دل‌نگرانی فراوان به طرف محل حادثه شتافتم. پسرم در مدرسه امام حسن مجتبی (ع)، پایهٔ دوم راهنمایی، درس می‌خواند. به محل که رسیدم با اجساد تکه تکه شدهٔ دانش‌آموزان دبستان (فیاض‌بخش) و بعضی از عابران مواجه شدم. قدری درنگ کردم اما بار دیگر به یاد علیرضا افتادم. مسیرم را ادامه دادم تا به مدرسهٔ پسرم رسیدم.

در اطراف مدرسهٔ امام حسن هم تعدادی شهید و مجروح دیده می‌شد. هر چه چشم گردانیدم نشانی از علیرضا نیافتم. در این حین، به یکی از آشناهایمان برخورد کردم، پرسیدم: علیرضا را ندیده‌ای؟ گفت: من که پیدایش نکردم، باید به بیمارستان برده باشندش. با عجله خود را به بیمارستان (شهید چمران) رساندم. از کارکنان بیمارستان سراغ بچه‌ام را گرفتم، گفتند: اگر اینجا نیست پس لابد بیمارستان شریعتی برده‌اند، به سوی بیمارستان شریعتی حرکت کردم. علیرضا در آنجا، اتاق‌هایی که مجروحان حادثه را بستری کرده بودند، هم نبود. آنگاه مرا به سردخانهٔ بیمارستان حواله دادند، گفتند: سردخانه را هم ببین، تعدادی جنازه هم آنجاست. به سردخانه که وارد شدم جنازه‌ها روی زمین بودند. همان لحظه چشمم به علیرضا افتاد! زود شناختمش. بدنش کبود شده بود و خون از یکی از گوش‌هایش بیرون جهیده بود. می‌شد فهمید که در دم ـ در

اثر موج گرفتگی. روح معصومش به آسمان پرواز کرده است.

[از مادر علیرضا خواستیم که او هم خاطره‌ای از روز حادثه برایمان بگوید. مادر کمی سعی کرد چیزی بگوید، اما حرفی بر زبانش نچرخید.]

سپس پدر علیرضا گفت: همسرم سال‌هاست که به «فراموشی» مبتلا شده، و تقریباً هیچ چیز. از هیچ جا. را به خاطر ندارد.

راوی: اکرم دارابی (مادر شهید: عباس لطفی)

محل زندگی ما ابراهیم‌آباد بود. آن روز من ناچار شدم مدتی طولانی. جهت تهیهٔ سوخت. در صف نفت به سر ببرم[۱].

به خانه که آمدم، دیدم عباس نان خریده و (چون ناهار نداشتیم) خودش مشغول درست کردن نیمرو است، اما چون فرصت نداشت نیمرویی که درست کرده بود را بخورد، لقمه کرد و درون کیف مدرسه‌اش گذاشت تا با خود ببرد. حین خارج شدن از خانه گفت: مادر، به اندازهٔ کافی نان خریده‌ام، درون سفره گذاشته‌ام، تو دیگر برای خریدن نان نیاز نیست بیرون بروی. گفتم: ممنون پسرم، خدا خیرت دهد!

عباس از خانه خارج شد، اما بعد از چند دقیقه برگشت. (یکی از دوستانش نیز همراه او بود).

. عباس جان چرا برگشتی؟

. مادر جان، باید پول ببرم. مدرسه برای تهیهٔ کتاب پول خواسته‌اند.

پنج تومان پول کف دستش گذاشتم و بار دیگر با دوستش روانهٔ مدرسه شد، بعد به آشپزخانه رفتم که ناهار درست کنم که صدای انفجاری مهیب بلند شد.

---

۱. در آن ایام، سوخت چراغ و بخاری‌ها از نفت بود و برای تهیهٔ نفت می‌بایست. به دلیل وضعیت بحرانی کشور. ساعت‌ها در صف‌های طولانی به سر برد.

شیشه‌های خانه به اطراف پرتاب شدند. به طوری که مثل نیزه خرده شیشه‌ها به در و دیوار فرو رفتند. بیرون زدم و به همان جانبی که مردم می‌دویدند (یعنی مدرسه) پا به دو گذاشتم. در همان لحظهٔ ورود به صحنه، که با چشم بچه‌هایی که روی زمین پخش و پلا شده بودند را جستجو می‌کردم، نظرم به عباس افتاد. داخل جوب افتاده بود. اما جان داشت هنوز! گفتم: آه این پسر من عباس است! بیاید کمک! مأموران او را (همراه با چند مجروح دیگر) داخل آمبولانس گذاشتند. من و برادر شوهرم (که در محل حادثه بود) نیز سوار شدیم.

برادر شوهرم، پنج تومنی را که عباس در مشت خود فشرده بود، بیرون آورد. عباس فقط چشمانش باز بود اما قادر به تکلم نبود. به بیمارستان که رسیدیم، پرستاران برایش سِرم وصل کردند. از بدنش خون زیادی رفته بود ولی به نظر بیشتر درگیر موج گرفتگی بود تا جراحت بدن.

ساعت ۳ بعدازظهر، پزشک گفت: عباس باید به اراک فرستاده شود، اینجا نمی‌توان کاری برایش کرد. پرستاران مقدمات را فراهم کردند و عباس به اراک اعزام شد، اما در میانهٔ راه جان به جان آفرین سپرده بود.

راوی: زهرا حیدری (مادر شهید: حسین عزیزی)

من در آن ایام دو پسر داشتم: حسین و شهرام. آن روز هم مثل روزهای دیگر، هر دو، به مدرسه رفته بودند. حسین که کوچک‌تر بود دبستان فیاض‌بخش درس می‌خواند و شهرام مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع). مدرسهٔ امام حسن، با فاصلهٔ کمی، پشت دبستان فیاض‌بخش قرار داشت. بعد از بمباران، من تنهایی به محل حادثه شتافتم، همسرم بروجرد نبود (تهران مشغول کار بود). به محل (دبستان فیاض‌بخش) که رسیدم خیلی جستجو کردم اما پسرم را ندیدم. در

ایـن هنـگام چشـمم به پسـر عمهٔ شـوهرم افتاد که در یـک اتومبیل. بغـل راننده. نشسته بود. رفتم جلو، و چون خیالم تقریباً از شهرام راحت بود، پرسیدم: حسین را ندیـده‌ای؟ گفـت: نـه، اما با یک وسـیلهٔ دیگر خودت را برسـان به بیمارسـتان چمـران .. ! (بعدهـا برایم تعریف کرد که: نعش حسـین روی دسـت‌هایم بود، اما وقتی متوجه شدم که تو داری به طرف من می‌آیی، کت‌ام را روی جنازه انداختم و بعد از گفتگو با تو، به راننده گفتم: زود باش! تا مادر بچه متوجه نشده).

در آن هوای سرد دیماه خودم را به بیمارستان چمران رساندم. در بیمارستان، مسـئولان یک سـیاهه نشـانم دادند، گفتند: ببین پسـرت در میان این‌ها هسـت یا نه؟ نگاه کردم، گفتم: نیسـت. گفتند: پس شـاید به بیمارسـتان شـریعتی برده باشـندش. در بیمارسـتان شـریعتی بـود که فهمیـدم او در کنار دیوار مدرسـه به شـهادت رسـیده است. تمام بدنش جای ترکش بود .. [با گفتن جملهٔ آخر، مادر شهید اشک از چشمانش سرازیر شد].

راوی: علی عزیزی (پدر شهید: حسین عزیزی)

مـن از سـال ۵۲ رانـندهٔ کامیون بـودم و بین شـهرها در رفت و آمـد. آن روز، تهران بودم (گاراژ باربری) که یکباره مسئول گاراژ، اسم مرا بلند صدا کرد:

ـ آقای عزیزی

ـ بله، فرمایش!

ـ تلفن، با تو کار دارند، از بروجرد است!

کمی نگران شـدم. کمتر اتفاق می‌افتاد وقتی که در سـفر هسـتم از خانه با من تماس بگیرند.

گوشی را گرفتم، یکی از بستگان بود. گفتم: سلام، خیر است؟

بـدون هیـچ مقدمـه‌ای اصـل ماجـرا را بیان کـرد: (دبسـتان فیاض‌بخش را با موشک زده‌اند، حسین هم شهید شده!)

گویی دنیا بر سرم آوار شد. نتوانستم سرپا بایستم. راننده‌ها دورم جمع شدند. همـه متأثـر شـده بودنـد و دلـداری‌ام می‌دادند. بـدون درنگ خـودم را بـه پایانهٔ جنوب رسـاندم و با اولین اتوبوس (سـاعت ۴ بعدازظهر) به سمت بروجرد به راه افتادم. نزدیکی‌های ۱۲ شـب بود که به منزل رسـیدم. خانه در ازدحام غم و ماتم بود. با دیدن من، شـیون و زاری اقوام و آشـنایانی که در آنجا گردهم آمده بودند، بلندتر شد. نمی‌توانستم بایستم. به گوشه‌ای افتاده، زارزار گریستم .. .

صبح فردا، همگی، برای دیدن حسین به سالن طالقانی رفتیم. من به تنهایی وارد سالن شدم. صحنهٔ عجیب و دلخراشی بود. بچه‌های معصوم (و لت و پار شده) را به ترتیب کنار هم خوابانده بودند. حسین را به سختی شناختم، تمامی صورتـش ترکـش خورده بود! خم شـدم، سـر حسـین را میـان دو دسـتانم گرفتم و گونه‌هایش را بوسیدم ..

[مادر شهید این بار ادامه می‌دهد]:

از ورزشگاه، اجساد بچه‌ها را به وسیلهٔ وانت‌بار به سمت بهشت شهدا حرکت دادیم و از در بهشت شهدا با فرغان تا محل دفن مشایعت کردیم.

[او همچنین می‌گوید]:

تا چند سـال بعد از واقعه، هر روز (صبح و عصر) به بهشـت شـهدا می‌رفتم و بر سر مزار حسین مویه می‌کردم.

[پدر شهید سر رشتهٔ سخن را، دوباره، به دست می‌گیرد می‌گوید]:

دنیـای عجیبـی اسـت! شـهرام (پسـر دیگـرم) دانش‌آموز مدرسـهٔ امام حسـن مجتبـی (ع) بـود. آن روز بـا دوسـتش بـه مدرسـه رفتـه بـود. قبـل از بمبـاران، آن

دوست به شهرام می‌گوید: من ناهار نخورده‌ام، بیا با یکدیگر برویم از آن دکهٔ رو به رو (دکهٔ اغذیه فروشی) ساندویج بگیریم. شهرام می‌گوید: من ناهار خورده‌ام، در مدرسه همدیگر را می‌بینیم. شهرام به سمت مدرسه می‌رود و دوستش به طرف ساندویج فروشی. یکی از موشک‌ها، درست نزدیک دکه فرود می‌آید و دوست شهرام را به شهادت می‌رساند.

راوی: مهری گودرزی (مادر شهید: احمد حسنوند)

سال ۶۵ ما در منطقهٔ محمودآباد زندگی می‌کردیم. به خاطر همین (نزدیکی محل زندگی به مدرسه) هر دو پسرمان یعنی «احمد» و «رضا» را در دبستان فیاض‌بخش ثبت نام کرده بودیم. احمد کلاس سوم ابتدایی و رضا کلاس چهارم بود. آن روز هر دو ـ مثل همیشه ـ با یکدیگر به مدرسه رفتند.

احمد قبل از این که از خانه خارج شود، چند عدد تیله از جیبش درآورد و گفت: مادر، من این تیله‌ها را نمی‌خواهم، دیگر بزرگ شده‌ام. تیله‌ها را به دست من داد و همراه برادرش، کیفش را بر روی دوش انداخت و از خانه خارج شد. ۱۰ یا ۱۲ دقیقه بیشتر از رفتنشان نگذشته بود که صدای انفجار بلند شد. من سراسیمه، چادر سر کردم و پای برهنه به کوچه زدم. شنیدم، کسی گفت: طرف مدرسه‌ها بود! در راه مدرسه بودم که یکباره رضا در برابرم ظاهر شد. ظاهری پریشان، خاک‌آلود و ژولیده داشت. نشستم، دستش را گرفتم، گفتم: رضا، خوبی؟ چیزیت نشده ..؟ پس احمد کو؟

رضا هیچ نمی‌گفت. نمی‌توانست حرف بزند. مات و منگ بود. وقتی مطمئن شدم که او جراحت ندیده و خودش می‌تواند راه خانه را پیدا کند، گفتم: تو برو خانه، من بروم احمد را پیدا کنم.

رضـا، بـاز هـم بـدون آن کـه چیـزی بگویـد، سـرش را پاییـن انداخـت و راهـی خانـه شـد. رضـا را رهـا کـردم و با دلشـوره‌ای عجیب، باز به سـوی مدرسـه به دو افتـادم. هنگامی که به محل رسـیدم انگار آخرالزمان شـده بـود! همه جا خراب و خاک‌آلـود بـود. جنازه‌هـای کودکان این طـرف و آن طرف، نقش بر زمین شـده بودنـد. هـر چه چشـم گردانـدم، احمـد را ندیـدم. یکی از مأمـوران امـداد گفت: بعضی‌هایشـان را بـه بیمارسـتان چمـران برده‌انـد. اتومبیلـی دسـت و پـا کردم و خودم را به بیمارستان رساندم. غوغایی بود! مردم به آنجا هجوم آورده بودند. هر خانـواده و قوم و آشـنایی، به دنبال گمشـده‌اش در پرس و جـو بود. با راهنمایی پرسـتاران وارد قسـمتی شـدم که مجروحان را بسـتری کرده بودند. یکی دو نفر از همکلاسی‌های احمد را دیدم:

ـ بچه‌ها احمد را ندیده‌اید؟

ـ نه خاله، ندیده‌ایم!

یکی از کارکنان که مطمئن شده بود پسر من در میان مجروحان نیست، گفت: خانم، سـری هم به سـردخانهٔ بیمارسـتان بزن. به سمت سـردخانه رفتم. از مأمور جلـوی درِ سـردخانه خواهـش کردم: اجازه دهد وارد سـردخانه شـوم. سـردخانه محیـط کوچکی بود. اجسـاد را مثل گوسـفند قربانی روی هـم تلنبار کرده بودند. چشـمم را روی همـهٔ اجسـاد گردانیـدم که نـاگاه با دیـدن کفش‌های تـازه‌ای که برایش خریده بودم، شناختمش! هیچگاه آن لحظه از خاطرم نمی‌رود! هیچگاه!

تـا ماه‌هـا در گیجـی به سـر می‌بردم. کاملاً روانی شـده بـودم. یک روز بـه بنیاد (شـهید) مراجعه کردم. از حاج آقای امامـی (معاون وقت بنیاد) خواهش کردم: تصویر پسرم را، که از یاد برده بودم، بار دیگر نشانم دهد؛ شاید هم گمان می‌کردم کـه از یـاد بـرده‌ام. بـا اصـرار فـراوان بالاخره عکـس احمد را نشـانم دادنـد. (از هر

کودک شـهید، یک عکس برای آرشـیو برداشته بودند). عکس را که خوب برانداز کردم، تازه متوجه شـدم که اسـتخوان سـاق پایش شکسـته شـده، موهای سرش سوخته و گلویش خونین بوده است.

به خانه برگشـتم. هیچ حالم خوب نمی‌شـد. آرام و قرار نداشـتم. خانهٔ‌مان به بهشـت شـهدا نزدیـک بود. همین نزدیکی سـبب شـده بـود که هر شـب از روی دیـوار کوتـاه آنجـا (چـون درِ گورسـتان بسـته بود) بالا بکشـم و خـودم را آن طرف دیوار بیندازم. سر مزار احمد می‌نشستم و با او ـ مویه‌کنان ـ گفتگو می‌کردم.

[مـادر احمـد بـه ایـن جـا کـه رسـید، گویـی دیگـر مـا (مصاحبه‌کننـدگان) را نمی‌دید، به زمین خیره شده بود و در حالی که دستش را با حسرت بر روی قالی می‌کشید، ادامه داد]:

می‌گفتـم: من چرا باید بر روی زمین باشـم و تو، پسـر عزیـزم، اکنون در زیر تلی از خاک خوابیده باشی؟

می‌گفتم: گنـاه تـو چه بود که می‌بایست اینگونه دفتر عمرت بسته می‌شد؟ ..

این کار هر شـب من بود. هر بار نیز شـوهرم به دنبالم راه می‌افتاد، به گوشـه‌ای می‌ایسـتاد تـا مـن عقده‌هایم را بر سـر مـزار احمد، مویـه کنم. بعد که قـدری آرام می‌شـدم، به خانه برم می‌گرداند. آری، تا ماه‌ها این کار هر شـب من بود و او نیز، از آنجا که می‌دانست نمی‌تواند مانع این کار جنون‌آمیز شود، مرا همراهی می‌کرد ... شـوهرم اکنون چند سـالی اسـت که فـوت کرده، اگر الآن اینجـا بود خاطرات وی هم برایتان شنیدنی بود!

من، بعد از مرگ شوهرم، در اثر سکته فلج شدم و همچنان که دارید می‌بینید، چند سالی است که همین طور در بستر زمین‌گیر شده‌ام و توان در و بازار ندارم. پسـرم رضا (که آن روز از معرکه جان به در برد)، اکنون دارای زن و فرزند اسـت و

در حال حاضر تنها تکیه‌گاه من هم اوست. اگر رضا نباشد هیچ کس دیگری نیست که کارهای مرا انجام دهد. گاهی با خود می‌اندیشم: اگر احمد هم امروز زنده بود، برای خودش مردی شده بود و حتماً مانند رضا دارای زن و فرزند و زندگی می‌بود و برخی از امورات من را نیز او بر عهده داشت!

راوی: ملوک پیرولی (مادر شهید: علی پیرولی)

ما در منطقهٔ ابراهیم‌آباد می‌نشستیم و تا دبستان فیاض‌بخش فاصلهٔ چندانی نداشتیم. سرِظهر، علی برای خرید نان از خانه خارج شده بود. (خرید نان و برخی نیازمندی‌های منزل با علی بود). چون دیدم که ممکن است علی مدرسه‌اش دیر شود و به موقع نتواند به کلاس برسد، به دنبالش (به نانوایی) رفتم. نان گرفتیم و با یکدیگر به خانه آمدیم. علی با عجله ناهار خورد و کیف مدرسه‌اش را برداشت و از خانه خارج شد. هنوز پا از خانه بیرون نگذاشته بود که زمین زیر پایمان به شدت لرزید. باز هم موشک! اما این بار خیلی نزدیک بود. با دستپاچگی از خانه بیرون زدم. شنیدم: دبستان فیاض‌بخش! از آنجام که فکر نمی‌کردم علی به این سرعت به مدرسه رسیده باشد، مشغول جستجو در کوچه‌های منتهی به مدرسه شدم، اما او را نیافتم. به سرعت خود را به مدرسه رساندم. وضعیت بسیار اسفناک بود. مردم همراه با نیروهای امدادی در هم آمیخته بودند. از دانش‌آموزانی که جان سالم به در برده بودند، جویای حال علی شدم. گفتند: همه را برده‌اند بیمارستان شهید چمران. همراه با آشنایان به بیمارستان رفتیم. بیمارستان را وجب به وجب جستجو کردیم، علی در میان مجروحان نبود. ناچار به سمت سردخانه رفتیم ...

باورش برایم سخت بود! خودم را روی جنازه‌اش انداختم. حال خودم را

نمی‌دانستم. گفتم: مادر، تو کی از خانه خارج شدی؟ کی به مدرسه رسیدی؟ چرا اینقدر عجله داشتی ..؟!

راوی: غلامرضا پیرولی (پدر شهید: علی پیرولی)

[پدر که تا این لحظه سکوت کرده بود، می‌گوید]:

روز خاکسپاری، جنازهٔ علی روی دست‌های من بود (تشییعی در کار نبود). یادآوری آن لحظه‌ها برایم سخت و ناگوار است. به خاطر دارم در حالی که مشغول خاکسپاری بودیم، هواپیمای دشمن بر فراز همان نقطه، دیوار صوتی را شکست و خانواده‌هایی که برای تدفین آمده بودند، با نگرانی و وحشت بسیار، کودکانشان را به خاک می‌سپردند و به سرعت محل را ترک می‌کردند.

راوی: زهرا پیرولی (خواهر شهید: عباس پیرولی)

عباس برادر بزرگ‌تر من بود. آن موقع کلاس سوم ابتدایی را می‌گذراند. خانهٔ‌مان نزدیک مدرسه بود، به طوری که عباس گاهی بعد از شنیدن صدای زنگ مدرسه، خودش را به صف دانش‌آموزان می‌رساند.

آن روز، اما، عباس زودتر از روزهای دیگر خودش را برای رفتن به مدرسه آماده می‌کند. آنطور که شنیده‌ام: عباس آن روز خیلی خودش را در دل مادرم عزیز کرده بود؛ خریدها را انجام داده و کمک مادرم اتاق‌ها را جارو و مرتب کرده بود و بدون آنکه فرصت خوردن ناهار را پیدا کند، به مدرسه می‌رود. مادرم هم که می‌دانست عباس، ناهار نخورده، از ناهار ظهر (تخم‌مرغ آب‌پز) یک عدد با تکه‌ای نان و یک سیب داخل نایلون می‌گذارد و به مدرسه می‌برد. وقتی مادرم برمی‌گردد، من به او می‌گویم: عباس را دیدی؟ می‌گوید: بله، اما عباس مثل

همیشـه نبود، طور دیگری شـده بود! می‌پرسـم: چطور؟ می‌گوید: عباس، بعد از آنکه ناهارش را دادم، پرسـید: مادر، مرا دوسـت داری؟ گفتم: بله پسـرم، خیلی دوستت دارم. عباس ادامه می‌دهد: اگر مرا دوست داری پس بگذار ببوسمت، بعـد خـودش را انداخت بغل من و چند بار صورتم را بوسـید. وقتی هم که مادرم می‌خواسـته برگـردد، بـا صدای بلنـد به مادر گفتـه بود: خداحافظ مـادر، خیلی دوستت دارم!

بعـد از شـهادت عبـاس، مـادر مرحومم (در حالی که می‌نشسـت و با دسـت روی پای خود می‌زد و اشـک از چشـمانش سـرازیر می‌شـد)، مدام این خاطره را برایمان ـ با سوز و گداز ـ بازگو می‌کرد.

پـدرم به مناسـبت کارش و تأمین مخارج زندگی، بیش‌تـر اوقات ناچار بود که در شـهرهای بزرگ به سـر ببرد. زمان‌هایی که پدر خانه نبود، عباس جای خالی او را برایمـان پر می‌کرد و بسـیاری از کارهای خانـه، مثل خرید و کارهایی از این دسـت را او انجـام می‌داد. عباس کمک حال و سـنگ صبـور من، که خواهرش بودم، نیز بود. برای همین وقتی او را از دست دادیم، من دیگر نتوانستم به درسم ادامه دهم ...

پس از به خاکسـپاری عباس در بهشـت شـهدا، مادرم از نبود او بیمار شـد و دچار ناراحتی قلبی گردید. یک سـال تمام، هر روز، به بهشـت شـهدا می‌رفت و ساعت‌ها کنار مزارش می‌نشست و درد دل می‌کرد. می‌گفت: عباس تنهاست، من باید کنارش باشم!

در خانـه خیلـی سـعی می‌کردیـم تـا مادر را سـرگرم کنیـم بلکه به یـاد عباس و رفتـن به بهشـت شـهدا نیفتد، اما ممکـن نبود. هـر از گاهی بهانه‌ای بـرای رفتن پیدا می‌کرد و از خانه خارج می‌شد، مثلاً برای خرید نان یا مایحتاج دیگر. وقتی

از خانـه بیـرون می‌فـت، تـا دیروقـت برنمی‌گشـت. دیگر می‌دانسـتیم کجـا باید دنبالـش بگردیـم. بالاخـره درد قلـب کار خـودش را کـرد و مادرم نیـز در فروردین ماه ۱۳۷۰ ما را تنها گذاشت!

راوی: حسن روزبهانی (پدر شهید: عباس روزبهانی)

من در آن سال‌ها، سه پسر داشتم: علامحمد، عباس و محسن.

علامحمـد کـه پسـر بزرگتـر بـود، در مدرسهٔ امـام حسـن مجتبـی (ع) درس می‌خواند و عباس و محسن هم در دبستان شهید فیاض‌بخش.

آن روز پسـرها، بـرای رفتـن بـه مدرسـه تـازه از خانـه خـارج شـده بودنـد و من و مادرشـان ، مشـغول خـوردن ناهـار بودیـم که صـدای انفجـار بلند شـد و تمامی شیشـه‌های منـزل فـرو ریخـت. از خانـه بـا هـراس بیـرون آمدیـم. دود غلیظی از سـمت «بهشـت شـهدا» بلند بود، اما همین که با مردم کوچه و محل به سـمت محل حادثه شـتافتیم، متوجه شـدیم که موشک یا موشک‌ها در آستانهٔ دبستان فیاض‌بخش فرود آمده‌اند.

در میان آن هول و ولا نمی‌دانستم به دنبال کدامیک از بچه‌هایم بگردم، تا این که چشمم به علامحمد افتاد. بغلش کردم، پرسیدم: پس عباس و محسن کو؟

علامحمد در حالی که به شدت مضطرب و پریشان بود، گفت: عباس شهید شد، بردنش بیمارستان!

[بغض، گلوی پدر را فشرد و دیگر ادامه نداد. در این حین، زنگ خانه به صدا درآمد؛ محسن بود!]

راوی: محسن روزبهانی (برادر شهید عباس روزبهانی)

مـن در آن سـال، کلاس دوم ابتدایـی بـودم و عبـاس کلاس اوّل. آن روز تازه وارد حیاط مدرسه شده بودیم، که ناگاه از جا کنده و محکم به زمین کوبیده شدیم. مـن کامـلاً گیـج شـده بـودم. نمی‌دانسـتم چـه اتفاقـی افتـاده اسـت. همیـن که هشیاری‌ام را به دست آوردم، به سختی از زمین برخاستم.

کیـف مدرسـه‌ام را بی‌اختیـار در بغـل فشـرده بـودم. از مدرسـه داشـتم خـارج می‌شـدم که علامحمد را دیدم. آمد نزدیکم گفت: پس عباس؟ تازه آن موقع بود که به یاد عباس افتادم. با یکدیگر دوباره برگشتیم به سمت مدرسه.

لباس‌هـای هـر سـه نفرمان همرنگ و هم شـکل بود. رفتیم تا رسـیدیم به دیوار بلنـد مدرسـه. بخشـی از دیـوار فـرو ریختـه بـود. عبـاس را از روی کفش‌هایـش شـناختیم. کفش‌هایـش از زیـر آوار بیرون مانـده بود. من و علامحمـد و پدرمان (که اینک به ما پیوسـته بود) خاک‌ها را از روی عباس کنار زدیم. بلندش کردیم و تا سر خیابان (رودکی) آوردیم. با دیدن ما، یک راننده تاکسی توقف کرد. جنازه را داخل ماشـین گذاشـتیم. پدر همراه ماشـین به طرف بیمارسـتان حرکت کرد، مـن و علامحمـد هم بـه طرف خانـه راه افتادیـم، در حالی که اصـلاً حال خوبی نداشتیم.

راوی: گل‌آفرین روزبهانی (مادر شهید: عباس روزبهانی)

عباس سـومین بچهٔ من بود و کلاس دوم دبسـتان درس می‌خواند. عباس، قد و بالایش بلند بود به گونه‌ای که همه فکر می‌کردند دانش‌آموز دورهٔ راهنمایی است.

یک روز عباس، از مدرسـه، نامه‌ای آورد و گفت: خانم معلم با شـما کار دارد، گفته فردا به مدرسـه بروی! کمی جا خوردم. فکر کردم کاری کرده که می‌بایسـت

توبیخش کنند، اما وقتی به مدرسه رفتم متوجه شدم که نه، اینگونه نیست. خانم «اله‌یاری» کارنامهٔ ثلث[۱] اولش را به من داد و گفت: عباس در این ثلث، دانش‌آموز ممتاز شده است. اله‌یاری، یک برگ حواله هم به دست من داد و گفت: این حواله، حوالهٔ خرید کفش از فروشگاه کفش ملّی است. می‌توانید با ارائهٔ این حواله، یک جفت کفش برای عباس دریافت کنید .. از این که عباس شاگرد ممتاز شده بود خیلی خوشحال شدم و به او افتخار کردم. فردای آن روز هم که عباس به خانه آمد، دیدم که یک بسته کادو همراه اوست. باز کردم دیدم یک بلوز است. عباس از دیدن بلوز خیلی ذوق کرد! مدیر، عباس را سر صف صدا کرده و آن بلوز را به او جایزه داده بود.

روز بعد، عباس را با خودم به فروشگاه کفش ملّی بردم و با آن حواله یک جفت کفش پسرانه دریافت کردم. صبح روز حادثه، ناخن‌هایش را گرفت و حمام رفت. بعد از خوردن ناهار، خداحافظی کرد و خانه را به قصد مدرسه ترک کرد، اما چیزی از رفتنش نگذشته بود که برگشت؛ گفت: مادر، برای برگه‌های امتحانی، ده تومان پول خواسته‌اند. پول را به او دادم و با بوسیدن صورتش راهی مدرسه کردم .. .

ساعت ۱۱ شب بود که جنازهٔ عباس را در بیمارستان پیدا کردیم. دستش ترکش خورده بود و در اثر خونریزی فوت کرده بود. وقتی چشمم به بدن خون‌آلودش افتاد، قلبم می‌خواست از جا کنده شود. بلوزی که جایزه گرفته بود آغشته به خون بود و کفشی به پا نداشت.

چقدر موقع پوشیدن کفش‌ها و بلوز خوشحال بود و چقدر من با دیدن آن قد و قواره ذوق کردم!

---

۱. در مقطع زمانی مورد نظر، از دانش‌آموزان سه بار در سال (هر سه ماه یک بار) آزمون به عمل می‌آمد که به: ثلث اول، ثلث دوم و ثلث سوم تعبیر می‌شد.

راوی: احمد عباسی (پدر شهید: حسن عباسی)

روز حادثه من در شهر نبودم. به روستایی نزدیک شهر (روستای کوشکی) برای حضور در یک مجلس فاتحه رفته بودم. وقتی صدای انفجار بلند شد، همه از مسجد بیرون زدیم. نمی‌دانستیم کدام نقطه از شهر بمباران شده است، بی‌اختیار دلم شور افتاد.

آخر، شب قبلش که هواپیماهای دشمن در آسمان شهر دیوار صوتی می‌شکستند، حسن ترسیده بود. به خاطر همین، وقت خواب، آمده بود در رختخواب من و مدام خود را در بغل من می‌فشرد.

با عجله همراه با چند نفر سوار یک اتومبیل شدیم. وقتی به خیابان رودکی (خیابان منتهی به مدرسه) رسیدیم، مأموران جلویمان را گرفتند، گفتند: نمی‌توانید جلوتر بروید، نباید ازدحام بشود.

از ماشین پیاده شدیم و به طرف محل حادثه دویدیم. به مدرسه که رسیدم وضعیت هولناکی در پیش چشمانم ظاهر شد. جدول جوی کنار مدرسه، پیکر بی‌جان چند دانش‌آموز را در خود جای داده بود. جستجوهایم بیهوده به نظر می‌رسید. تقریباً مطمئن شدم که حسن را از صحنه خارج کرده‌اند. در این حین، چشمم به یک آمبولانس افتاد که تعدادی شهید را حمل کرده و می‌خواست به سمت بیمارستان ببرد. خودم را داخل آمبولانس. میان کودکان شهید. جا دادم. نیروهای امدادی گفتند: آقا پیاده شو، می‌خواهیم بچه‌ها را به سردخانهٔ بیمارستان ببریم. من اما چون هیچ ماشین دیگری نمی‌دیدم که خود را با آن به بیمارستان برسانم، پیاده نشدم. گفتم: بچهٔ من هم در همین مدرسه بوده است، باید بروم نشانی از او پیدا کنم. خواهش کردم اجازه بدهند با آنان بروم. بالاخره قبول کردند که با آن‌ها تا بیمارستان همراه شوم. به بیمارستان که

رسیدم، همسرم را دیدم. چون هنوز نمی‌خواستیم باور کنیم که حسن شهید شده، اوّل میان مجروحان به دنبالش گشتیم، اما حسن در میان آنان نبود. به ناچار به طرف سردخانه رفتیم. یک اتاق ده دوازده متری! بچه‌ها را معصومانه آنجا روی هم انباشته بودند!

یکی یکی جنازه‌ها را وارسی کردم. (همسرم در گوشه‌ای به تماشا مات و مبهوت ایستاده بود)، تا بالاخره پسرم را شناختم. آه و فغان از من و مادرش برخاست. بغلش کردیم و مدتی برایش ضجه زدیم.

راوی: فاطمه نظری (مادر شهید: حسن عباسی)

صحنه‌ای که در سردخانهٔ بیمارستان دیدم هنوز هم، خیلی شفاف، در خاطرم هست. انگار همین دیروز بود. بدن پسرم، حسن، سالم بود اما وقتی دست زیر سرش بردم، متوجه شدم که سرش ترکش خورده، فهمیدم از ناحیهٔ سر بوده که به شهادت رسیده است ...

حسن روز قبل از حادثه گفت: مادر، معلم هنر از ما «کاردستی» خواسته است. بایستی یک کاردستی درست کنم، مدرسه ببرم. من هم بدون آن که به حسن بگویم، از پسرعموش که نجّار بود، خواستم با چوب، یک کاردستی برای حسن درست کند. او هم زحمت کشید و یک کاردستی برایمان آورد، اما حسن گفت: من این کاردستی را به مدرسه نمی‌برم چون کارِ دست من نیست. گفتم: حسن جان، این کاردستی را ببر؛ کسی چه می‌داند که این کار تو است یا پسرعمویت؟ زیر بار نرفت، می‌گفت: باید کارِ دست خودم را ببرم، و بدون کارستی از خانه خارج شد.

راوی: عذرا مهرابی (مادر شهیدان: محمود و داود گودرزی)

محمـود، دانش‌آمـوز دوم ابتدایـی و داود، اول ابتدایـی بـود. مـا در آن تاریـخ در منطقـهٔ محمودآبـاد زندگـی می‌کردیم، امـا معمولاً روزهـای پنج‌شـنبه و جمعه را به روسـتای خودمـان (گیجالی علیا) می‌رفتیم. بچه‌ها از اوّل هفته روز شـماری می‌کردنـد تا پنج‌شـنبه برسـد و به روسـتا برویم. آنجـا را به هر محـل دیگری برای تفریـح و بـازی ترجیـح می‌دادنـد. در روزهایی که شـهر، به جهـت بمباران‌های مکرر، ناامن بود، حتی تا دو / سه هفته در روستا می‌ماندیم و در طول این مدت بچه‌ها با قوم و خویش به کشاورزی می‌پرداختند.

شب حادثه (جمعه شب)، رادیو داشت خبر عملیات رزمندگان ایرانی را اعلام می‌کرد. با شنیدن خبر، در دلم افتاد که: باز باید منتظر حملات هوایی دشمن به شـهرها باشیم! نمی‌دانستیم از پیروزی رزمندگانمان خوشحال باشیم یا نگران؟ همان شـب بحث در گرفت: یکی از بسـتگان گفت: بهتر اسـت همین جا (در روستا) بمانید. اما نظر بچه‌ها غیر از این بود. آنها مایل بودند به شهر برویم. داود که معلمشان، خانم پارسا، را خیلی دوست داشت می‌گفت: خیلی وقت است از مدرسـه دور بوده‌ایـم، برگردیم. اما پسـر دیگـرم، رضا، می‌گفت: روسـتا بمانیم.

داود گفت: رضا، اگر تو می‌خواهی اینجا بمانی، بمان، اما من می‌روم. (محمود هم نظر داود را داشت). من هم وقتی نظر داود و محمود را به «رفتن» دیدم، قبول کردم.

صبـح روز شـنبه، دسـت بچه‌هـا را گرفتـم و از روسـتا خـارج شـدیم. از همان دقایق اوّل صبح، دلشـورهٔ عجیبی سراپایم را فرا گرفته بود. یک دختر خردسـال هم داشتم (مریم یک سال و نیمش بود). کمی کسالت داشت. او هم در آغوشم بود. چند قدمی از روسـتا دور نشـده بودیم که یکباره ایسـتادم و به بچه‌ها گفتم:

بچه‌ها، نمی‌خواهید برگردیم؟ اما مرغ داود یک پا داشت، محمود هم از او حمایت می‌کرد. چاره‌ای ندیدم، به راه افتادیم . . .

بچه‌ها به محض ورود به خانه، حمام گرفتند و خودشان را برای رفتن به مدرسه آماده کردند. بعد از خوردن ناهار همین که خواستند از خانه خارج شوند، محمود گفت: خانم سلیمانی (ناظم مدرسه) قبلاً گفته بود: بابت برگه‌های امتحان و دیگر مخارج باید ۲۰ تومان به مدرسه ببریم. گفتم: بگیرید؛ ۲۰ تومان به محمود دادم و ۱۰ تومان به داود. چند دقیقه‌ای از رفتن بچه‌ها نگذشته بود که باز برگشتند. داود گفت: مادر ناخن‌هایم را بچین! بعد مرا بوسیدند و رفتند. با نگاه، تا آخر کوچه بدرقه‌شان کردم. پسرها دست یکدیگر را در هوا تاب می‌دادند و آواز خوانان قدم بر می‌داشتند.

بعد از رفتن آنها، پدرشان (علی صفدر) به خانه آمد. گرفته و پکر به نظر می‌آمد. پرسیدم: چرا ناراحتی؟ گفت: کار نبود، از صبح تا حالا توی میدان ایستاده بودم تا یکی بیاید مرا سر کار ببرد اما شانس یارم نبود! .. شوهرم مرد زحمتکشی بود. روزهایی که کار پیدا می‌کرد، اینقدر خسته نمی شد. گفتم: خدا بزرگ است!

سفره را پهن کردم تا ناهارش را بیاورم، اما برخاست برای گرفتن وضو. نماز خواند. بعد که آمد نشست، می‌خواستم بگویم: باید برای عید بچه‌ها به فکر کفش و لباس باشیم ولی دلم نیامد. می‌دانستم دستش تنگ است و این حرف ممکن است او را برنجاند. در این حین صدای آژیر (وضعیت قرمز) بلند شد. ذهنم رفت به طرف پسرها. با خود گفتم: خدا را شکر! جایشان در مدرسه امن است. به خیالم همه جا را می‌زنند به جز مدرسه. در کوچه اما خبر آمد که: چه نشسته‌اید! مدرسه را زدند!

در ازدحام جلوی مدرسه، بچه‌ها را پیدا نکردیم، ناچار به بیمارستان رفتیم. در آنجا جسد خون‌آلود محمود را یافتیم اما خبری از داود نبود، نه در میان زخمی‌ها و نه کشته شده‌ها. گفتیم: یا برگشته خانه یا طوری شهید شده که نتوانسته‌اند تا حال شناسایی‌اش کنند. مسئولین بیمارستان هم اجازه نمی‌دانند اعضای قطعه قطعه شده را مشاهده کنیم، می‌گفتند: فعلاً مقدور نیست.

ساعت ۱۰ شب که از بیمارستان به خانه برگشتیم، با ناباوری داود در برابرمان ظاهر شد! او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. پرسیدم: کجا بودی داود؟ گفت: تشییع جنازهٔ یک شهید. (ناگفته نگذارم که داود و محمود علاقهٔ خاصی به دیدن چهرهٔ شهیدان داشتند. به بهشت شهدا- که نزدیکمان بود- می‌رفتند و وقتی که به خانه برمی‌گشتند از نورانی بودن چهرهٔ آنها صحبت می‌کردند.)

ادامه دادم: داود در مدرسه چه اتفاقی افتاد؟ گفت: مادر یک توفانی آمد و مدرسهٔ‌مان را درهم نوردید. اشک امانم نداد. بار دیگر او را بغل کردم و گفتم: می‌دانی آن توفان محمود را هم با خودش برد؟ وقتی این خبر را شنید، زد زیر گریه و کلی بی‌تابی کرد .. ، آن شب با گریه خوابش برد!

فردای آن روز، بار دیگر منطقهٔ محمودآباد مورد حملهٔ هوایی قرار گرفت. از قضا یک موشک اطراف خانهٔ ما فرود آمده بود و متوجه شدیم تعدادی از اهالی محل به شهادت رسیده یا مجروح شده‌اند. در این واقعه نیز داود و دخترم (مریم) مفقود شدند. این بار به دنبال آن دو، چند جا را جستجو کردیم اما انگار آب شده و رفته بودند در زمین! با خود گفتم: انشاءالله، پیدایشان می‌شود. برای یافتن آنها روانهٔ بیمارستان شدیم. آنجا گفتند: مجروحان امروز را برای درمان به تهران اعزام کرده‌اند. پدرشان با شنیدن این حرف، همان روز، راهی تهران شد غافل از این که ..

من اما برای گرفتن جنازهٔ محمود و خاکسپاری، در بروجرد ماندم. فردا به سالن طالقانی رفتم و به خیال خودم داشتم دنبال محمود می‌گشتم که ناگاه چشمم به یک جنازهٔ آشنا افتاد! جلوتر رفتم، دیدم: بله داود است! نمی‌خواستم یا نمی‌توانستم باور کنم اما حقیقت داشت، داود من بود! کنارش نشستم. ضجه زدم. یاد بی‌قراری‌هایش افتادم. خطاب به او- با مویه- می‌گفتم: داود، تو نخواستی رفیق نیمه راه باشی. تو نخواستی برادرت را تنها بگذاری. به خاطر همین با او همسفر شدی ... بعد رفتم کنار محمود نشستم. محمود دست راستش را مشت کرده بود. مشتش را باز کردم. کمی بیسکویت آغشته به خون توی مشتش بود و کمی هم توی دهانش!

اوّل جنازهٔ محمود را تحویل گرفتم. تنها بودم. کسی کمکم نبود (شهر خالی از سکنه بود، به جز آنهایی که برای گرفتن جنازهٔ شهید یا ماندن در کنار مجروحانشان آمده بودند). هر کس داشت جنازهٔ شهید خود را تحویل می‌گرفت. جنازهٔ محمود را داخل یک تابوت گذاشتم و .کشان کشان .تا بیرون از سالن بردم. یک وانت‌بار از راه رسید. تابوت را با کمک راننده گذاشتیم عقب ماشین و به طرف بهشت شهدا روانه شدیم. آنجا محمود را غسل دادیم و کفن کردیم. سپس بغلش کردم و تا قبر بردم. قبر، تنگ و کوتاه بود. گنجایش بچه را نداشت (کاملاً معلوم بود که قبرها با عجله حفر شده بودند). نمی‌دانم شاید هم احساس می‌کردم که جای بچه‌ام نباید تنگ باشد. ابزاری برای بزرگ کردن قبر پیدا نکردم، به همین خاطر با دست خالی به جان قبر افتادم. گودال را چنگ می‌زدم و خاک آن را داخل دامان لباسم جمع می‌کردم و بیرون می‌ریختم. از بس به قبر چنگ زده بودم که ناخن‌هایم خون افتاده بود. بالاخره بعد از یک ساعت قبر را آماده کردم. محمود را آرام داخل قبر خواباندم و بدون آنکه رویش

را بپوشانم نشستم کنارش، با او درد دل کردم. بعد، آهسته آهسته، خاک‌های اطراف را بر روی کفنش پاشیدم. بعد، که تقریباً خاک را با زمین همسان کردم، گوشه‌ای از چارقد (روسری)ام را پاره کردم و به نوک یک شاخه چوب گره زدم و در خاک فرو بردم. قبر را اینگونه نشان کردم تا وقت برگشت، گمش نکرده باشم.

از آنجا به سالن طالقانی رفتم تا این دفعه داود را به بهشت شهدا بیاورم. این بار دیگر داود را در تابوت نگذاشتم (نیازی به این کار ندیدم). جنازه را بغل کردم. در بین راه مردی که جنازهٔ بچه‌اش را با فرغون می‌برد، با دیدن من جنازه داود را گرفت و کنار بچهٔ خودش قرار داد و به همین شکل تا بهشت شهدا به راه افتادیم. وقتی به مقصد رسیدم، دیدم که یک شهید را کنار محمود دفن کرده‌اند! کمی پکر شدم. دوست داشتم هر دو برادر کنار یکدیگر باشند، ولی چاره‌ای نبود. آن دو همواره به دیدن چهرهٔ شهید علاقه داشتند و این بار هم شهیدی در میانشان خفته بود!

[از خانم مهرابی دربارهٔ دختر کوچکش، مریم، پرسیدیم: مادر، گویا دختر کوچکتان را فراموش کردید؟ او، آهی کشید و ادامه داد]:

آن روز درد ما یکی دو تا نبود. از یک طرف جنازهٔ محمود و داود را به خاک سپرده بودم و از طرف دیگر نمی‌دانستم که بر سرِ مریم چه آمده است؟ دو شبانه روز می‌شد که سینه‌هایم رِگ (متورم) شده بود و شیر، خود به خود، از آن جاری می‌شد؛ من در حسرت شیر دادن به دختر شیرخواره‌ام می‌سوختم. آنقدر در نبودش گریه کردم که ترسیدم کور شوم. با این حال، هنوز امیدم را از دست نداده بودم و در دلم افتاده بود که او را پیدا می‌کنم. یکی دو هفته می‌شد که پدرش در بیمارستان‌های تهران سرگردان پیدا کردن او بود تا این که دست خالی برگشت، اما به من گفت: مریم را پیدا کرده‌ام! در یکی از بیمارستان‌ها

بستری است، خواستم بدانی که از ناحیهٔ چشم آسیب دیده و ممکن است که بینایی‌اش را از دست داده باشد! با شنیدن این خبر سرم گیج رفت و تعادلم به هم خورد. قدرت ایستادن نداشتم. نقش بر زمین شدم! قدری که به خود آمدم، گفتم: ببین علی صفدر، اگر دخترمان کور شده، نباید با خود بیاوریش. دیگر تحملم تمام شده است. بعدِ از دست دادن دو تا بچه، حالا با یک دختر بچهٔ کور چه کنم؟!

شوهرم، که می‌دانست این حرف به خاطر فشار عصبی زیادی است که بر من وارد شده، سکوت کرد و فردای آن روز دوباره عازم تهران گردید. بعدِ رفتن او، از حرفی که زده بودم سخت پشیمان شدم و همان لحظه به حضرت علی‌اصغر (ع) متوسل شدم، خدا را به آن طفل شش ماهه سوگند دادم تا شفای دخترم را بدهد و صحیح و سالم به من برگرداند. پس از گذشت چند روز، شوهرم مریم را با خودش آورد. دیدم که سر و صورتش باند پیچی است! وقتی او را در آغوش کشیدم، احساس کردم که شیر در سینه‌هایم جریان پیدا کرده، اما او دیگر سینه‌هایم را به دهان نگرفت! چند روز بعد که پزشک باندهای چشمش را باز کرد با تعجب گفت: بچه، بینایی‌اش را از دست نداده و می‌تواند ببیند. با شنیدن این خبر، خیلی از خودم خجالت کشیدم، سرم را به آسمان بالا بردم و گفتم: الهی به فدایت یا علی‌اصغرِ امام حسین (ع) که با دست‌های کوچکت گرهٔ بزرگی را برایم گشودی! سپس نماز شکر به جا آوردم.

[از همسرتان بگویید، همسرتان کجاست؟] ادامه داد:

همسرم نیز چهار سال بعد از شهادت بچه‌هایمان، داود و محمود، با دنیا وداع گفت!

راوی: شهناز گودرزی (مادر شهید: اکبر شلالوند)

ما در محلهٔ قلعه کرم (بالاتر از محمودآباد) زندگی می‌کردیم. همسرم (یارمحمد) کارگر ساختمان بود و ناچار بود برای امرار معاش از این شهر به آن شهر کوچ کند. او برای انجام کار به خوزستان یا حتی سیستان و بلوچستان هم سفر می‌کرد. شوهرم مرد زحمت‌کشی بود و هر طور که می‌شد خرج و مخارج خانه را درمی‌آورد.

آن روزها اما مسئولیت اصلی خانه با من بود و روزهایی که او حضور نداشت این من بودم که برای پسرمان هم مادر بودم و هم پدر. من و همسرم تا چند سال بعد از ازدواج بچه‌دار نشدیم. حسرت بچه‌دار شدن در دلم مانده بود. آشنایان نشانی یک امام‌زاده (شاه احمد) را به من دادند و گفتند: خیلی‌ها آنجا حاجت گرفته‌اند، تصمیم گرفتم شوهرم که از سفر آمد با او موضوع را در میان بگذارم و همراه یکدیگر به زیارتش برویم.

یارمحمد که آمد تصمیم‌مان را قطعی کردیم و به سوی مقصد به راه افتادیم. مسیر خیلی طولانی و صعب‌العبور بود. بخش زیادی از راه را باید پیاده می‌رفتیم. پاهایم در اثر مسیر ناهموار و پر سنگلاخ تاول زده بود. سرانجام به امام‌زاده رسیدیم. مدام اشک ریختم و مدام استغاثه کردم. از خدا خواستم فرزندی به ما عطا کند تا از تنهایی به درآییم. یک سال گذشت. بعد از یک سال خداوند این پسر را به ما داد. اکبر را به سختی و تنگدستی بسیار بزرگ کردم. اکبر که به سن مدرسه رسید، در دبستان فیاض‌بخش ثبت نامش کردم (نزدیک‌ترین مدرسه به محل زندگی‌مان بود). اکبر، پسر محجوب و با ادبی بود. تکلیف‌هایش را به درستی و با دقت انجام می‌داد و به موقع به مدرسه می‌رفت و برمی‌گشت. از این جهت هیچ زحمتی برایم نداشت. یک بار که خواستم

پرونده‌اش را از مدرسه بگیرم و به مدرسهٔ دیگر (امام حسین ع) ببرم، آقای (ولی) گودرزی، مدیر مدرسه، مخالفت کرد. می‌گفت: اکبر بچهٔ ساکت و سر به راهی است، اجازه نمی‌دهم از این مدرسه به مدرسهٔ دیگر منتقلش کنید. نمی‌دانم، شاید تقدیر در این بود. تقدیر در این بود که ما بعد از آن همه راز و نیاز، بار دیگر حسرت به دل بمانیم و مانند دیگر خانواده‌های کودک از دست داده، در آن ظهر وحشتناک و تلخ (بیستم دیماه ۶۵)، ما نیز داغدار شویم.

ظهر همان روز، بعد از شنیدن انفجار، به طرف مدرسه شتافتم. پدر اکبر منزل نبود. دست تنها در میان اجساد بی‌جان کودکان و نیز مجروحان حادثه به دنبال اکبر می‌گشتم و دیوانه‌وار ضجه می‌زدم. بعدِ این که از پیدا کردن اکبر ناامید شدم به طرف بیمارستان چمران گام برداشتم. همین که به بیمارستان رسیدم، برادرم و دیگر بستگان جلوام ظاهر شدند. برادرم، سرش را آورد نزدیک گوشم، گفت: یک وقت با دیدن اکبر شیون و زاری نکنی، ممکن است حالش بدتر شود. قول دادم شیون و زاری نمی‌کنم. پیش اکبر رفتیم. روی یک تخت، مات و مبهوت، دراز کشیده بود. به دستش سِرم وصل بود. از دکترش پرسیدم: پسرم زنده می‌ماند؟ جواب داد: همه چیز دست خداست! بعد ادامه داد: یک ترکش توی سرش هست. اینجا ابزار و امکانی برای درآوردنش نداریم. به اراک یا تهران باید اعزام شود. آنگاه اکبر را با برانکارد درون آمبولانس گذاشتند. برادرم نیز همراهش رفت. هوا سرد بود و جاده‌ها پر برف. برادرم بعد از بازگشت تعریف کرد: به دلیل خرابی موتور آمبولانس، بیش از یک ساعت در آن جاده‌های سرد توقف داشتیم، اما به هر زحمتی بود به اراک رسیدیم. آنجا به ما گفتند: برای این بچه کاری از دست ما برنمی‌آید، بهتر است به بیمارستان‌های تهران بروید. به تهران

رفتیم. بیمارستان (امام خمینی). همین که پزشک او را معاینه کرد، گفت: متاسفانه دیگر دیر شده است، خدا صبرتان دهد!

وقتی خبر شهادت اکبر را به من دادند همهٔ آرزوهایم را نقش بر آب دیدم. از شدت غصه بیمار شدم، طوری که حتی نتوانستم در خاکسپاریش حضور داشته باشم.

راوی: اعظم ترابی‌گودرزی (مادر شهید: حسن ولی‌پوری‌گودرزی)

حسن در دورهٔ دوم ابتدایی تحصیل می‌کرد ... یادم می‌آید که آن ایام من کمر درد شدیدی گرفته بودم. پزشک پمادی برایم تجویز کرده بود که به محل درد می‌مالیدم. پماد بوی تند و تیزی داشت. از بین بچه‌ها، تنها کسی که داوطلب شد آن را به کمرم بمالد، حسن بود.

شب حادثه حسن با برادر بزرگ خود (حسین) مشغول تفنگ بازی شدند. حسن رزمندهٔ بسیجی شده بود و حسین دشمن متخاصم. در حین بازی، حسن ناگهان خودش را نقش بر زمین کرد و فریاد برآورد: یا حسین (ع)، یا حسین (ع) ..

با این که می‌دانستم حرکات او نمایشی است اما یکباره دلم ریخت و بی‌اختیار از جا برخاستم و رفتم بغلش کردم. حسن چشمش را باز کرد، خندید و گفت: مادر، من شهید شدم ... برو به همگی خبره بده! این حرف بیش‌تر منقلبم کرد، با خود گفتم: نکند در عالم واقع، خطری انتظار بچه‌ام را می‌کشد؟!

بی‌درنگ رفتم گوشه‌ای نشستم و، تسبیح به دست، شروع کردم به ذکر گفتن. آن شب چند بار هواپیماهای دشمن بالای سر شهر چرخیدند و دیوار صوتی شکستند. وضعیت خیلی پریشان کننده بود. انگار منتظر حادثه‌ای هولناک

بودم. در همین حال، حسن آمد، کنارم نشست و گفت: مادر اگر من شهید شوم، خدا مرا نزد حضرت علی‌اصغر (ع) می‌برد؟ گفتم: بله مادر، اما امشب چرا اینقدر دل مرا خالی می‌کنی؟ حسن باز ادامه داد: پس اگر شهید شدم، بگو فرزندم فدای علی‌اصغرِ حسین (ع) شد. با گفتن این جمله، اشک از دیدگانم سرازیر شد ...

از آن وقت تا اکنون، تنها چیزی که مرا در غم حسن تسکین داده، همین جمله بوده است. با خود می‌گویم: حسنِ من، همانطور که خودش می‌گفت و مایل بود، فدایی حضرت علی‌اصغر (ع) شده است و الان باید در کنار او آرامش داشته باشد، پس دیگر چرا باید غصه بخورم؟ این آرزویی بود که خودش در دل داشت.

ظهر حادثه، بچه‌ها (مریم، حسین و حسن) ناهارشان را خوردند. هر کدام از آنها ۱۰ تومان از من گرفتند و راهی مدرسه‌هایشان شدند. آن روز، دوباره حسن شیرین کاری‌اش گل کرد و زمان خداحافظی چند بار مرا بوسید، به طوری که دلم نمی‌خواست ترکم کند. همین که از چشمم ناپدید شدند، دلم شور افتاد. نمی‌دانستم چه اتفاقی قرار است بیفتد. همهٔ احتمالات را از نظر گذراندم. مگر بمباران مدرسه. چادر و چارقد پوشیدم که دنبالشان بروم. هیچ وقت بعد از رفتن آنها این کار را نمی‌کردم، اما آن روز نتوانستم در خانه بمانم. در آستانهٔ در حیاط بودم که صدای آژیر بلند شد. عزمم برای رفتن بیشتر شد. به انتهای کوچه نرسیده، انفجاری مهیب: بالاخره دلشوره‌هایم را به حقیقت پیوند داد.

راوی: مریم ولی‌پور گودرزی (خواهر شهید: حسن ولی‌پور گودرزی)

عصر روز جمعه، مادرم رفته بود به مراسم ختم یکی از آشنایان. مقداری لباس و ظرفِ نشسته در خانه بود. آن روزها من ۹ ساله بودم و حسن ۷ ساله.

به حسن گفتم: می‌آیی با هم لباس‌ها و ظرف‌ها را بشوییم؟ اگر این کار را کنیم به مادر کمک کرده‌ایم. حسن یکباره با ذوق و شوق پذیرفت و سوای لباس‌ها و ظرف‌ها، اتاق‌ها را هم جارو زدیم و مرتب کردیم. هر دو خسته شده و نشسته بودیم که حسن گفت: مریم، تو اگر مرا نداشتی چه کار می‌کردی؟ اگر بمیرم چه کسی هست که به تو کمک کند؟ لبخندی زدم و گفتم: تو نمی‌میری. تو حالا حالاها عمر می‌کنی، بزرگ می‌شوی، بابا می‌شوی، بعد که خیلی خیلی پیر شدی می‌میری؛ چون بالاخره همه یک روز می‌میرند. حسن. که برای بسیجیان دوران جنگ ارزش زیادی قایل بود. بار دیگر گفت: اما من بسیجی‌ام، من زودتر خواهم مرد!

راوی: معصومه لطفی (مادر شهید: مهدی باجلان)

سال ۱۳۶۵ ما صاحب سه فرزند بودیم: دو پسر و یک دختر.

مهدی اولین آنها بود (متولد ۵۹). او نخستین سال تحصیلی را تجربه می‌کرد. روز حادثه من برای تهیهٔ مایحتاج خانه، بیرون رفته بودم. موقعی که برگشتم متوجه شدم، مهدی بدون آن که ناهار خورده باشد، به مدرسه رفته است. درصدد بودم تا مقداری غذا برایش ببرم، که اجل دیدار همیشگی‌اش را از من گرفت!

از آن روز، هر وقت سر سفره می‌نشستم یاد مهدی می‌افتادم و حسرت این را داشتم که چرا او گرسنه شهید شد! تا مدت‌ها چیزی از گلویم پایین نمی‌رفت، تا یک شب خوابش را دیدم. گفت: مادر، چرا نیمه نصفه غذا می‌خوری؟ اینطوری مریض می‌شوی! گفتم: مادر از وقتی تو گرسنه از بین ما رفته‌ای، من خجالت می‌کشم سیر از سر سفره بلند شوم. دیگر هیچ چیز برایم ارزش گذشته

را نـدارد. گفت: شـب‌های جمعـه برایم خرما و حلوا هدیه کن، آن وقت من سـیر می‌شوم .. . چند هفته همین کار را کردم. خرما و حلوا پخش می‌کردم، تا این که بـار دیگـر به خوابـم آمد، گفت: مادر، حالا دیگر من گرسـنه نیسـتم، آنچه بذل و بخشش می‌کنی به من می‌رسد.

راوی: عشرت گَولِه (مادر شهید: داریوش گودرزی)

داریـوش، دانش‌آمـوز پایهٔ دوم دبسـتان بود. یک سـاله بـود که پـدرش دار دنیا را وداع گفت. به زحمت به امور زندگی می‌رسـیدم. داریوش بچهٔ باهوش و زرنگی بود. وضعیت سخت زندگی‌مان را خوب درک می‌کرد. هفت ساله که بود، از من اجازه خواسـت تا برای کمک خرجی‌مان مشـغول کارِ بیرون شود. بعضی اوقات به من دلداری می‌داد. می‌گفت: مادر، نکند غصه بخوری! من می‌روم سـرکار تا وضع اقتصادیمان بهتر شود. تو را هم می‌فرستم مشهد، زیارت امام رضا (ع).

وقتـی کـه بچهٔ شـیرخواره بـود، ناخـودآگاه، بـا او در بغلـم حرف مـی‌زدم. فکر می‌کردم دارم با یک آدم بزرگ درد دل می‌کنم. این حس تا موقع شهادتش همراه مـن بـود. بـه خاطـر همین، بعد از ایـن که او را از دسـت دادم، احسـاس تنهایی شدیدی به من دست داد .. .

مـی‌روم سـر مزارش و مثـل آن وقت‌ها می‌نشـینم، با او حرف می‌زنـم و درد دل می‌کنـم. شـاید بـاورش برایتـان سـخت باشـد، هـر موقـع مشـکل یا گرفتـاری‌ای برایمـان پیـش می‌آیـد، بـه او اسـتغاثه می‌کنـم تـا برطرف شـود و همیـن طور هم می‌شـود. تا حالا نشـده چیزی از او بخواهم و برآورده نشود. برای همین است که فکـر می‌کنـم: هنوز هم در خانه دارد می‌گردد، و از حال ما خبر دارد، و همچنان حمایتمان می‌کند.

راوی: اکرم میرزایی‌گودرزی (مادر شهید: حسین شیدایی)

حسین، دانش‌آموز دوم ابتدایی بود. شب حادثه من خواب دیدم: حسین، سر و دست و پاهایش باندپیچی است. خیلی مضطرب شده بودم. گفتم: حسین چه شده؟ این چه وضعی است؟ گفت: مادر، سرم شکسته و انگشت‌های دست و پاهایم قطع شده‌اند! زدم زیر گریه. آنچنان می‌گریستم که با صدای حسین که می‌گفت: «مادر، مادر، چه شده؟» از خواب پریدم. طفلی از صدای هق هق گریه‌های من بیدار شده بود و هراسان مرا صدا می‌زد .. .

صبح روز حادثه، به خاطر کابوس دیشب، حال خوبی نداشتم. گویی از بیماری برخاسته بودم. مقداری اسپند دود کردم و با «قل هو الله» دور سر حسین گرداندم. چند تومنی هم صدقه کنار گذاشتم و از حسین خواستم که آن روز از خانه خارج نشود. پرسید: مادر، چرا؟ گفتم: دیشب خواب بدی دیدم ..! ظهر ناهارش را خورد و راه افتاد که برود مدرسه. مردد بودم. نمی‌دانستم بگذارم برود یا نه؟! تا خواستم بگویم: نه، نمی‌خواهی بروی؛ خداحافظی کرد و رفت. نتوانستم چیزی بگویم، انگار دهانم قفل شده بود. چند دقیقه بعد از رفتنش، امّا، دلم سخت شور افتاد. تصمیم داشتم از خانه بیرون بروم که وضعیت قرمز شد و .. .

راوی: صغری دهقان (مادر شهید: هادی پیرهادی)

هادی، دانش‌آموز سوم راهنمایی بود و در مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) درس می‌خواند. ما، به جهت این که شوهرم در خرمشهر کار می‌کرد، تا پیش از جنگ، در خرمشهر اسکان داشتیم اما با شروع جنگ بار دیگر مجبور به بازگشت (به بروجرد) شدیم. خداوند، هادی را در خرمشهر به ما عطا کرد. بعد از بازگشت، به مدرسه فرستادیمش و با این که مقداری از درس و مدرسه عقب افتاده بود،

خیلی زود جبران کرد و خودش را به هم سن و سال‌هایش رساند. او همچنین شاگرد ممتاز شد. پدر هادی در بروجرد دستفروشی می‌کرد و هادی نیز پس از پایان کلاس‌ها به محل کار پدرش می‌رفت و به او کمک می‌کرد. یک بار هم با دستکاری در شناسنامه‌اش می‌خواست به جبهه برود که مانعش شدند.

از خاطرهٔ آن روز در دفتر خاطراتش نوشته بود که: امروز از رفتن من به جبهه جلوگیری کردند اما بالاخره به جبهه خواهم رفت تا به دشمن بگویم: وقتی که ۹ ساله بودم مرا از زادگاهم بیرون کردی، اما اکنون که یک جوان ۱۵ ساله شده‌ام، آمده‌ام تا من، تو را از خاک میهنم بیرون کنم.

راوی: ملوک سلیمانی (مادر شهید: محمدصادق امیدعلی)

محمدصادق دانش‌آموز دوم ابتدایی بود. هر وقت یاد این پسرم می‌افتم، دلم می‌خواهد زمین دهان باز کند و مرا ببلعد. خیلی شرمندهٔ بچه‌هایم هستم، به خصوص محمدصادق. محمدصادق مدت‌ها بود که کفش‌هایش پاره شده بود، به طوری که یکی از انگشت‌های پایش از کفش دیده می‌شد و ما پولی در بساط نداشتیم تا کفش برایش خریداری کنیم. یک روز زمستان که به خانه آمد و باران هم می‌بارید، دیگر قادر نبود روی پاهایش بایستد. اشک در چشم‌هایش حلقه بسته بود. گفتم: بمیرم مادر! در این حال، جوراب‌هایش را از پا درآوردم و بردم زیر کرسی خواباندمش. چند دقیقهٔ بعد که رفتم سراغش، لحاف را روی سرش کشیده بود. اوّل فکر کردم خوابش برده، بعد که لحاف را کنار زدم، دیدم هنوز دارد گریه می‌کند. پرسیدم: هنوز داری گریه می‌کنی؟ گفت: مادر، دیگر خجالت می‌کشم. تا کفش برایم تهیه نکنی، مدرسه نمی‌روم. با این که شب بود و همچنان باران می‌بارید، چادر سر کردم و رفتم درِ خانهٔ یکی از آشنایان. آن

خانـم آشـنا (با این که وضع زندگی آنها نیز بهتـر از ما نبود) همهٔ موجودی اش را به من قرض داد. فردای آن روز، با آن پول، توانسـتم یک گالش پلاسـتیکی بخرم. آنگاه به محمدصادق گفتم: محمدجان، با این گالش‌ها یک مدت به سر ببر تا بعد پدرت برایت یک جفت کفش بهتر بخرد.

دو روز قبل از حادثه هم آمد گفت: مادر، پول بده برای سـلمانی. ناظم گفته: با سر اصلاح شده به مدرسه بیایید. گفتم: پسرم، خودت که وضع ما را می‌بینی! گفت: پس من مدرسه نمی‌روم. چون ناظم، هر کس که موهای سرش بلند باشد را توبیـخ می‌کنـد. فردای آن روز هم مقداری پول جور کردم و بردم سـرش را کوتاه کردم.

صبح روز حادثه، وقتی از خواب بیدار شد، گفت: مادر، دیشب خواب بدی دیدم. خواب دیدم تمام دندان‌هایم خرد شـده و ریخته داخل دهانم! گفتم: ان شاءالله که خیر است، نگران نباش!

بعـد فرسـتادمش چنـد تـا نان بگیـرد. رفت نـان گرفـت. صبحانه را کـه خورد، حمـام کـرد تا خودش را برای مدرسـه آماده کند. وقتی می‌خواسـت برود مدرسـه کمـی بی‌حـال و گرفته بود. پرسـیدم: چیزی شـده؟ گفت: دلم نمـی خواهد بروم مدرسـه. همه‌اش به یاد خواب دیشب هستم. کمی دلداری‌اش دادم و سفارش کردم: مراقب خودش باشد! آن روز نمی‌دانم چرا، ناهار نخورده، به مدرسه رفت!

راوی: اعظم لک (مادر شهید: مهدی زندی)

مهدی، دانش‌آموز دوم ابتدایی بود. یک ماه پیش از پیروزی انقلاب به دنیا آمده بود. در سال‌های دوران نوزادی‌اش همیشه با وضو به او شیر می‌دادم. بزرگ‌تر که شد، هر مجلس و محفل قرآنی یا مذهبی که می‌رفتم، او را نیز با خود می‌بردم. به

همین خاطر، با این که به سن تکلیف نرسیده بود، شروع به نماز خواندن کرد و مسائل شرعی را تا آنجا که آشنایی داشت، رعایت می‌کرد.

یادم هست: یک روز یکی از دوستانم به دیدن من آمده بود. در این موقع، مهدی وارد خانه شد و چون متوجه شد یک خانم، مهمان من است، با گفتن «یا الله»، «یا الله» وارد شد و بعد از سلام، برای این که چشمش به آن خانم (که نامحرم می‌دانست) نیفتد، سرش را به زیر انداخت و به اتاق خودش رفت. دوستم از آن حرکت، هم متعجب شد و هم خوشش آمد؛ گفت: ماشاءالله، خیلی بیشتر از سنش می‌فهمد و رفتار می‌کند!

چند روز قبل از حادثه، با تأثیر از حال و هوای جنگ و اخباری که از تلویزیون در این خصوص می‌دید و می‌شنید، با برادر و خواهرش «جنگ بازی» کرده بود. در بازی، مهدی که نقش رزمندهٔ خودی را بر عهده داشته، شهید می‌شود .. بعد از بازی، می‌رود پیش خواهرش و می‌گوید: خیلی دوست دارد که به شکل واقعی به شهادت برسد! خواهرش به او می‌گوید: چرا دوست داری شهید بشوی؟ می‌گوید: وقتی که یک شهید را از جبهه‌ها می‌آورند، مردم زیادی به تشییعش می‌روند و به او و خانواده‌اش احترام فراوان می‌گذارند. خواهرش به او می‌گوید: آنها که به طور واقعی شهید می‌شوند، به جبهه می‌روند اما تو هنوز وقت رفتن به جبهه‌ات نشده، پس فعلاً بهتر است درس‌ات را بخوانی. مهدی می‌گوید: پس این‌هایی که در بمباران‌ها کشته می‌شوند، مگر شهید نیستند؟!

راوی: عصمت روزبهانی (مادر شهید: خدارحم نوروزی)

من و همسرم در آغاز زندگی در روستای درّه گرگ (روستای شهید محمد بروجردی) زندگی می‌کردیم و خدارحم در همین روستا متولد شد. سال

شهادتش، چهارم ابتدایی (دبستان، امام حسین ع)، را سپری می‌کرد.

به خاطر دارم: چند باری خدارحم از من پول جیبی خواست، اما من پولی نداشتم به او بدهم. پدرش گاهی اوقات سرِکار بود و گاهی اوقات نیز بدون کار می‌ماند. یک روز برای پرس‌وجو از درس و مشقش به مدرسه رفته بودم. دانش‌آموزان در حیاط مدرسه مشغول بازی بودند. خدارحم اما گوشه‌ای از مدرسه- تک و تنها- نشسته بود. تا مرا دید بلند شد و به طرفم آمد. نزدیک که شد، گفت: مادر، می‌بینی؟ (با دست بوفهٔ مدرسه را نشان داد)، بچه‌ها دارند خوراکی می‌خرند اما من پولی ندارم، لااقل مقداری خوراکی از خانه برایم می‌آوردی!

با حرفش جگرم سوخت، طوری که اشک در چشمانم حلقه بست و در حالی که سعی می‌کردم متوجه بغضم نشود، گفتم: مادر، دیگر نزدیک است پدرت سرکار برود. همین امروز و فردا پول دستمان می‌آید و تو هم می‌توانی از این به بعد برای خودت از مدرسه خوراکی بخری.

بعضی از همسایه‌ها که وضع مالی ما را می‌دانستند، لباس‌های دست دوم بچه‌هایشان را برایم می‌آوردند و من تن بچه‌ها می‌کردم (بدون آنکه به آنها بگویم از کجا تهیه کرده‌ام). یک بار، یکی از لباس‌ها را دادم خدارحم پوشید. خیلی خوشحال شد و به لباس ذوق می‌کرد، اما همین که از مدرسه آمد، لباس را با ناراحتی از تنش درآورد و به گوشه‌ای پرتاب کرد! پرسیدم: چه شده؟ گفت: چرا نگفتی این لباس مال پسر همسایه است؟ در مدرسه مرا به دوستانش نشان می‌داد و می‌گفت: این لباس من بوده، تن خدارحم چه می‌کند؟! آن لحظه که خدارحم این را گفت، آرزو کردم که: ای کاش زمین دهان باز کند و مرا ببلعد ..!

روز حادثه، قبل از این که از خانه خارج شود، پرسید: مادر، بابا کار پیدا کرد؟ گفتم: بله مادر. گفت: خیالم راحت شد، خدا کند دیگر بیکار نشود!

راوی: اقدس کاظمی (مادر شهید: حسن کاظمی)

صبح جمعه سفره را پهن کردم تا صبحانه بخوریم. حسن سر صحبت را باز کرد و گفت: مادر، کبوترها را می‌بینی؟ (پشت بام حیاط چند تا کبوتر نشسته بودند). من دیشب خواب دیدم مثل یک کبوتر دارم به طرف آسمان پرواز می‌کنم .. من با شنیدن این حرف، یکباره نگران شدم، گفتم: خب، بعد چه شد؟ گفت: همینطور که می‌رفتم هوا، افتادم پایین اما چیزیم نشد، فقط لباسم خاکی شد، همین!

آن روز هر چقدر اصرار کردم که امروز را نرود مدرسه، نپذیرفت (حسن پایهٔ اول ابتدایی بود).

آن روز دخترم، لیلا، هم برای رفتن به مدرسه، خیلی عجله می‌کرد. لیلا کلاس سوم ابتدایی بود و در دبستان فاطمیه (پشت دبستان فیاض‌بخش) درس می‌خواند. به لیلا و حسن گفتم: صبر کنید تا من منقل و کُرسی[1] را آماده کنم و بعد همراهتان بیایم، اما آنها صبر نکردند و گفتند: مادر، دیرمان می‌شود. حسن (که یک سال و نیم از لیلا کوچک‌تر بود) دست لیلا را گرفت و با یکدیگر از خانه خارج شدند. من هم، (بعد از منقل و کرسی) آماده شدم که به دنبالشان بروم که صدای انفجار مهیبی قلبم را لرزاند. خیلی دستپاچه شده بودم. نمی‌دانستم دارم چه کار می‌کنم. چادر پوشیدم و در حالی که پسر کوچکم را بغل کردم (من یک پسر دو ساله هم داشتم)، یک کفش و یک دمپایی. لنگه به لنگه. به پا کردم و داشتم از خانه خارج می‌شدم که علی و عباس (پسرهای همسایه) را دیدم که نرفته، برگشته‌اند. آنها تا مرا دیدند چیزی نگفتند و زود وارد خانه شدند. شنیدم

---

۱. آن سال‌ها، در کنار بخاری نفتی، کرسی هم دایر می‌کردند. بخاری نفتی قدرت گرم کردن خانه را به طور کامل نداشت. مادرها با آتش کردن منقل زغالی و قرار دادن آن در زیر کُرسی، جای خواب مناسبی برای اهل خانه فراهم می‌آوردند. این کار، کار بسیار دشواری بود که عمدتاً به عهدهٔ مادران خانه بود.

کـه در حیـاط خانه به مادرشـان می‌گویند: مـا بین راه بودیم که موشـک زدند، ما هم برگشـتیم. (می‌گویند: مدرسـهٔ حسن را بمباران کردند). مادرشان بیرون آمد و (طـوری کـه معلوم بود می‌خواهد به من آرامش بدهد) گفت: مدرسـه‌ها را زده‌اند اما بچه‌ها همه سـالم هسـتند. بعد ادامه داد: اگر می‌خواهی سـراغ لیلا و حسن بـروی، بچـه‌ات را بغـل من بده تـا نگه دارم. بچه را به او سـپردم و رفتـم به دنبال لیلا و حسن!

در بین راه لیلا را پیدا کردم، اما از حسن خبری نبود. گفتند: مجروحان را بردند بیمارسـتان چمران. رفتم بیمارسـتان. مجروحان را جسـتجو کردم، اما حسـن را پیدا نکردم. سـردخانه رفتم، نبود. نشستم داخل راهروی بیمارستان. هر مجروح یا شـهیدی را کـه می‌آوردند بلند می‌شـدم، براندازش می‌کردم اما اثری از حسـن نیافتم. هنگام غروب، تعدادی از اقوام و آشنایان آمدند. با آنها هم یک بار دیگر مجروحـان و سـردخانه را وارسـی کردیـم، امـا نتیجـه نگرفتیم. از آنجا بـه تنهایی آمـدم خانـه. شـوهرم آن روز داخـل شـهر بـود. از بمباران مدرسـه‌ها تا سـاعت‌ها خبردار نشده بود. آن روز بعد از مدت‌ها همراه یکی از دوستانش مشغول کاری شده بود.

شـوهرم کشـاورز بـود. تابسـتان‌ها کشـاورزی می‌کرد و زمسـتان‌ها در شـهر. هر چند وقت یک بار. کار می‌کرد.

آن شـب بـا زحمـت بـه خانه رسـیدم. وسـیلهٔ نقلیـه پیدا نمی‌شـد، تـا این که یـک تاکسـی جلـوی پایم توقـف کرد. وقتی مـرا آنگونه پریشـان دیـد، گفت: کجا مـی‌روی؟ گفتـم: ابراهیم‌آباد، اما کیف و پول همراهم نیسـت. گفت: چه کسـی پول خواست؟ توالان کفش‌هایت را هم عوضی پوشیده‌ای!

همیـن کـه بـه خانـه رسـیدم، دیـدم بسـیاری از فامیـل پشـت در خانـه جمـع

شـده‌اند. درِ خانـه را بـاز کـردم تا داخل شـوند. همه برای سـراغ گرفتن از حسـن آمـده بودنـد. در این وقت، شـوهرم نیز از راه رسـید و در حالی که با دو دسـت بر سـر خودش می‌زد، می‌گفت: دیدی بدبخت شـدیم، خانه خراب شدیم. بچه‌ام از دسـتم رفت .. . تا فردای آن روز ما مطمئن نبودیم که حسـن شـهید شـده، فکر می‌کردیم گم شده است.

شـب از خانـه بیـرون زدم. مثـل آدم‌هـای مسـت در کوچه‌هـای اطـراف و خیابان‌های نزدیک سـر می‌کشـیدم، بلکه اثری از حسـن پیدا کنم. فردا که شد، گفتنـد: تعـدادی از دانش‌آمـوزان شـهید را برده‌انـد سـالن طالقانی. به ورزشـگاه رفتیم. در همان اوّل صف (که بچه‌ها را درازکش کرده بودند)، چشـمم به حسـن افتاد. همهٔ بدنش سـالم بود، فقط لباس‌هایش خاکی شـده بود و پیشانی‌اش به اندازهٔ یک نقطه، خون بسته بود.

راوی: لیلا کاظمی (خواهر شهید: حسن کاظمی)

آن روز- بنـا بـه روال هر روز- با برادرم، حسـن، راهی مدرسـه شـدیم. من مدرسهٔ خودم (دبسـتان فاطمیه) و حسـن هم مدرسه خودش (دبسـتان فیاض‌بخش). من و دانش‌آموزان دختر دیگر، داخل راهروی مدرسه، سر صف آماده می‌شدیم تـا مراسـم برگـزار شـود: قـرآن و سـرود. چون فصل سـرما بود مراسـم، داخل سـالن مدرسـه برگـزار می‌شـد. در ایـن هنـگام، گـرد و خـاک زیـادی بلنـد شـد! جیغ و فریـاد بـود که به هوا برخاسـت. دخترها روی سـر و کول هـم ریختند. معلم‌ها که تسـلط بیشـتری به اوضاع داشـتند، بچه‌ها را به سـمت سـنگر (پناهگاه) داخل حیـاط مدرسـه هدایت می‌کردند. بعضـی از بچه‌ها را نیز، چنـد دقیقهٔ بعد، پدر و مادرهایشـان بـه سـرعت آمدند و با خود بردند. بعد از آن کـه به نظرمان اوضاع

آرام شـد، بیـرون آمدیـم. مردهـا و زن‌هـای زیـادی سرآسـیمه داشـتند بـه دنبـال بچه‌هایشـان می‌گشـتند. زن‌ها چادرهایشان را به کمر بسـته و اغلب پای برهنه بودند. مدرسـهٔ ما چون پشـت دبسـتان فیاض‌بخش قرار داشت، کشته و زخمی کمتری بر جای گذاشـت اما به هر حال، عده‌ای به شـکل‌های مختلف آسـیب دیده بودند.

مـن، در حالـی کـه بسـیار ترسـیده بـودم، فـوراً بـه طـرف خانـه حرکـت کـردم. می‌خواسـتم زودتر به خانه برسـم و به خیال خودم جای امنی پیدا کنم .. بعدها فهمیـدم کـه دو دختـر دانش‌آموز از مدرسـهٔ ما هم شـهید شـده‌اند؛ دو تا خواهر بودنـد بـه نام‌های: صدیقه و فرحنـاز کرمی. این دو خواهر، همین که از تاکسـی پیـاده می‌شـوند، موشـک اصابت می‌کنـد. همچنین یک مادر به نـام: معصومهٔ کریمی هم شهید شده بود. مادر رنگینهٔ روزبهانی. (مادر، برای آوردن معصومه و پسرش به مدرسه آمده بود).

.. پـدرم از همـان روز، دلـش خالی شـد و بـه ناراحتی قلبی دچار شـد. طوری کـه بالاخـره در اثـر سـکته (در سـال ۱۳۷۳) از دنیـا رفـت. پـدرم تمامـی وسـایل حسـن مثـل: کتاب و دفتـر، کیف و کفـش، قمقمهٔ آب و حتـی کتونی‌هایش را. در یک اتاق در روسـتایمان. نگه داشـته بود و هراز گاهی که به روسـتا می‌رفت، می‌نشست و ساعت‌ها تماشایشان می‌کرد!

راوی: فاطمه میرزایی (خواهر شهید: مهدی میرزایی)

مهـدی دانش‌آمـوز اوّل دبسـتان بـود. پـدر و مـادرم به واسـطهٔ علاقـه و ارادت به حضـرت مهـدی (عـج)، نامـش را مهـدی گذاشـته بودنـد. نزدیک خانـهٔ ما یک پایگاه بسـیج بود. جوان‌های محل برای رفتن به جبهه‌های جنگ آنجا ثبت‌نام

می‌کردند. مهدی اغلب اوقات به آنجا می‌رفت و شاهد آمد و رفت‌های جوانان بسیاری به آنجا بود. همین بازدیدها، مهدی را نیز علاقه‌مند کرده بود که به جبهه برود!

یک روز، با عجله، به خانه آمد و در حالی که نفس نفس می‌زد، پرسید: آبجی، آبجی، جبهه چند تا نقطه دارد؟ گفتم: جبهه؟! برای چه می‌پرسی؟ گفت: حالا بگو! دوباره گفتم: آخر برای چه می‌خواهی؟ گفت: رفتم برای جبهه ثبت نام کنم، آقایی که مسئول ثبت نام بود، گفت: اوّل تو بگو جبهه چند تا نقطه دارد؟ من گفتم: دو نقطه. پرسید: مطمئنی؟ گفتم: صبر کنید، زود برمی‌گردم! حالا می‌گویی: جبهه دقیقاً چند نقطه دارد یا نه؟

همیشه با یک شوق وصف ناشدنی به تماشای جوانان اعزامی می‌رفت. می‌گفت: کی می‌شود من هم یک روز با این‌ها جبهه بروم!

راوی: فاطمه میرزایی (مادر شهید: رضا عظیمی)

پس از ازدواج تا ۸ سال بچه‌دار نشدم. به هر دارو و درمانی پرداختم، افاقه نکرد. پزشک‌ها امکان بچه‌دار شدنم را منتفی می‌دانستند. ۸ سال زمان زیادی بود برای این که متقاعد شوم که بچه‌دار نمی‌شوم، امّا امیدم را از خدا نبریدم و از راز و نیاز با خدا در این خصوص خسته نشدم. بالاخره- بعد از این مدت- خداوند به من و شوهرم دختری عطا فرمود. بعد از او، بچهٔ دوم هم دختر شد!

شوهرم گفت: فاطمه، تو قلب صاف و ساده‌ای داری، از خدا بخواه که پسری هم به ما عطا کند. شیوهٔ گدایی از خدا را خوب بلد شده بودم. این بار امام رضا(ع) را واسطه قرار دادم، تا این که صاحب پسر شدیم. به مبارکی نام حضرت رضا، نام پسرمان را «رضا» گذاشتیم [اشک در چشمان مادر حلقه می‌بندد!]

رضا هیچگاه برای مدرسه شتاب نداشت. معمولاً وقتی به مدرسه می‌رسید که زنگ رفتن به کلاس را زده بودند. آن روز اما زودتر از همیشه از خانه خارج شد. در خانه مهمان داشتیم. رضا حتی از من خداحافظی نکرد. فکر کردم شاید موضوعی او را ناراحت کرده باشد. خواستم دنبالش بروم و جویای ناراحتی‌اش بشوم اما به خاطر مهمان نتوانستم بروم. با خود گفتم: هر چه بوده باشد، از مدرسه که برگشت از دلش درمی‌آورم.

ده / پانزده دقیقه بعد صدای انفجار بلندی همه را غافلگیر کرد. بدون این که بدانم کجا را زده‌اند یا بر سر رضا چه آمده است، بی‌اختیار فریاد زدم: یا امام رضا! یا امام رضا! دیگر نفهمیدم چه شد، برای مدتی در خانه از هوش رفتم ..!

گه‌گاه به مدرسه می‌رفتم و او را از دور تماشا می‌کردم. داخل صف می‌ایستاد و وقتی که ناظم مدرسه‌شان، خانم سلیمانی، «نظام جمع» می‌داد، با صلابت پاسخ می‌داد: اللهُ اکبر! بعد از آن، چون متوجه حضور من شده بود، سرش را برمی‌گرداند و با لبخند به من نگاه می‌کرد. من نیز بلافاصله تشویقش می‌کردم و برایش کف می‌زدم ..

آن روز هم که به سالن طالقانی رفتم، یک بار دیگر او را توی صف دیدم، اما نه در حالت ایستاده (و شاداب) بلکه دراز کشیده (در کنار دیگر کودکان شهید)؛ و نه دیگر با فریاد اللهُ اکبر، که سرد و خاموش!

راوی: ملوس روزبهانی (مادر شهید: احسان ملاقایی)

ما دو فرزند داشتیم: احسان و مهدی. آن دو خیلی به یکدیگر وابسته بودند، به طوری که هر گاه احسان در خانه نبود، مهدی دلتنگش می‌شد و آنگاه که مهدی حضور نداشت، احسان بی‌تابی می‌کرد. احسان و مهدی با یکدیگر

به مدرسه می‌رفتند و برمی‌گشتند. پدرشان هم خیلی به درس و مشق‌شان رسیدگی می‌کرد و برای همین موضوع گاه و بیگاه تشویق‌شان می‌کرد. اگر پدرشان می‌خواست به یکی از آنها جایزه بدهد، باید به دیگری هم می‌داد؛ در غیر این صورت با اعتراض آن یک (که جایزه گرفته بود) روبه‌رو می‌شد.

صبح روز حادثه، مثل شنبهٔ هر هفته، هر دو حمام رفتند. ناخن‌هایشان را گرفتند و خود را برای رفتن به مدرسه آماده کردند. یادم می‌آید که: «احسان» رفت ایستاد جلوی آینه و خودش را قدری برانداز کرد. وقتی می‌خندید چهره‌اش نمکی‌تر می‌شد. یکی از دندان‌هایش لق شده و در حال افتادن بود. آن روز با برادرش، مهدی، سر این موضوع که چگونه از شرّ آن دندان خلاص شود خیلی نقشه‌ها کشیدند (و گفتند و خندیدند). هنوز صدای خنده‌های آخر احسان در گوشم مانده است!

نزدیک ظهر شد و رادیو داشت مارش پیروزی حملهٔ دیشب رزمندگان را پخش می‌کرد. بچه‌ها ناهار خوردند و کیف و کتابشان را برداشتند و راهی مدرسه شدند، اما هنوز چند قدمی نرفته بودند که برگشتند. احسان خودش را در آغوش من انداخت و دوباره خداحافظی کرد؛ چند بار نیز صورتم را بوسید. خیلی برایم عجیب بود، انگار داشت وداع می‌کرد. آن روز، مثل همیشه نبود. گویی که پاهایش میل به رفتن نداشتند ...

بعد از شهادتش، تازه متوجه رفتار آن روزش شدم. تازه متوجه شدم که: احسان آن روز مثل هر روز نبود، مثل هر روز خداحافظی نکرد و مثل هر روز مرا در آغوش نکشید!

راوی: محمد ملاقایی (پدر شهید: احسان ملاقایی)

احسان کلاس اوّل دبستان و برادرش، مهدی، کلاس دوم بود. هر دو به مدرسه علاقهٔ فراوان داشتند. احسان، اولین بار که توانست یکی از درس‌های کتاب فارسی‌اش را. دست و پا شکسته. برایم بخواند، یک اسکناس ۲۰ تومانی از من جایزه گرفت. به همین شکل، من مهدی را نیز تشویق به درس خواندن می‌کردم. روز حادثه من مثل همیشه در محل کارم، آموزش و پرورش اشترینان، (بیست کیلومتری بروجرد) بودم. با شنیدن این خبر که بروجرد باز هم بمباران شده، از محل کارم به طرف شهر حرکت کردم. با این که هنوز نمی‌دانستم کدام نقطه از شهر مورد اصابت قرار گرفته، اما دلشورهٔ عجیبی داشتم. وقتی به شهر رسیدم، نظم همه جا به هم خورده بود. یک تاکسی گرفتم. راننده گفت: این بار، یک مدرسه را بمباران کرده‌اند! پرسیدم کدام مدرسه؟ گفت: دبستان فیاض‌بخش، انتهای خیابان رودکی. حالم کاملاً دگرگون شد. گفتم: یا خدا! بچه‌های من، دانش‌آموزان همان مدرسه‌اند. تو را به خدا تندتر برو .. .

جمعیت زیادی در خیابان منتهی به مدرسه در حال آمد و رفت بودند. به محل که نزدیک‌تر شدم، زانوهایم کاملاً بی‌حس شده بودند. توان برخاستن نداشتم، کمکم کردند تا بلند شدم. جلوی مدرسه یک گودال بزرگ درست شده بود و جای جای زمین لکه‌های خون دیده می‌شد. روی زمین پر بود از کیف و کفش پاره. معلوم می‌شد جنازه و مجروحان زیادی را از اینجا جمع‌آوری کرده بودند. چون در آنجا نشانه‌ای از بچه‌ها نیافتم، رفتم به طرف خانه. فقط پسر بزرگترم، مهدی، در خانه بود. با سر و صورت خونی. چند جای بدنش هم نشان از ترکش‌های ریز داشت. با خود گفتم: باز خدا را شکر، مهدی زنده است! سراغ احسان را گرفتم: مهدی از شدت ترس و اضطراب زبانش بند آمده بود! متوجه

شـدم کـه از احسـان خبری نـدارد. مادرش هـم رفته بود به جسـتجوی احسـان. راهی بیمارسـتان شـدم، اما احسـان آنجا نبود. از بیمارسـتان امام به بیمارستان چمـران رفتـم، آنجـا هم نبود. گفتنـد: بعضـی از مجروحان را به بیمارسـتان‌های اراک یـا همـدان فرسـتاده‌اند. اوّل عـازم اراک شـدم، ولی چون نتوانسـتم در آنجا نشـانی از بچه پیدا کنم، راهی همدان شـدم. آنجا هم با درِ بسـته روبه‌رو شـدم. خیلی خسـته شـده بودم. بغض گلویم را می‌فشـرد، اما حتی نای گریه کردن هم نداشتم.

بار دیگر به بیمارستان چمران (در بروجرد) مراجعه کردم؛ گفتند: فردا به سالن طالقانی هم سرکشـی کنید، شـاید در میان دانش‌آموزان شـهید پیدایش کردید. فردای آن روز که به سـالن طالقانی رفتیم، من داخل نشـدم. نمی‌خواسـتم قبول کنم که احسـان در میان دانش‌آموزان شـهید است. مادرش داخل شد و بعد که بیرون آمد خبرش را به من داد ..!

بـا همسـرم جسـد را از آنجا تحویـل گرفتیم. همسـرم اجازه نداد احسـان را من بغل کنم، خودش آغوشـش گرفت و تا بهشـت شـهدا بردیم. در میانهٔ راه چند بار او را زمین گذاشتیم، کنارش نشستیم، دردِ دل کردیم و گریستیم.

وقتی که داشتیم احسان را به خاک می‌سپردیم، وضعیت قرمز شد و بار دیگر نزدیکی‌هـای همـان جـا بمباران شـد. آن روز هم تعـدادی از همسـایه‌هایمان به شـهادت رسـیدند .. در آن وضعیـت، کمتـر کسـی بـه فکـر علامت گـذاری مزار شـهید خود بود. چند روز بعد که اوضاع کمی آرام‌تر شـد و خانواده‌ها به بهشـت شـهدا می‌آمدنـد، نمی‌دانسـتند کـه کدامیـک از آن قبرهـای بی‌نام و نشـان، قبر فرزنـد آنهاسـت. برای همین، امام جمعه و دیگر مسـئولان شـهر اجـازه دادند که بازماندگان نبش قبر کنند و آرامگاه فرزند خود را شناسایی کنند.

راوی: گل‌باغی گودرزی (مادر شهید: بهمن ولی‌پوری)

بهمن، دانش‌آموز دوم ابتدایی بود. شنبه ظهر، که می‌خواست خانه را ترک کند، خیلی ذوق و شوق داشت. آخر من یک کاپشن آبی رنگ برایش خریده بودم، کاپشن را پوشید و چکمه‌های مشکی رنگش را هم به پا کرد و در حالی که داشت کیفش را برمی‌داشت که برود، قدری با حرف زدن سرگرمش کردم. می‌خواستم او را در لباس تازه‌اش بیشتر ببینم و از قد و قواره‌اش لذت ببرم.

بهمن که متوجه پرگویی‌های من شده بود، خندید و گفت: مادر، اجازه بده مقداری هم بچه‌های مدرسه کاپشن آبی‌ام را ببینند! با خنده گفتم: برو پسرم، مواظف کاپشنت هم باش پاره نشود. با همان لبخند که بر صورت داشت، گفت: باشه، مواظبم.

از خانه خارج شد. پشت سرش تا دم در رفتم و تا وقتی که از نظر غایب نشد، با چشم بدرقه‌اش کردم!

راوی: صمد ولی‌پوری (برادر شهید: بهمن ولی‌پوری)

بهمن، بچهٔ باهوش و بازیگوشی بود. با این که از من کوچک‌تر بود ولی از نظر قد و قواره یکی بودیم. چند روز بعد از آغاز سال تحصیلی به خانه آمد و گفت: مبصر کلاس شده است. روز حادثه، وقتی من (که شیفت صبح بودم) از مدرسه (امام حسن ع) داشتم به خانه برمی‌گشتم، او را دیدم که آمادهٔ رفتن به مدرسه می‌شد. پرسیدم: چرا این قدر زود؟ گفت: حوصله نداشتم در خانه بمانم!

راوی: شکراله آقایی (پدر شهید: محمد آقایی)

من رانندهٔ کامیون بودم. گاهی اوقات سفرم چندین روز طول می‌کشید. دو روز پیش از روز حادثه، می‌بایست محموله‌ای را از خرم‌آباد به کاشان ببرم. محموله را که در کاشان تخلیه کردم، گفتند: یک محموله هم برای خوزستان هست. قرار بر این شد که عصر همان روز این محموله را نیز بارگیری کنم و راهی اهواز شوم، ولی نمی‌دانم چرا یکباره دلواپس خانه شدم. دلم رضا نداد بار بزنم. بنابراین، همان شب راه افتادم به طرف بروجرد.

صبح که محمد از خواب بیدار شد، خیلی خوشحال شد. گفت: بابا، چقدر خوب شد که آمدی! دلم برایت تنگ شده بود. از حرف او تعجب کردم، گفتم: محمدجان، من دو سه روز بیش‌تر نشده که از تو دور بوده‌ام! هنگام صبحانه نیز آمد کنارم نشست. آن روز محمد، جور دیگری شده بود. مدام به من تکیه می‌داد. برایم شعر می‌خواند و خیلی پرحرفی می‌کرد (در حقیقت دلبری می‌کرد). می‌گفت: می‌خواهد رانندهٔ کامیون بشود. گفتم: تو باید پزشک بشوی، مهندس بشوی. گفت: حتی اگر هم پزشک بشوم، یک کامیون می‌خرم و با آن می‌روم مطب! حسابی، با این حرفش، هر دو خندیدیم!

خلاصه آن روز تا ظهر ـ پروانه‌وار ـ دور سرم چرخید و از هر دری سخن گفت و خندید. با این که من آدم کم حوصله‌ای هستم اما آن روز با او همبازی شدم و دل به دلش دادم. نزدیک ساعت رفتن به مدرسه که شد از من خواست تا دست‌هایش را بشویم و ناخن‌هایش را کوتاه کنم. یک صابون عطری خریده بودم که از بوی آن خوشش می‌آمد؛ وقتی داشتم دست‌هایش را لیف می‌کشیدم، گفت: بابا، چه خوب است که با صابون عطردار دست‌هایم را می‌شویی. می‌خواهم دست‌هایم هم تمیز و هم خوشبو

باشند تا این بار جایزهٔ «دانش‌آموز تمیز» از آنِ من شود.

بعد از این که خوب آراسته شد، خودش را در بغلم انداخت و چند بار صورتم را بوسید. دیگر داشتم از دستش کلافه می‌شدم. گفتم: چه کار می‌کنی؟ گفت: شاید تو رفتی سفر و خیلی دیر آمدی، شاید هم من رفتم سفر!

بالاخره کیف و کتاب‌هایش را برداشت و رفت، ۲۰ تومان هم برای مدرسه از من گرفت. ده دقیقه‌ای از رفتنش نگذشته بود که آژیر قرمز به صدا درآمد. با خود گفتم: جای محمد که امن است، بهتر است ما فکری به حال خودمان کنیم. در این افکار بودم که صدای انفجار گوشمان را پر کرد. بچهٔ شش ماهه‌ای داشتیم که روی زمین خوابانده بودیم. در اثر انفجار شیشه‌های در و پنجره پاشید روی صورتش. با وحشت بلندش کردیم، اما (خدا را شکر) حتی یک خراش هم برنداشته بود. همسرم بدون توجه به بچه، یکباره فریاد برآورد که: محمد، محمد کشته شد! خیلی ناراحت شدم. گفتم: زن، وقتی از چیزی خبر نداری، چرا حرف بیهوده می‌زنی؟! با سر و صدای همسایه‌ها از خانه بیرون زدم. با پای برهنه تا سر کوچه رفتم. شنیدم: مدرسه را زده‌اند! نگاهم را دوختم به طرف مدرسه. برای لحظاتی به نظرم آمد که تعداد زیادی کبوتر در هوا به پرواز درآمده‌اند! اما بعد متوجه شدم که آنها کبوتر نیستند بلکه ورق پاره‌های کتاب و دفتر بچه‌هاست که در آسمان چرخ می‌خورند. همچنان به طرف مدرسه می‌دویدم. وقتی رسیدم، محشر کبری به پا شده بود. بچه‌ها، با سر و صورت‌های خون‌آلود، مثل برگ خزان، روی زمین پخش و پلا بودند.

بی‌اختیار شروع کردم به صدا زدن محمد. با خود می‌گفتم: شاید زنده باشد و صدای مرا بشنود. می‌گفتم: محمدجان، منم پدرت! کجایی پسرم؟ کجایی رولَکم [عزیزم]؟ جمعیتی که برای کمک آمده بودند امکان جستجوی بهتر را

نمی‌داد، تا این که یکباره چشمم به کاپشن محمد افتاد. کاپشنش را شناختم، آن را به تازگی برایش خریده بودم (اما از محمد خبری نبود). آن موقع بود که فهمیدم محمد را باید برده باشند به بیمارستان.

حرکت کردم به طرف بیمارستان چمران. بیمارستان و اطراف آن پر بود از جمعیت. برخی از مجروحان را به بیمارستان شهرهای اطراف فرستاده بودند. خیلی جستجو کردم، اما محمد میان مجروحان نبود. آن روز به کسی هم اجازهٔ بازدید از سردخانه را نمی‌دادند. ناچار شدیم تا فردا صبر کنیم. فردا که برای شناسایی دانش‌آموزان شهید به سالن (طالقانی) رفتیم، من هم مثل بقیهٔ خانواده‌ها، اجساد را یکی یکی از نظر گذراندم، تا بالاخره آنچه انتظارش را نداشتم در جلوی چشمانم ظاهر شد! نخست، دست‌های قشنگ و معصومش چشم‌هایم را گرفت. دست‌هایی که پیش از رفتن به مدرسه، خوب شسته بودم، اینک ورم کرده و ناخن‌ها نیز سیاه و کبود شده بودند. نشستم کنارش، دستانش را در دست‌هایم گرفتم و با گریه، آنها را بوسیدم و بر چشم‌هایم مالیدم. آنگاه با تعدادی دیگر از خانواده‌ها بچه‌ها را تحویل گرفتیم و با وانت‌بار به طرف بهشت شهدا روانه شدیم ..

در حال تدفین بچه‌ها بودیم که سر و کلهٔ هواپیماهای دشمن در آسمان ظاهر شدند. دو فروند بودند. با دیدن هواپیماها اجساد را رها کردیم و در چاله چوله‌های اطراف پناه گرفتیم. هواپیماها بمب‌هایشان را رها کردند. آن‌ها از محلهٔ ما دست بردار نبودند ..

در اثر هول و هراس، جنازه‌ها جابه جا شدند و نزدیک بود که من جنازهٔ کودک دیگری را به جای محمد در قبر بگذارم که نمایندهٔ بنیاد شهید (که آنجا حاضر بود) متوجه شد و ما را با خبر کرد. جنازه‌ها را بار دیگر از قبرها بیرون آوردیم و

بعد از باز کردن کفن‌هایشان، شناسایی کردیم و هر کس جنازه کودک خود را در گوری که نشان شده بود، به خاک سپرد.

بچه‌های شهید، تعدادشان از تشییع کننده‌ها بیش‌تر بود. برای محمد، فقط، من و برادرم رفته بودیم. بعد از خاکسپاری، با برادرم به طرف خانه برمی‌گشتیم که ناباورانه متوجه شدیم، سر کوچه‌مان مورد اصابت یک موشک قرار گرفته و چند نفری از بستگان که برای وارسی از حال ما آمده بودند، در معرض بمباران قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند و داغ ما از آنچه بود، بیش‌تر و سوزنده‌تر شد!

منزل پسر عمویم، نیز (که در آن کوچه بود) ویران شده و خودش و خانواده زیر آوار، جان به جان آفرین سپرده بودند. نمی‌دانستم برای چه کسی بایستی عزادار باشم و گریه کنم: برای پسرم محمد؟ مادرم؟ خواهران یا برادرزاده‌هایم[1]؟

راوی: ماه‌دولت گودرزی (مادر شهید: احمد گودرزی)

حرف چندانی برای گفتن ندارم ...

احمد، فرزند اوّل من بود. موقع شهادت در کلاس دوم دبستان درس می‌خواند. از صبح روز حادثه بی‌قرار بود. چند باری رفت داخل کوچه و برگشت و هر بار که بر می‌گشت، می‌پرسید: مادر، ساعت چند است؟ وقت خداحافظی هم حال عجیبی داشت. هیچگاه آن گونه خداحافظی نمی‌کرد. این حالات باعث شد، وقتی که داشت از خانه خارج می‌شد، «قل هو الله» بخوانم و مقداری اسپند روی آتش بگذارم!

[آنگاه پدر شروع به صحبت کرد و این گونه ادامه داد]:

---

۱. همانطور که در مقدمه کتاب هم اشاره شد: در این حملهٔ هوایی نیز، تعداد دیگری (که ـ بعضاً ـ با یکدیگر نسبت فامیلی داشتند)، به شهادت می‌رسند.

راوی: رضا گودرزی (پدر شهید: احمد گودرزی)

یکی از شب‌های محرم، تلویزیون داشت جبهه‌های جنگ را نشان می‌داد. آهنگران نوحهٔ حماسی می‌خواند و رزمندگان بر سینه می‌زدند. در این حین، چشمم به احمد افتاد. دیدم غرق در تماشاست. ناگاه سرش را برگرداند و به من گفت: پدر، خیلی دوست دارم به جبهه بروم و شهید بشوم! گفتم: خدا نکند پسرم! تو باید دَرست را بخوانی و برای خودت یک آدم حسابی شوی. گفت: آدم حسابی یعنی چه؟ گفتم: یعنی دکتر بشوی، مهندس بشوی، معلم بشوی .. گفت: اگر هم دکتر یا مهندس بشوم بالاخره یک روز خواهم مُرد، اما اگر شهید بشوم تا ابد زنده‌ام! از این گذشته، خداوند با دست خودش به شهدا روزی می‌دهد. با تعجب پرسیدم: این حرف‌ها را چه کسی به تو یاد داده؟ گفت: همه می‌گویند؛ تلویزیون، معلم‌ها، مردم ... همه و همه این‌ها را می‌دانند. بعد ادامه داد:

- پدر، دوست نداری من شهید بشوم؟

نمی‌دانستم جوابش را چه بگویم. اگر می‌گفتم «نه»، ناراحت می‌شد؛ و اگر می‌خواستم بگویم «آری»، دلم رضایت نمی‌داد.

در همان لحظه آهنگران، نام حضرت علی اصغر (ع) بر زبانش جاری شد، که یکباره احمد گفت: پدر، دوست نداری من فدای علی اصغر (ع) شوم؟ با شنیدن نام علی‌اصغر، اشک در چشم‌هایم حلقه بست و در حالی که آغوش می‌گشودم تا او را بغل کنم، گفتم: چرا عزیزم، دوست دارم!

گاهی می‌آمد می‌گفت: پدر، دست نماز (وضو) یادم بده، می‌خواهم نماز بخوانم. بعد می‌آمد کنارم می‌ایستاد و می‌گفت: نمازت را بلند بخوان تا من هم تکرار کنم. آن روز موقع رفتن به مدرسه، خودش را در بغل من و سپس مادرش

انداخت و به گرمی خداحافظی کرد. بعد گفت: پدر، یادت باشد وقتی که نماز می‌خوانی مرا هم صدا بزن!

این حرف او همیشه در یادم مانده است. وقت‌های نماز، به یادش می‌افتم و او را در کنار خودم تصور می‌کنم.

راوی: عصمت ترابی (مادر شهید: مجتبی جابری)

صبح روز حادثه، می‌خواستم بروم برای صبحانه نان بخرم که دیدم مجتبی هم از خواب بیدار شده است. گفت: مادر، بایست تا من هم همراهت بیایم. گفتم: مادر جان، هوا سرد است، نمی‌خواهی بیایی، من زود برمی‌گردم. قبول نکرد. لباسش را پوشید و ـ مثل آنکه خواسته باشد از من مراقبت کند ـ راه افتاد. بعد از این که نان خریدیم و برگشتیم، همچنان، همراه من صبحانه را آماده کرد.

نزدیکی‌های ظهر رفت از داخل کمد لباس‌ها، تنها کت و شلوار شیک خود را آورد! گفتم: مجتبی، با این کت و شلوار چه کار داری؟ گفت: مادر، می‌خواهم امروز با این‌ها به مدرسه بروم .. . چون نخواستم دلش را بشکنم، اعتراضی نکردم. (با خود گفتم: چه کارش دارم، بچه است، نگذارم حسرت به دل بماند). مجتبی که رفت مدرسه، مادرم از روستا آمد. یک قابلمه حلیم با خودش آورده بود. گفت: بیا مادر، این هم سهم شماست. در این گفتگو بودیم که ناگهان انفجار شد؛ به طوری دلم لرزید که ظرف حلیم از دستم روی زمین افتاد .. .

مجتبی صدای خوبی داشت، و به مداحی هم خیلی علاقه‌مند بود. در ایام محرم، بچه‌های محله را دور خودش جمع می‌کرد و برایشان نوحه می‌خواند. نوحه‌هایش آنچنان سوزناک بود که آدم بزرگ‌ها را به گریه می‌انداخت. یک

روز، یکی از خانم‌های همسایه به من گفت: وقتی صدای مجتبی را می‌شنوم، گوشه‌ای از حیاط می‌نشینم و گریه می‌کنم.

شبی از شب‌های محرم نیز به خوابم آمد. با همکلاسی‌هایش دستهٔ عزاداری درست کرده بودند و داشتند نوحهٔ علی‌اصغر (ع) را می‌خواندند. از آن شب به بعد، من همواره او را فدایی حضرت علی‌اصغر (ع) دانسته‌ام.

راوی: رحم‌خدا جابری (پدر شهید: مجتبی جابری)

مجتبی پایهٔ سوم دبستان بود. جمعه در روستایمان (قلعه کرم)، خانهٔ مادربزرگ مجتبی مهمان بودیم. آنها می‌خواستند حلیم بار بگذارند، مجتبی خیلی حلیم دوست داشت اما از آنجا که حلیم دیر آماده شد و نمی‌خواستیم به تاریکی بخوریم، ناچار، روستا را به قصد شهر ترک کردیم. فردای آن روز، مجتبی ناهارش را خورد و کت و شلوار نواش را پوشید و خودش را مقداری هم در آینه برانداز کرد .. موقع رفتن هم، ۵ تومان از من گرفت که به مدرسه بدهد.

نمی‌دانم .. آخر کدام دانش‌آموزی موقع رفتن به مدرسه، این قدر به سر و وضع خودش می‌رسد؟!

راوی: زهرا گودرزی (مادر شهید: مجید گودرزی)

مجید پایهٔ دوم ابتدایی را می‌گذراند. شب حادثه، من خواب دیدم: یک ماشین سفید آمد و جلوی خانه ایستاد. این اتومبیل آمده بود تا مجید را با خود ببرد. مجید لباس‌های تازه‌اش را پوشید و در حینِ خداحافظی گفت: مادر، من دارم همراه همکلاسی‌هایم به مسافرت می‌روم، اگر دیر آمدم نگران نباشید.

صبح که مجید از خواب برخاست، آمد گفت: دیشب خواب دیدم:

می‌خواهیم با بچه‌های کلاسمان به سفر برویم و در ضمن همگی لباس سفید پوشیده بودیم!

از شنیدن خواب مجید و شباهتش با خواب خودم، بسیار شگفت‌زده شدم و بی‌هوا دلم آشوب شد.

آن روز صبح، پدربزرگ مجید به دیدنمان آمده بود. مجید با دیدن او خیلی خوشحال می‌شد، پدرم به مجید تلاوت قرآن یاد می‌داد و مجید هم بسیار از این کار استقبال می‌کرد. پدرم همیشه می‌گفت: مجید آیندهٔ درخشانی دارد و باعث افتخار خانواده خواهد شد. مجید با این که به سن تکلیف نرسیده بود، نماز هم می‌خواند.

آن روز که می‌خواست به مدرسه برود، لباس نواش را از من درخواست کرد. گفتم: مجید جان، این لباس را بگذار باشد برای عید (نوروز)، اما نپذیرفت! بعد پدرم گفت: اگر مجید، تا عید، چند سورهٔ دیگر یاد بگیرد، لباس‌های عیدش را خودم می‌خرم. مجید با خوشحالی و با خیال راحت، لباس‌های تازه را پوشید و ایستاد رو به روی من و پدربزرگش، با خنده گفت: می‌بینید! مثل دامادها نشده‌ام؟ مقداری هم در مقابل ما این طرف و آن طرف رژه رفت و سر به سر ما گذاشت. بعد کیف و کتابش را برداشت و من و پدرم را بوسید. آنگاه خطاب به من گفت: مادر، پسر دامادت به مدرسه می‌رود ..!

مجید در بمباران، اوّل زخمی می‌شود، اما در هنگام اعزام به شهر اراک، (در بین راه) روح نازنینش به پرواز درمی‌آید.

.. تا مدت‌ها در نبودش، بی‌قراری می‌کردم. اصلاً حال و روز خوبی نداشتم، تا یک شب به خوابم آمد. شاد و سرحال بود و همان لباس‌ها را بر تن داشت. آمد مرا بوسید و گفت: مادر، زیاد گریه نکن! جای من خوب است، اگر

بخواهی همین طور بی‌تابی کنی، من هم معذب خواهم بود و برای بازی با همکلاسی‌هایم نمی‌توانم به باغ بروم ...

از خواب که بیدار شدم، خیلی احساس خوبی داشتم. از آن شب به بعد قدری آرام شدم، و همواره روحش را با صلوات شاد می‌کنم.

راوی: قدم خیر معظمی (مادر شهید: سعید معظمی گودرزی)

سعید، دانش‌آموز پایهٔ دوم ابتدایی بود. سعید فرزند کوچک من بود و بسیار بامزه و دوست داشتنی، به طوری که همهٔ آشنایان و همسایه‌ها از او خوششان می‌آمد. همچنین بچهٔ مرتب و با انضباطی بود و در کارهای خانه به من کمک می‌کرد ...

پدرش با وانت‌بار کار می‌کرد. روز حادثه، برای شهرستان دورود (پنجاه کیلومتری بروجرد) بار برده بود. سعید آن روز بهانهٔ پدرش را زیاد می‌گرفت و هراز گاهی می‌پرسید: مادر، بابا کی می‌آید؟ گفتم: سعید جان، پدرت تا پیش از رفتن تو به مدرسه، بعید است که بیاید. تو اگر چیزی لازم داری، به من بگو. پول می‌خواهی بگو، چقدر می‌خواهی؟ گفت: نه، پول نمی‌خواهم؛ فقط دلم برای بابا تنگ شده، خواستم قبل از رفتن به مدرسه ببینمش. به حرفش خنده‌ام گرفت، فکر کردم دارد شوخی می‌کند؛ آخر هیچ وقت مثل آن روز بی‌تابی دیدن پدرش را نکرده بود. یادم می‌آید حتی یکی دو بار هم رفت سرک کشید داخل کوچه!

تا بعد از واقعه، نتوانستم حرکاتش را جدی بگیرم و دلیلش را بفهمم. تکالیفش را که انجام داد، ناهارش را خورد و لباس پوشید. وقتی هم که داشت منزل را ترک می‌کرد، کمی این پا و آن پا کرد. معلوم بود که هنوز منتظر آمدن پدرش است، اما بعد گفت: مادر، از طرف من از بابا خداحافظی کن .. و راهی شد.

راوی: عذرا کمری (مادر شهید: مرتضی مرادی بیدکرپه)

مرتضی سال دوم ابتدایی بود. آن روز او کمی کسالت داشت، برای همین من مایل نبودم به مدرسه برود. می‌خواستم خانه بماند تا استراحت کند اما او اصرار داشت برود. مدرسه را دوست داشت، به خصوص دیدن خانم معلمشان همیشه برایش مغتنم بود. حتی به بهانهٔ این که خرید داریم، او را فرستادم برای خرید، اما زود رفت و برگشت و، بدون آنکه ناهار بخورد، کیفش را برداشت و راهی مدرسه شد.

دنبالش تا دم در رفتم تا بیاید ناهارش را بخورد ولی او آنقدر دور شده بود که صدای مرا نشنید. برگشتم داخل خانه تا لقمه‌ای برای او بگیرم و ببرم مدرسه، که آژیر قرمز به صدا درآمد! و چند لحظه بعد ..

راوی: عشرت گودرزی (مادر شهیدان: محمود و مسعود گودرزی و همسر شهید: احمد گودرزی)

من و همسرم، احمد، هفت فرزند داشتیم. همسرم پسر عمویم بود، مرد بسیار مهربان و خوش قلبی بود. محمود (دانش‌آموز پایهٔ دوم) و مسعود (پایهٔ اوّل ابتدایی)، بچه‌های سوم و چهارم بودند.

آن روز شوهرم ـ برخلاف انتظار ـ زودتر از همیشه به خانه آمد. وقتی علت زود آمدن را از او پرسیدم، گفت: نمی‌دانم، همین طوری!

احمد خیلی بچه‌ها را دوست داشت. مشغول بازی با آنها شد. بودن احمد در آن ساعت از روز در خانه، برای بچه‌ها تازگی داشت. برای همین بسیار خوشحال شدند و مشغول بازی با پدرشان شدند. محمود و مسعود از سر و کولش بالا می‌رفتند و صدای شادی و خنده‌شان فضای خانه را پر کرده بود.

بعد از این که همه ناهار خوردیم، برخاستم تا مثل همیشه بچه‌ها را به مدرسه ببرم، اما همسرم گفت: حالا که من خانه هستم، خودم بچه‌ها را به مدرسه می‌برم. بچه‌ها از این موضوع هم بسیار خرسند شدند و یک صدا گفتند: آخ جون!

تا جلوی در بدرقهٔ‌شان کردم. آن روز خودم هم ذوق زده شده بودم، طوری که وقتی هر سه از خانه خارج شدند، تا از نظرم نیفتادند، چشم برنداشتم. احمد وسط بود و پسرها چپ و راستش آواز می‌خواندند و بالا و پایین می‌پریدند و می‌رفتند ...

ده یا پانزده دقیقه بعد، آن انفجار شوم بند دلم را پاره کرد. سرآسیمه چادر سر کردم و از خانه بیرون زدم. دود غلیظی از طرف مدرسه به هوا رفته بود و در میان آن غبار غلیظ کاغذ پاره‌هایی این سو و آن سو می‌چرخیدند. در میان کشته شده‌ها و زخمی‌ها به دنبال شوهرم و بچه‌ها بودم که، در اولین قدم‌ها، چشمم به همسرم افتاد! صورتش سوخته بود. چند متر آن طرف‌تر بچه‌ها نقش بر زمین شده بودند! چشمان مسعود از حدقه بیرون آمده بود. محمود را از روی پیکرش شناختم، چون سر در بدن نداشت! رفتم دوباره کنار همسرم نشستم؛ دست بی‌جانش را در دست‌هایم گرفتم و ضجه می‌زدم:

بلند شو احمد، بلند شو احمد. احمد چرا بلند نمی‌شوی؟ بلند شو تا بچه‌ها را از این معرکه بیرون ببریم. من دست تنها نمی‌توانم احمد ..!

فردای آن روز که یک بار دیگر، احمد و بچه‌ها را در سالن طالقانی دیدم، از هوش رفتم. آنچنان از نظر روحی لطمه دیده بودم که در خاکسپاری هم نتوانستم حضور پیدا کنم و موفق به وداع آخر با آنان نشدم.

راوی: منیر گودرزی (مادر شهید: اسماعیل گودرزی)

من پنج تا بچه داشتم و اسماعیل فرزند سومم بود. او سال دوم راهنمایی (هشتم) و در مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) درس می‌خواند. پدر اسماعیل، کارگر ساختمانی بود و وضع مالی خوبی نداشتیم. به همین خاطر، اسماعیل همیشه می‌گفت: اگر پدرم اجازه بدهد، من همراهش سرِکار می‌روم و در مخارج خانه کمکش می‌کنم. پدرش اما با کار کردن اسماعیل- در حین تحصیل- مخالف بود. در ماه‌های تابستان ولی سرکار می‌رفت (دستفروشی می‌کرد)، و تا اندازه‌ای در این اوقات کمک خرج پدرش می‌شد. اسماعیل هیچ وقت نشد که از من یا پدرش پولی درخواست کند، وضع اقتصادی خانواده را خوب درک می‌کرد. اسماعیل در ضمن بچهٔ درس‌خوانی بود و معلم‌ها از درس و اخلاقش رضایت داشتند. دوستانش هم او را دوست داشتند و بسیار با او گرم می‌گرفتند.

[مادر شهید دفتری را جلویمان می‌گذارد و می‌گوید]:

این دفتر انشای اسماعیل است. قدری از آن می‌خوانیم. در جایی نوشته است: «وظیفهٔ ما در برابر متجاوز چیست؟» بعد ادامه داده بود: «هر انسان شرافتمندی باید در برابر متجاوز، از شرف و آبروی خود دفاع کند. این یعنی ناموس، یعنی شرف، یعنی همهٔ هستی. اگر دشمن بر ما غلبه کند، دین ما از دست می‌رود، و به دنبال آن همه چیزمان نابود می‌شود. من به عنوان یک ایرانی مسلمان هرگز به دشمن اجازه نمی‌دهم بر ما غلبه کند. اگر خدا بخواهد از حالا آماده هستم تا برای ستیز با دشمن به جبهه بروم، ولی افسوس که سنّم کم است ..».

در نوشته‌ای دیگر می‌خوانیم: «دیگر وقت آن گذشته که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بیایند برای ما کاری بکنند. حالا دیگر نوبت خود ماست. باید

آستین‌ها را بالا بزنیم و یا علی بگوییم. باید روی پای خودمان بایستیم تا همه از اراده و همت ایرانیان انگشت به دهان بمانند»!

راوی: منیر گودرزی (مادر شهید: احمد منادی)

احمد، بچهٔ دوم من بود و در دورهٔ سوم ابتدایی درس می‌خواند. احمد در کارهای خانه کمک می‌کرد. آن روز هم بعد از صرف صبحانه رفت نان گرفت، سپس گفت: مادر، اگر چیز دیگری لازم داری بگو تا بخرم. گفتم: نه پسرم، در حال حاضر چیزی لازم نداریم. گفت: فردا و پس‌فردا چه؟ برای فردا یا پس‌فردا هم چیزی لازم نداریم؟ گفتم: خرید هر روز را همان روز انجام می‌دهیم. باز ادامه داد: خب تا امروز فرصت دارم، بگذار تا خریدهای چند روز آینده را هم انجام دهم. پرسیدم: مگر روزهای بعد فرصت نداری؟ گفت: نمی‌دانم، شاید نداشته باشم! بالاخره تا چند خرید دیگر برایم انجام نداد، راهی مدرسه نشد!

راوی: شهربانو معظمی گودرزی (مادر شهید: عباس معظمی گودرزی)

عباس دانش‌آموز پایهٔ سوم ابتدایی بود. پدر عباس رزمندهٔ جبهه‌های جنگ بود و پنج روز پیش از حادثهٔ (مدرسه)، به جبهه رفته بود. آخرین بار که همسرم می‌خواست به جبهه برود، عباس خیلی گریه کرد؛ می‌گفت: من هم می‌خواهم با پدرم بروم. گفتم: مادر جان، جبهه که جای بچه‌ها نیست، جای بازی نیست، آنجا جای تیر و ترکش است. عباس گفت: کی خواست برود جبهه بازی کند؟ من فقط می‌خواهم بروم از نزدیک رزمنده‌ها را ببینم، ببینم چگونه می‌جنگند؟ تا وقتی که بزرگ‌تر شدم بلد باشم با دشمن بجنگم. عباس آن روز، از این که

نمی‌توانست با پدرش به جبهه برود، آنقدر ناراحت بود که از صبح تا شب لب به غذا نزد و چیزی نخورد.

صبح روز حادثه، رادیو داشت خبرهای جبهه را اعلام می‌کرد. مارش حمله و صدای گزارشگر، شور و شوق بسیاری در دل عباس بر پا کرده بود؛ در این هنگام گفت: مادر، اگر من جبهه بروم و شهید بشوم، تو غصه می‌خوری؟

گفتم: بله که غصه می‌خورم! هر مادر دیگری هم که باشد غصه خواهد خورد. باز ادامه داد: ولی من می‌خواهم اگر روزی شهید شدم تو ناراحت نشوی و غصه نخوری! چون شهید باعث افتخار خانواده‌اش است و مردم برای این خانواده‌ها احترام زیادی قایل‌اند ...

آن روز، از صبح تا ظهر، از شهید و شهادت گفت. دیگر داشتم کلافه می‌شدم، برای همین سرش فریاد کشیدم که: بس است بچه! تو مگر حرف دیگری بلد نیستی که این قدر از مرگ صحبت می‌کنی؟!

چند دقیقه بعد، از کارم پیشمان شدم؛ رفتم پیشش و از دلش درآوردم. آمد سر سفره ناهارش را خورد و بعد راهی مدرسه شد.

بعد از بمباران، رفتم دنبالش .. اما نتوانستم، نه در میان شهیدان و نه مجروحان، پیدایش کنم. آمدم خانه و همراه با دختر بزرگم به بیمارستان رفتیم (بیمارستان چمران). دخترم رفت داخل و نیم ساعت دیگر برگشت. از چهره و حالات او دستگیرم شد چه اتفاقی افتاده است! چشم‌های دخترم از گریه قرمز شده بودند و گونه‌های خراشیده‌اش، نشان می‌داد که بر سرِ عباس چه آمده است!

راوی: مرتضی معظمی گودرزی (برادر شهید: عباس معظمی گودرزی)

من از عباس بزرگ‌تر بودم. من بچهٔ دوم خانواده بودم و عباس بچهٔ سوم. من بعد از کلاس دوم ابتدایی، به دلیلی نامعلوم، بینایی‌ام را از دست دادم. از آن به بعد عباس شد عصای دست من. او هر کاری را که خودم نمی‌توانستم انجام بدهم، برایم انجام می‌داد و هر کجا که می‌خواستم بروم، همراهی‌ام می‌کرد؛ برای همین وقتی که عباس به شهادت رسید، انگار یک بار دیگر بینایی‌ام را از دست داده‌ام!

راوی: صغری گودرزی (مادر شهید: رضا گودرزی)

رضا دانش‌آموز پایهٔ دوم ابتدایی بود. دو ماه پیش از روز حادثه، رضا با یک موتور سیکلت تصادف کرد و در این تصادف از ناحیهٔ سر آسیب دید. این حادثه، اولین حادثهٔ تلخ زندگی کودکانهٔ وی بود. کمی ترسیده بودم. برایش گوسفندی قربانی کردیم و می‌خواستیم به زیارت حضرت رضا (ع) ببریمش، اما چون مدرسه می‌رفت، سفر مشهد برایمان مقدور نشد.

به دلم افتاده بود، ممکن است باز هم خطری رضا را تهدید کند. برای همین، موقع تعطیلی مدرسه خودم دنبالش می‌رفتم و او را با خود به خانه می‌آوردم.

یکی از روزها، رضا گفت: مادر، دیگر به سراغم نیا، چون بچه‌های مدرسه به من می‌خندند و شنیده‌ام که دربارهٔ من گفته‌اند: بچه ننه! من هم با شنیدن این حرف، دیگر دنبالش نمی‌رفتم. از آن به بعد خودش می‌رفت و می‌آمد.

روز حادثه، داخل حیاط ناخن‌هایش را کوتاه می‌کردم که احساس کردم، مقداری گرفته و غمگین است. پرسیدم: پسرم، طوری شده؟ گفت: حال مدرسه رفتن ندارم! گفتم: اگر حالت خوب نیست، می‌توانی بمانی خانه. گفت:

نه مادر، آنقدرها هم حالم بد نیست. اگر نروم خانم معلم ناراحت می‌شود. من هم که دیدم خودش مایل نیست خانه بماند، دیگر اصرار نکردم. بعد از خوردن ناهار، با بی‌حوصلگی، کیفش را برداشت و راهی شد.

راوی: منصوره دارابی (مادر شهید: محمدرضا دارابی)

شب قبل از حادثه، محمدرضا مشق‌هایش را نوشت؛ دفترش را برداشت و با لبخندی شیطنت‌آمیز گفت: من دیگر همهٔ مشق‌هایم را نوشتم. تا آخر سال مشقی ندارم که بنویسم! به او گفتم: تا آخر سال؟! حالا تا آخر سال خیلی مانده! با همان لبخند ادامه داد: نمی‌دانم، من دیگر مشق ندارم! این شوخی‌ها آن موقع برای من معنا نداشت اما بعد از شهادتش برایم معنا پیدا کردند.

مسألهٔ عجیب دیگر، که همچنان در خاطرم مانده است، فردای آن شب بود. نزدیکی‌های ظهر که می‌خواست برود مدرسه، گوشه‌ای نشست و مشغول تورق کتاب‌های درسی‌اش شد و شروع کرد به خاطره گفتن . . .

مثل کسی بود که دارد آلبوم عکس‌هایش را ورق می‌زند. به هر درسی که می‌رسید چیزی می‌گفت. مثلاً یک جا گفت: «روزی که خانم معلم این درس را توضیح می‌داد، تو آمده بودی مدرسه و درس و مشقم را از خانم جویا شدی»! از همه چیز صحبت کرد: از مدرسه، همکلاسی‌هایش، خانم معلمشان و . . .

سپس، کتاب و دفترهایش را مرتب کرد و گفت: دلم می‌خواهد، این‌ها را برای همیشه نگه دارم. من از این کتاب‌ها خاطرات خوبی دارم. بعد، لوازم مورد نیازش را داخل کیف گذاشت و از من خداحافظی کرد و رفت.

راوی: ماه‌دولت سیار (مادر شهید: داریوش رازانی)

داریوش، دانش‌آموز پایهٔ سوم ابتدایی بود. من چهار دختر دارم، داریوش تنها پسرم بود. وقتی خدا داریوش را به من داد، انگار صاحب همهٔ دنیا شدم. ما آن روزها در تنگدستی به سر می‌بردیم و داریوش این را فهمیده بود. به همین خاطر، چند بار پیشنهاد داد که بیرون از خانه کاری انجام دهد بلکه کمکی به وضع معیشتی ما کرده باشد. اما من راضی به این کار نبودم و نمی‌خواستم داریوش از درس و مشق وابماند.

روز حادثه، وقت خداحافظی، آمد چند بار مرا بوسید و پرسید: مادر، از من راضی هستی؟ جواب دادم: البته که راضی هستم، این چه سؤالی است که می‌کنی؟! گفت: آخر معلم‌مان گفته: اگر مادر دانش‌آموزی از او راضی نباشد، در امتحانات موفق نخواهد شد. خداوند، همچنین، بچه‌ای را که پدر و مادرش از او رضایت ندارند، دوست ندارد. گفتم: مادر جان، اما من و پدرت از تو راضی هستیم و خیلی هم دوستت داریم، چون تو بچهٔ مؤدب و راستگویی هستی! او از این حرف من خیلی خوشحال شد و با لبخندی که بر چهره آورد، نشان داد که دغدغه‌اش برطرف شده است. آنگاه با گرفتن آخرین بوسه از من، از خانه خارج شد.

راوی: صنم پیرحیاتی (مادر شهید: حمیدرضا دوستدار روزبهانی)

از شش فرزندی که خداوند به ما عطا کرده بود، فقط حمیدرضا پسر شد. «تنها پسر» بود و همه دوستش داشتند، به خصوص خواهرهایش که یک لحظه هم طاقت دوری او را نداشتند. حمیدرضا پایهٔ سوم ابتدایی بود. آن روز، وقتی که از خانه خارج شد، به قدری با شتاب می‌رفت که میانهٔ راه به زمین خورد. من

که از پشت سر با نگاه می‌پاییدمش، دنبالش دویدم. اما، خدا را شکر، طوریش نشده بود. بلند شد، کیفش را دستش گرفت و دوباره از من خداحافظی کرد و راه افتاد. بعد که برگشتم منزل، دخترم گفت: مادر، می‌دانی حمیدرضا ناهار نخورده رفت مدرسه؟ دلگیر شدم؛ آمدم آشپزخانه، لقمه‌ای برایش گرفتم تا به دستش برسانم، اما قدم از در خانه بیرون نگذاشته بودم که ..!

راوی: قدرت‌اله دوستدار روزبهانی (پدر شهید: حمیدرضا)

شب حادثه خواب دیدم: یک دستهٔ عزادار، روبه‌روی خانهٔ‌مان در حال نوحه‌خوانی‌اند و «حسین»، «حسین» گویان بر سینه می‌زنند. من هم به میان آنها رفتم و شروع کردم به سینه زدن. صبح که داشتم از خانه خارج می‌شدم، به همسرم سفارش بچه‌ها را کردم و گفتم: مراقب بچه‌ها باش!

راوی: پروین روزبهانی (مادر شهید: حمزه روزبهانی)

حمزه، دانش‌آموز اوّل ابتدایی بود. در خانه او را «اسلام» صدا می‌زدیم. حمزه، معلمشان خانم عظیمی را خیلی دوست داشت. به من می‌گفت: مادر، خانم عظیمی را به اندازهٔ تو دوست دارم. البته این علاقه دو طرفه بود، یعنی خانم عظیمی هم حمزه را خیلی دوست داشت و همواره از هوش و استعداد او تعریف و تمجید می‌کرد. حمزه، چهرهٔ جذاب و چشمان براقی داشت. در مدرسه، دانش‌آموزان دیگری هم بودند که فامیلی‌شان روزبهانی بود، برای همین وقتی که می‌خواستند نشانی او را به یکدیگر بدهند می‌گفتند: «آن روزبهانی که چشمان درشت و روشن دارد».

روز حادثه، نیم ساعت زودتر از همیشه برای رفتن به مدرسه آماده شد، حتی

ناهارش را هم نخورد اما هنگام خروج از خانه گفت: مادر، فقط یک دانه سیب سرخ! گفتم: سیب، سیب است، حالا چرا سرخ؟ خندید و گفت: آخر سرخ، خوشمزه‌تر است. سیب را گرفت گذاشت داخل کیفش، و راه افتاد.

راوی: محمد روزبهانی (پدر شهید: حمزه روزبهانی)

.. من به نزدیکی‌های خانه رسیده بودم که حمزه را دیدم، گفتم: پسرم، چرا این قدر زود داری به مدرسه می‌روی؟ ناهارت را خورده‌ای؟ گفت: نه پدر، نخورده‌ام اما خیلی دلم برای مدرسه و بچه‌ها تنگ شده، می‌خواهم امروز زودتر بروم! هر چقدر اصرار کردم که بماند ناهارش را بخورد، قبول نکرد. یک سیب سرخ از کیفش درآورد نشان داد، گفت: ناهار امروزم همین است. این را گفت و دوید به طرف مدرسه .. .

وقتی در بیمارستان جنازه‌اش را مشاهده کردیم، نیمی از سیب هنوز در دستش بود و مقداری از آن داخل دهانش! جنازه او و یکی دیگر از بچه‌های فامیل را با همدیگر تحویل گرفتیم و به خاک سپردیم. حمزه علاقهٔ زیادی به جبهه داشت. گفته بود برایش یک تفنگ بخرم. تفنگ را روی دوشش می‌گذاشت و در خانه با آن رژه می‌رفت، می‌گفت: من یک رزمنده هستم!

راوی: بتول گودرزی (مادر شهیدان: حجت‌اله و مرتضی کردی)

حجت دانش‌آموز پایهٔ سوم و مرتضی پایهٔ اوّل بودند. ما آن ایام، سه تا دختر داشتیم. دوست داشتیم که پسر هم داشته باشیم. از خدا خواستیم فرزند بعدیمان پسر باشد. وقتی بچه به دنیا آمد، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدیم، نامش را حجت‌اله گذاشتیم. دو سال بعد، خدا، مرتضی را به

مـا عطـا کـرد. خوشـحالی‌مان دو چندان شـده بـود. آن دو با یکدیگر به مدرسـه می‌رفتنـد و برمی‌گشـتند. تقریبـاً همـه جا بـا هم بودنـد. هم دوسـت بودند و هم بـرادر. همیـن که به مدرسـه می‌رفتند، دلتنگشـان می‌شـدم. میانـهٔ دو کلاس به دیدنشان می‌رفتم و از دور تماشایشان می‌کردم.

وقتی مرتضی لباس مدرسـه می‌پوشـید و کیفش را روی دوشش می‌انداخت، خیلی بامزه و تماشـایی می‌شـد. دلم می‌خواست، یکی/ دو ساعت زودتر آنها را برای مدرسـه آماده کنم تا بتوانم قدری بیش‌تر سـر تا پایشان را برانداز کنم و حظّ ببرم. حجت و مرتضی خیلی با نمک و دوست داشتنی بودند.

آن روز، حسابی به سر و وضعشان رسیدم؛ حمامشان کردم؛ و تنِ هر کدامشان یک دست لباس تازه پوشاندم.

راوی: معصومه هدایت‌نیا (مادر دانشجوی شهید: شیرین نامداری - در محل واقعه)

خاطرات دخترم، «شیرین»، از روزی که به دنیا آمد تا روزی که به شهادت رسید، همچنان برایم زنده است. زمانی که شیرین دوران کودکی خود را پشت سر نهاد و وارد مدرسه شد تا زمانی که دیپلم گرفت، شاگرد اوّل مدرسه بود. او هم در درس موفـق بـود، هـم در تقوا و ایمـان زبانزد بود. سـال آخر دبیرسـتان که می‌خواسـت دیپلم بگیرد، خودش را در اتاق حبس کرده بود و می‌گفت: هم می‌خواهم دیپلم را بـا معـدل عالـی بگیـرم و هم در دانشـگاه سراسـری قبول شـوم. اصـرار او برای قبول شـدن در دانشگاه سراسـری خیلی زیاد بود، زیرا پدرش کارگری ساده بود و به سـختی می‌توانسـت خرج خانواده را در آورد. شیرین سرانجام دیپلم خود را با معدل بسیار خوب کسب کرد و در دانشگاه الزهرای تهران قبول شد.

آن روز ما مشـغول پخت آشِ پشـت پایی پسرم (که به سربازی رفته بود) شدیم

که شیرین گفت: می‌خواهد با خواهرم (ناهید کمالی)[۱]، اکرم (دختر خاله‌اش) را به مدرسه برسانند. گفتم: مادر، قدری صبر کن تا آش آماده شود. شیرین قدری دیگر به من کمک کرد و مقداری از آش هم چشید. آنگاه با خواهرم به طرف مدرسه به راه افتادند. نزدیکی‌های محل واقعه، در اثر برخورد ترکش بمب به ماشین، به بیرون پرتاب می‌شوند. وقتی که بالای سر آن‌ها رسیدیم، در گوشه‌ای از خیابان آرام گرفته و با همان حالت آرام و معصوم ـ هر سه ـ به شهادت رسیده بودند.

راوی: جعفر زرندی (پدر دانش‌آموز شهید: اکرم زرندی و همسرِ بانوی شهید: ناهید کمالی)

من روی ماشین سنگین (بنز تک) کار می‌کردم. برای خالی کردن یک محموله به خرم‌آباد رفته بودم. در بازگشت به بروجرد، متوجه شدم که سرِگردنهٔ رازان[۲] شلوغ است. (مردمی که از طرف بروجرد به خرم‌آباد می‌آمدند و آنها که از طرف خرم‌آباد به بروجرد می‌رفتند، در این نقطه از اتومبیل‌های خود پیاده شده و دربارهٔ حادثهٔ هولناکی که در بروجرد اتفاق افتاده بود، از یکدیگر پرس و جو می‌کردند). من هم از کامیون پیاده شدم تا ببینم چه خبر است، شنیدم: چند مدرسه در ابراهیم‌آباد مورد اصابت موشک قرار گرفته و دانش‌آموزان بسیاری به شهادت رسیده‌اند! یاد بچه‌هایم افتادم .. هر سه بچهٔ من هم در همان مدرسه‌ها درس می‌خواندند!

محمدعلی (پسر اوّلم) که اوّل راهنمایی بود، امام حسن مجتبی (ع) درس می‌خواند؛ علیرضا (پسر دوم) که کلاس چهارم یا پنجم بود، امام حسین (ع)،

---

۱. معصومه هدایت‌نیا با ناهید کمالی خواهر ناتنی بوده‌اند (لقب پدر ناهید، کمالی و پدر معصومه، هدایت‌نیا است).
۲. رازان، روستایی است از توابع بخش زاغهٔ شهرستان خرم‌آباد. (لرستان)

و دخترم «اکرم» نیز دانش‌آموز دبستان فاطمیه بود. با عجله پشت فرمان نشستم و به سرعت خودم را به بروجرد رساندم. ماشین را در میدان مرکزی شهر (میدان شهدا) رها کردم و با کمی پرس و جو، متوجه شدم که باید به طرف بیمارستان (چمران) بروم. بیمارستان را جستجو کردم، اما از بچه‌ها نشانی نیافتم. تا نزدیکی‌های غروب، همین طور. سردرگم. دور خودم چرخیدم که شنیدم: محمدعلی و علیرضا در «بخش» بستری شده‌اند و دکتر معماری هم بالای سرشان است. زود خودم را به بخش رساندم: محمدعلی، دست و بازویش ترکش خورده بود و علیرضا هم تمام سر و صورتش در اثر ترکش‌های ریز آبله‌مرغانی شده بود ...

روزهای اوّل تصمیم بر این بود تا علیرضا را برای مداوا به خارج از کشور اعزام کنند، اما نکردند. محمدعلی را هم به تهران فرستادند، بیمارستان ۱۵ خرداد. دکتری به نام فروتن دستش را عمل کرد. دست حرکت نداشت. برای همین از رگ انگشت پا به دست پیوند دادند. بعد از مدتی دست به حرکت افتاد اما همیشه درد داشت و هیچگاه به حرکت طبیعی خود بازنگشت. ۲۵ درصد جانبازی او را کمیسیون پزشکی خرم‌آباد به ۱۰ درصد تقلیل داد! گفتند: الآن دیگر دست به حرکت درآمده است!

اما دخترم، اکرم؛ دخترم را غروب همان روز در سالن سرپوشیدهٔ طالقانی پیدا کردیم. همسایه‌ای داشتیم که کارمند بنیاد شهید بود و خانوادهٔ ما را کاملاً می‌شناخت به نام آقای گودرزی (اسم کوچکش الآن یادم نیست). غروب آن روز که حسابی از ناپدید شدن اکرم کلافه شده بودیم، آمد دستم را گرفت، گفت: آقاجعفر، دخترت همراه همسر و برادرزاده‌ات. هر سه. شهید شده‌اند و الآن هم سالن طالقانی‌اند!

برادرزاده‌ام (شیرین نامداری[۱]) شب، مهمان ما بود و لحظهٔ حادثه که همراه همسرم، می‌روند تا ندا را به مدرسه برسانند، گرفتار حملهٔ موشکی می‌شوند (در خانه اکرم را «ندا» صدا می‌زدیم).

وقتی که وارد سالن طالقانی شدم، بچه‌ها را کنار هم، و بزرگ‌ترها (زن و مرد) را در گوشه‌ای دیگر به ردیف خوابانده بودند. گودرزی، چون با اعضای خانوادهٔ ما آشنا بود، همسر، دختر و برادرزاده‌ام را در جوار هم قرار داده بود.

در بدو ورود به سالن، برای لحظه‌ای تعادلم را از دست دادم و زمین خوردم. ناهید، همسرم، از ناحیهٔ سر ترکش خورده و صورتش خون‌آلود بود، دختر و برادرزاده‌ام نیز همین طور. همسرم با همان لباسی که صبح به تن داشت و تا دم در مرا بدرقه کرده بود، با همان لباس برای بردن ندا به مدرسه رفته بود. باور نمی‌کردم که دیگر آن لباس برای من و ناهید بی‌ارزش شده باشد و اکنون باید زیر تلّی از خاک مدفون شود.

راوی: فاطمهٔ پیرزادی (نامادری شهید اکرم زرندی)

من در آن سال‌ها، به دلیل نازایی، مجبور شدم که از همسرم جدا شوم. برای همین وقتی آقاجعفر به خواستگاری من آمد، جواب مثبت دادم و از آن به بعد سرپرستی فرزندان او (یعنی محمدعلی، علیرضا و نازنین) را به عهده گرفتم و، خدا را شکر، رابطهٔ خوبی هم با یکدیگر داشته‌ایم. البته من قبل از واقعهٔ ۶۵ با ناهید. چون هم محله بودیم. دوست بودم و گه‌گاه همدیگر را ملاقات می‌کردیم. ناهید یک خواهر ناتنی داشت اما با من از خواهرش صمیمی‌تر بود.

---

۱. و اما علت تفاوت «فامیلی» برادرزاده (شیرین نامداری) با عمو (جعفر زرندی): جعفر زرندی یک خواهر و دو برادر دیگر هم داشته است. جعفر و خواهرش (شهناز) با لقب «زرندی» و برادران وی (صادق و حیدر) با لقب «نامداری» ـ که مربوط به مادر بوده ـ در شناسنامه درج شده‌اند.

من نیز بسیار دوستش می‌داشتم. ناهید زن مهربان و صبوری بود. روز حادثه، من هم به محل رفتم. آخر بچه‌های برادر من نیز از دانش‌آموزان مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) بودند.

بعد از یک سال از این حادثه، من توسط یکی از دوستان مشترک (میان من و ناهید)، به آقا جعفر معرفی شدم و عهده‌دار زندگی او و فرزندانش شدم.

پسرهای آقا جعفر، شغل پدر را انتخاب کردند. یعنی هر دو رانندهٔ بیابان هستند. نازنین، خواهر اکرم (که در زمان بمباران سه ساله بود) نیز با خواهرزادهٔ خودم ـ که یک نظامی است ـ ازدواج کرد.

.. اکنون نیز چند سالی است که به خاطر بیماری قلبی آقا جعفر در اصفهان ساکن هستیم (چون در اصفهان دوا و درمان می‌کند)، در طبقهٔ چهارم یک مجتمع که از آسانسور هم محروم است.

راوی: علی‌یار کرمی (برادر دانش‌آموزان شهید: صدیقه و فرحناز کرمی)

همچنان که می‌بینید، پدر و مادر من هم اکنون در قید حیات نیستند. آنها با دو/ سه سال فاصله از یکدیگر فوت کردند. اوّل مادرم (فاطمه امرایی) و سپس پدرم (علی‌میرزا). هر دوی آن‌ها نیز در اثر بیماری از دنیا رفتند، مادرم بعد از شهادت صدیقه و فرحناز به ناراحتی قلبی مبتلا شده بود. تنها بازمانده از خانواده، اکنون من و یک خواهر به نام «شاه‌پرور» است که از من هفت سال بزرگ‌تر می‌باشد.

من زمان واقعه، نوزده یا بیست سال داشتم، البته متأهل و صاحب دو فرزند (یک دختر و یک پسر) هم بودم. چون تنها پسر خانواده بودم، مجبور شدم بعد از دورهٔ راهنمایی[1] ترک تحصیل کرده و به پدرم، در کار کشاورزی، کمک کنم و کمک خرج زندگی باشم.

۱. کلاس هشتم در شیوهٔ آموزشی اکنون.

روستای ما «قشلاق انوج» از توابع شهرستان ملایر است. آن روز، من همراه دامادمان مشغول کار کشاورزی در یک زمین استیجاری (نزدیکی دوراهی بروجرد ـ اراک) بودیم، و از همان جا دود ناشی از بمباران ابراهیم‌آباد را مشاهده کردیم.

از همان جا می‌شد حدس زد که کدام نقطه از بروجرد مورد هدف دشمن قرار گرفته است. بنابراین با عجله وسایلمان را جمع کردیم و به طرف شهر به راه افتادیم. زمانی که به محل رسیدیم تقریباً همهٔ شهدا و مجروحان را تخلیه کرده بودند.

من پیش خودم فکر می‌کردم که صدیقه و فرحناز هنوز به مدرسه نرسیده‌اند، به همین خاطر مدام فاصلهٔ بین مدرسه و منزل را وارسی می‌کردم. تا این که کسی گفت: سالن طالقانی! من چون کار را تمام شده می‌دیدم، به پدرم (که مریض بود و در خانه بستری) چیزی نگفتم: حتی نگذاشتم مادرم نیز از این موضوع بویی ببرد. من و دامادمان به سالن طالقانی رفتیم. افرادی که از سالن بیرون می‌آمدند صحنه‌های دلخراشی را برای آنان که بیرون منتظر بودند، تعریف می‌کردند. برای همین من وارد سالن نشدم. یعنی نتوانستم خودم را قانع کنم که خواهرهایم را با آن وضعیت ـ که شنیده بودم ـ ببینم. دامادمان وارد سالن شد و پس از چند دقیقه بیرون آمد، گفت: علی‌یار بهتر است تو داخل نروی! و ادامه داد: بچه‌ها همه متلاشی شده و سوخته‌اند .. !

صدیقه و فرحناز دو سال با هم اختلاف سنی داشتند. نماز می‌خواندند، حرف گوش کن و نجیب بودند و تقریباً همهٔ کارهای خانه را آن‌ها انجام می‌دادند.

شب که به خانه بازگشتم، دیدم که خانه شلوغ است و شیون برپاست! فردا

روز، جنازه‌ها را تحویل گرفتیم. برخی از اقوام و نزدیکان برای تدفین آمده بودند. در حین خاکسپاری اما بار دیگر ابراهیم‌آباد مورد حملهٔ هوایی قرار گرفت. برای همین مراسم تدفین ناتمام ماند و همه به سویی فرار کردند. آن‌ها نیز که مانده بودند فقط فرصت کردند تا با خاک جنازه‌های فرزندانشان را بپوشانند .. .

راوی: زیبا یاراحمدی (همسر علی‌یار کرمی)

من سال ۱۳۶۵، عروس این خانواده بودم و با همسرم، علی‌یار، صاحب دو فرزند (یک پسر دو ساله و یک دختر پنج ماهه) بودیم. من و همسرم همچنین با خانوادهٔ او زندگی می‌کردیم، چون علی‌یار تنها فرزند پسر بود و می‌بایست عصای دست خانواده در کارهای مختلف باشد. هنگام بمباران، علی‌یار همراه دامادشان مشغول کار کشاورزی و برداشت محصول (هویج) بودند.

خانه که به لرزه درآمد، من بلافاصله بچه‌ها را بغل کردم و داخل یک راهرو پناه گرفتیم. پدرشوهرم که پروستات عمل کرده بود، زیر کرسی نشسته و مدام از وضعیت پیش آمده سؤال می‌کرد. بعد از چندی، شوهرم همراه با دامادشان آمد، گفت: هر چه می‌گردیم، خواهرهایم (صدیقه و فرحناز) را پیدا نمی‌کنیم!

غروب همگی به سالن طالقانی رفتیم. دایی من هم همراه‌مان بود. دایی با داماد همسرم وارد سالن شدند. وقتی برگشتند، گفتند: فرحناز را بین پسربچه‌ها یافتیم و صدیقه بین شهدای رهگذر؛ هر دو را کنار هم خواباندیم که فردا موقع تحویلشان سردرگم نشویم.

فردا موقع تدفین، مردها برای خاکسپاری بچه‌ها به بهشت شهدا رفتند و ما که خانم بودیم مشغول پختن غذا شدیم تا آن‌ها که از شهر و روستا آمده بودند را پذیرایی کنیم اما در این احوال، ابراهیم‌آباد مورد هجوم هواپیماها قرار

گرفت. همه از دور سفره پراکنده شدند و مثل اهالی دیگر، به کوچه‌ها ریختند. اقوامی که در روستا زندگی می‌کردند، با دیدن وضعیت پیش آمده، با اصرار، ما را نیزهمراه خودشان به روستا بردند.

از همان ایام مادرشوهرم دچار بیماری قلبی و روحی شد. هر از گاه، باد گلویش را می‌گرفت و نمی‌توانست نفس بکشد. گاهی اوقات هم غش می‌کرد و می‌بایست با آب و شربت به حال می‌آوردیمش. معمولاً خودم برای درمان به مطب دکترها می‌بردمش، و پس از چند سال متوجه شدیم که سرطان خون دارد!

خودم نیز بعد از آن حادثه به ناراحتی اعصاب دچار شدم و با شهادت یکی از دایی‌هایم که بسیار دوستش می‌داشتم، این ناراحتی تشدید شد. دایی‌ام عزیزاله یاراحمدی بود که در اسفند ماه ۱۳۶۲ در حملهٔ خیبر به شهادت رسید.

راوی: زلیخا شمس بیداری (مادر شهید: منوچهر برق‌افکن)

چیز زیادی برای گفتن ندارم .. آن روز، منوچهر به مدرسه رفت اما زود برگشت! آخر خانهٔ ما نزدیک مدرسه بود و رفت و برگشت، زمان زیادی نمی‌گرفت. منوچهر برگشته بود تا ناخن‌هایش را بچینم و مقداری پول برای دریافت اوراق امتحانی با خود ببرد. شنبه‌ها موی سر و ناخن دانش‌آموزان را وارسی می‌کردند. آن لحظه هر چه گشتم، ناخنگیر را پیدا نکردم. منوچهر پول را گرفت و رفت. بعد از رفتن منوچهر، سفره انداختم تا ناهار بخوریم، که یکباره صدای انفجار مهیبی همه چیز را به هم ریخت! به صدای انفجار عادت داشتیم، اما این بار خیلی وحشتناک بود. یکی از پنجره‌های خانه از جا کنده و به گوشه‌ای پرتاب شد، تقریباً همهٔ شیشه‌ها شکستند و ...

با شوهرم ـ که تازه از سر کار آمده بود ـ بیرون زدیم. همسایه‌ها می‌گفتند: مدرسه را زده‌اند! به طرف مدرسه رفتیم. صحنهٔ هولناک و رقت‌انگیزی بود. بدن‌های بی‌جان یا نیمه جان دانش‌آموزان و برخی عابران قلب‌مان را فرو ریخت. گروهی از مردم برای جمع‌آوری مجروحان و شهیدان آمده بودند. از همان ورود، منوچهر را پیدا کردم. گوشه‌ای افتاده بود. بدنش کبود بود. به نظر می‌آمد در دم جان داده است. نگاهش کردم، با فریاد گفتم: منوچهر، کاش وقتی آمده بودی خانه، دیگر به مدرسه برنمی‌گشتی!

راوی: مریم گودرزی (مادر شهیدان: محمد[1] و غلامرضا گودرزی)

روزی که دبستان فیاض‌بخش بمباران شد و خبر کشته شدن کودکان دانش‌آموز در شهر پیچید، اغلب مردم وحشت زده شدند و شروع به کوچ کردن به روستاها کردند. ما نیز تصمیم گرفته بودیم از شهر خارج شویم، اما رفتن ما یک روز به تأخیر افتاد.

فردا روز ـ نزدیکی‌های ظهر ـ به محمد که داشت از خانه خارج می‌شد، گفتم: مادر جایی نرو، می‌خواهیم بعد از خوردن ناهار ما هم به روستا برویم. محمد گفت: به زودی برمی‌گردم. (ناگفته نماند که محمد روز قبل به محل حادثه (دبستان فیاض‌بخش) رفته و صحنه‌های جانسوز آن واقعه را به چشم دیده بود). همین که محمد رفت، دوستش، افشین، به سراغش آمد. گفتم: افشین جان برو دنبال محمد و با خودت بیاورش، وضعیت قرمز است، زود برگردید!

افشین گفت: باشه خاله، می‌روم و با هم زود برمی‌گردیم.

افشین از خانه دور نشده بود که صدای مهیبی زیر پایم را به لرزه درآورد. ما در

---

۱. محمد گودرزی، یک روز پس از حادثهٔ دبستان فیاض‌بخش، در خیابان سعدی. و در بمبارانی دیگر. به شهادت می‌رسد.

خیابان سعدی زندگی می‌کردیم. کنار گاراژ «تی‌بی‌تی»[۱].

از خانه بیرون جستیم. گفتند: گاراژ را زدند. به محل بمباران که رسیدیم، چشممان به تعداد زیادی کشته افتاد که نقش بر زمین شده بودند. هر چه جستجو کردیم، از محمد و افشین اثری نبود. (نگو که محمد و افشین زیر آوار حاصل از ریزش ساختمان‌ها مدفون شده بودند. محمد، افشین و چند نفر دیگر بعد از ۲۱ روز، که آواربرداری کردند، پیدا شدند.)

از آنجا که ما گمان می‌کردیم که محمد همان روز. مرده یا زنده. به بیمارستان برده شده، به بیمارستان رفتیم. داخل، کسی را راه نمی‌دادند. پشت در بیمارستان فریاد می‌زدم: محمد را به من نشان دهید! بگذارید وارد شوم! از ظهر تاکنون پسرم را ندیده‌ام!

یکی از کارکنان بیمارستان آمد گفت: اسم پسرت چیست؟ گفتم: محمد. گفت: پسرت را به شهر اراک اعزام کردیم. این را که گفت، کمی آرام شدم. فردای آن روز به اراک رفتیم.

بیمارستان‌های اراک را تا آنجا که می‌شناختیم وارسی کردیم، اما از محمد اثری پیدا نشد. (تشابه اسمی باعث شده بود که کارکنان بیمارستان بروجرد، ما را به اراک حواله دهند).

من و مادرم (مادربزرگ محمد). دست خالی. به روستای کرکیخان (در بروجرد) برگشتیم. روزهای بعد هم یکی یکی به شهرهای دیگر مراجعه کردیم. اما دریغ از یک نام یا یک نشانه!

بیست روز به همین روال. با دلهره و اضطراب. گذشت.

بعد از ۲۰ روز یکی از اقوام که در شهرداری کار می‌کرد، به خواهرم پیام داده بود که به تازگی ۵ جنازه از زیر آوارها بیرون آورده‌اند. بروید سردخانهٔ بیمارستان

۱. پایانه‌ای بود در مرکز شهر.

ببینید محمد در میان آن‌ها هست یا نه؟ صبح روز بعد به بیمارستان رفتیم. درِ سردخانه بسته بود. گفتند: جنازه‌ای در کار نیست. اینجا چند تکه بدن متلاشی شده است، هر کسی اجازهٔ دیدن این‌ها را ندارد. اگر کسی می‌خواهد این تکه‌ها را ببیند، بایستی از بنیاد شهید معرفی‌نامه بیاورد. ما هم رفتیم بنیاد و نامه گرفتیم.

به سردخانه که وارد شدیم انتظار دیدن هر جور صحنه‌ای را داشتیم مگر آنچه دیدیم؛ سه چهار تا جعبهٔ جای میوه، بالای یک سکو! مسئول سردخانه جعبه‌های چوبی را پایین آورد و مقابل ما گذاشت. تکه‌های بدن را داخل گونی ریخته و داخل جعبه گذاشته بودند. (محمد دو روز قبل از شهادت، با برادرش رفته بود حمام حسین روسی[1]. بعد از بازگشت از حمام، گفت: مادر، یک زیرپیراهن قشنگ برایم بیاور. رفتم چمدان را نگاه کردم، دو تا زیرپیراهن دیدم: یکی سفید و دیگری قرمز. زیرپیراهن قرمز را برایش بردم).

آن روز مادرم را نیز برای شناسایی جنازه با خود برده بودم. مادرم دست در یکی از گونی‌ها برد و لاشه‌ای را همرا با یک پارچهٔ قرمز بیرون کشید. موقعی که زیرپیراهن را دیدم، فریاد زدم این محمد است! آنقدر بر سر خودم زدم و «یاحسین» گفتم، که همهٔ کارکنان بیمارستان دورم جمع شدند. مادرم که وضع را آنچنان دید، جلوی دهانم را گرفت تا صدایم درنیاید .. تا آبروداری کرده باشیم.

گفتم: مادر، ببین بچه‌ام چگونه مچاله شده! ..

[مادر شهید، بعد از اندکی که آرام گرفت، اشک‌هایش را پاک کرد و حرف‌هایش را اینگونه پی گرفت]:

من، مادر «دو» شهید هستم، فرزند شهید دیگر من «غلامرضا» است. غلامرضا در ارتش خدمت می‌کرد.

---

۱. نام حمامی واقع در خیابان سعدی بوده. آن ایام مردم از حمام‌های عمومی سطح شهر نیز استفاده می‌کردند.

[احمد (برادر محمد و غلامرضا) که تا این وقت سکوت کرده بود، برای این که کلام مادرش را کامل‌تر کند، گفت]:

غلامرضا دستهٔ تخریب (مین) پادگان مهندسی بروجرد انجام وظیفه می‌کرد. او در «عملیات والفجر» به شهادت رسید. از روی اتیکت سینه‌اش پی به هویتش بردند، آخر غلامرضا را بعد از ۲۴ سال پیدا کردند و به بروجرد آوردند.

[بار دیگر مادر، سر رشتهٔ سخن را به دست گرفت و ادامه داد]:

وقتی که بالاخره نعش محمد را یافتیم و می‌خواستیم به خاک بسپاریم، به حاج مکی (کسی که متولی دفن در گورستان بود) گفتم: حاجی، یک قبر هم. کنار قبر محمد. بگذار برای پسر دیگرم (غلامرضا) که اکنون مفقود است، تا اگر آوردندش همین‌جا دفن شود.

حاج مکی گفت: مادر، اما این موضوع بین خودمان باشد، به کسی چیزی در این باره نگویی! گفتم: نه نمی‌گویم. گفت: حالا برو یک نشانه‌ای / چیزی از غلامرضا بیاور تا بگذارم داخل قبر خالی. گفتم: باشد. غلامرضا دو تا کلاه داشت. هر دو کلاه را برداشتم و پیش حاج مکی بردم. گفتم: حاجی بگیر. این دو کلاه را داخل قبر بگذار. حاج مکی، یکی از کلاه‌ها را سر خودش کشید و کلاه دیگر را درون قبر گذاشت! بعد گفت: مادر، یک شیرینی هم به من بده. من هم سه هزار تومان کف دستش گذاشتم، گفتم: بیا حاجی، خوش و حلالت!

بعد از ۲۴ سال که غلامرضا را از منطقهٔ جنگی آوردند، قبر را شکافتیم (کلاه همچنان تازه و نو به نظر می‌رسید)! آنگاه غلامرضا را هم در کنار محمد به خوابی دیگر سپردیم.

راوی: فاطمه پشت‌دار (مادر شهید: افشین جهشی[۱])

افشین، روزی که دبستان فیاض‌بخش موشک خورد، از خانه خارج شد تا با دوستش محمد (گودرزی) به محل حادثه بروند. به افشین گفتم: مادر، بیرون نرو! ممکن است باز هم بمباران شود. گفت: نه، باید برویم. شاید به کمک ما هم نیاز باشد.

کیف مدرسه‌اش را، که برای رفتن به مدرسه بر کول کرده بود، به گوشه‌ای انداخت و بیرون رفت. دنبالش رفتم بلکه مانع رفتنش شوم اما اصرار من کارساز نبود. (در اینجور مواقع همگی. حتی بچه‌ها. اشتیاق فراوانی برای رفتن به محل حادثه و کمک رساندن به آسیب‌دیدگان داشتند).

وقتی به خانه برگشت، خیلی منقلب به نظر می‌رسید. گفت: مادر، فاجعهٔ غم‌انگیزی اتفاق افتاده بود، جلوی دبستان فیاض‌بخش کودکان زیادی نقش بر زمین شده بودند. بعضی دست نداشتند، بعضی پایشان قطع شده بود و بعضی هم سوخته بودند و لباس بر تنشان چسبیده بود!

افشین فردای آن روز کیفش را برداشت تا به مدرسه برود. (نوبت بعدازظهر بودند).

گفتم: افشین کجا؟ مگر مدرسه تعطیل نیست؟ گفت: نه مادر، می‌خواهند اسم‌ها را بنویسند بعد تعطیل کنند. برای این که نگذارم مدرسه برود، گفتم: پس اوّل بیا برو نان بگیر و بعد برو مدرسه!

گفت: نه، مادر دیر می‌شود. مدیر مدرسه گفته است: رأس ساعت ۱۲ بایستی مدرسه باشید. این را گفت و رفت؛ رفتنی که بازگشت نداشت!

---

۱. افشین نیز همراه محمد (گودرزی) روز بیست و یکم در خیابان سعدی به شهادت می‌رسد. این خانواده، فامیلی خود را از «جهشی» به «عزیزی» تغییر می‌دهند.

دانش‌آموزان جانباز روز واقعه

◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆

راوی: حمید احمدوند (دانش‌آموز جانباز)

همیشه چند نفری بودند که پیش از دیگر دانش‌آموزان به مدرسه می‌آمدند. من هم یکی از آنها بودم. با دو نفر از همکلاسی‌هایم (احمد و کیهان) مشغول بازی شدیم. به احمد گفتم: ده تومنی که پیشت دارم را برگردان، می‌خواهم حلوا شکری بخرم. گفت: نمی‌دهم؛ می‌توانی، بیا بگیر! بعد دنبالش کردم. در حیاط مدرسه، سه نفری، چرخی زدیم و از آنجا رفتیم برای خریدن حلوا شکری. همان وقت، بی‌اختیار، به هوا بلند شدیم و محکم به زمین خوردیم. بعد از چند دقیقه به خود آمدم، نیم‌خیز بلند شدم اما سرم گیج رفت و باز نقش بر زمین شدم. در میان آن گرد و غبار چند جنازهٔ در این طرف و آن طرف باعث وحشتم شد.

سرم خونریزی داشت و از آن ناحیه احساس سوزش می‌کردم. چند دقیقه بعد، یک نفر مرا بلند کرد و صدایی شنیدم که می‌گفت: این هم تمام کرده، بگذاریدش پشت ماشین. خواستم به او بگویم که: من نمرده‌ام اما صدایم

درنمی‌آمد، فقط توانستم دهانم را باز کنم. آن مرد متوجه شد. دوباره گفت: نه، این بچه را داخل وانت نگذارید، این هنوز زنده است.

بعد مرا داخل آمبولانس گذاشتند. داخل آمبولانس چند نفر دیگر هم بودند، این را از صدای ناله‌هایشان فهمیدم. از آن به بعد بیهوش شدم. یک هفته در اغما بودم. وقتی که به هوش آمدم، متوجه شدم سرم را عمل جراحی کرده‌اند. بعد از به هوش آمدن، سر درد شدیدی داشتم، طوری که آرزوی مرگ می‌کردم بلکه از درد رهایی یابم ... هنوز نمی‌دانستم چه شده است! خیال می‌کردم از یک زلزله جان به در برده‌ام. وقتی از یک پرستار علت واقعه را پرسیدم، گفت: صدام، مدرسهٔ‌تان را بمباران کرده است!

بعد از یکی دو ماه از بیمارستان مرخص شدم. دکتر معالج، با گفتن این که: «مقداری از جمجمه‌ات بر اثر ترکش از بین رفته»، همه چیز را برایم تمام کرد. بعد ادامه داد: تا حال چند بار عملت کرده‌ایم و در حال حاضر تنها چیزی که از قسمت از بین رفته از مغزت محافظت می‌کند، یک پوستهٔ نازک است، برای همین باید خیلی مواظب باشی تا مبادا ضربه‌ای به سرت وارد شود.

حرف‌های دکتر از بمب و ترکش هم برایم کشنده‌تر بود. از ۹ تا ۱۹ سالگی با این دلشوره زندگی کردم که هر لحظه ممکن است ضربه‌ای به مغزم وارد شود و بمیرم.

راوی: آیت‌اله کتیراچی (دانش‌آموز جانباز)

آن روز در خانه مهمان داشتیم. من هر وقت مهمان برایمان می‌آمد ذوق زده می‌شدم. آن روز هم بنا به طبیعت کودکی ذوق زده بودم و مدام شیطنت می‌کردم. پدرم کمی زودتر از همیشه مرا راهی مدرسه کرد. در بین راه دانش‌آموزان

استثنایی (نیازمند به آموزش‌های ویژه) را دیدم که داشتند از مدرسه راهی خانه می‌شدند؛ آخر شیفت صبح، دبستان فیاض‌بخش، مربوط به آنها می‌شد. به مدرسه رسیدم، کم‌کم سر و کلهٔ بچه‌های ما نیز پدیدار می‌شد. چند دقیقه بعد خانم سلیمانی، معاون مدرسه، وارد مدرسه شد. با دیدن خانم سلیمانی، بچه‌ها آمادهٔ صف کشیدن شدند. حمید چگنی (یکی از همکلاسی‌هایم) کنار من ایستاد. گفتم: حمید، بیست تومانی را که مدرسه خواسته، با خود آورده‌ای؟ گفت: نه، فراموش کرده‌ام! بعد در حالی که کیفش را به من سپرد، ادامه داد: الان می‌آورم و به دَو از مدرسه خارج شد.

خانم سلیمانی زنگ مدرسه را به صدا درآورد. در همان موقع نیز آژیر قرمز به صدا درآمد. چند لحظه نگذشته بود که نوری، برق‌آسا، آسمان را روشن کرد و گردبادی وحشتناک همه چیز را زیر و زبر ساخت. دیوار مدرسه فرو ریخت و من که به دیوار نزدیک بودم، به یکباره، خود را زیر آوار دیدم، تکه دیوار آنقدر سنگین بود که فکر می‌کردم الان است که شکمم پاره شود. پاهایم را نمی‌توانستم حرکت دهم. وحشت کرده بودم و مدام پدرم را صدا می‌زدم. در میان مردمانی که برای کمک آمده بودند، آقا مراد (همسایه‌مان) در برابرم ظاهر شد. او سعی می‌کرد آن تکه دیوار را از روی پاها و شکمم بردارد. همزمان هم با من حرف می‌زد و دلداری‌ام می‌داد که: خدا را شکر، چیزیت نشده، درست می‌شود ...

وقتی دیوار را از روی بدنم بلند کرد، به پاهایم دست کشیدم، گمان می‌کردم شکسته‌اند و نمی‌توانم روی آنها بایستم. اما وقتی دیدم سرجایشان هستند خوشحال شدم. آقا مراد مرا با یک وانت بار- که دو تا از بچه‌های مدرسه نیز با حال بسیار وخیم همکف خوابانده بودند- مرا به سمت بیمارستان برد. کف وانت پر از خون شده بود. بعدها فهمیدم آن دو بچه در اثر خونریزی شدید در

بین راه به شهادت رسیده بودند. من هم تا پیش از رسیدن به بیمارستان بیهوش شـده بودم. وقتی بـه هوش آمدم که، روی تخت، در بیمارسـتانی در تهران بودم. در اتاقم غیر از من دو سه نفر دیگر از بچه‌های مدرسه نیز حضور داشتند.

روزهـای ملاقـات، فقط من بودم که ملاقات کننده‌ای نداشـتم. تـا یک روز، از یک پرستار، قلم و کاغذ درخواست کردم و شرح مبسوطی از حال خودم نوشتم .و ایـن کـه در کـدام بیمارسـتان بسـتری‌ام. آن وقـت، نامـه را به یکـی از ملاقات کنندگان دادم تا به دست خانواده‌ام برسانند. حتی داخل نامه، چند تا آدرس از دوست و آشنا هم ذکر کردم تا اگر آدرس خانواده‌ام را پیدا نکردند، از طریق آنها پدر و مادرم را از حال من با خبر نمایند.

اتفاقاً از طریـق همیـن آدرس‌هـای متفرقـه، نامـه به دسـت خانواده‌ام رسـیده بـود. خانـواده بعد از بمباران مدرسـه به روسـتا رفته بودند و پدرم نیـز چون مرا در بیمارستان‌های بروجرد نیافته بود، سرگردان بیمارستان‌های اراک و سپس تهران شده بود.

بالاخره، یک روز با دیدن پدر و مادرم، در بیمارسـتان، بغضم ترکید و آن شـب کـه مـادرم در کنار تختم بود، آسـوده خوابیدم. فـردای آن روز حس و حال خوبی داشـتم، دوسـت داشتم بلند شوم و بدوم اما هر دو پایم شکسته بود و گچ گرفته بودنـد. یـک مـاه بعـد، از بیمارسـتان مرخـص شـدم و به خانـه آمدم ولـی پس از مدتی باز به بیمارسـتان برگشـتم. چون نمی‌توانسـتم راه بروم، پدرم در این مدت کولم می‌کرد. پس از معاینه، دوباره بستری شدم.

پـدرم خیلـی اصـرار داشـت پیشـم بمانـد امـا مسـئولان بیمارسـتان اجـازه نمی‌دادند. پدرم نزد رئیس بیمارسـتان رفت و با خواهش بسـیار اجازه گرفت که بماند و هر از گاهی برای دیدن من به اتاق بستری بیاید.

راوی: پدر و مادر آیت‌اله کتیراچی

پدر: روز حادثه، تا یازده شب بیمارستان‌های شهر (شریعتی و چمران) را به دنبال آیت جستجو کردیم. فردای آن روز نیز به سالن ورزشی (طالقانی) رفتیم، چون شهدا را آنجا برده بودند؛ اما آنجا نیز خبری از آیت نبود. اعضای قطع شده و بازمانده از شهدا را نیز نشانمان دادند اما باز هم نشانه‌ای از او به دست نیامد. انگار این پسر آب شده بود و رفته بود در زمین!

[مادر می‌گوید]: چون هیچ جا آیت را پیدا نکردیم، امیدمان به زنده ماندش بیشتر می‌شد.

[پدر ادامه می‌دهد]: روز بعد من و مادرش راهی تهران شدیم و چون نمی‌دانستیم آیت را در کدام بیمارستان بستری کرده‌اند، دوازده روز تمام- یکی یکی- بیمارستان‌ها را سرکشی کردیم، تا بالاخره نام او را در بیمارستان امیرکبیر ثبت شده دیدیم. همزمان با ورود ما، آیت را به اتاق عمل برده بودند. منتظر ماندیم. بعد از چند ساعت برانکارد بیرون آمد. با دیدنش هم خوشحال بودیم و هم بسیار نگران. بعد از این که به هوش آمد، با دیدن ما، بغضش ترکید و شروع کرد به گریستن. مادرش شب را کنار او گذراند و من در محوطهٔ بیمارستان شب را به صبح رساندم. فردای آن روز نزد رئیس بیمارستان رفتم و اصرار داشتم بگذارد تا زمانی که آیت آنجا بستری است، دورادور مراقبش باشم. رئیس، اول خواهش‌های مرا رد کرد اما بعد پرسید: چه مهارتی داری؟ گفتم: کشاورزی بلدم، باغداری ...! گفت: برای این که بهانه‌ای برای ماندن تو در اینجا داشته باشیم، بایستی گل و گیاه‌های باغچهٔ بیمارستان را رسیدگی کنی! با خوشحالی پذیرفتم و از آن روز، تا روز ترخیص آیت، آنچنان فضای سبز بیمارستان را زیبا و مرتب کردم که رئیس پیشنهاد داد اگر بخواهم می‌توانم به عنوان باغبان آنجا

بمانـم و کار کنـم، اما چون کار من در بروجرد بود، نتوانسـتم قبول کنم و به همراه خانواده به روستایمان (در بروجرد) مراجعت کردیم.

راوی: محسن بختیاری (دانش‌آموز جانباز)

دانش‌آموز دوم ابتدایی بودم. صبح روز شنبه سلمانی رفتم و سرم را کوتاه کردم، ناخن‌هایـم را نیـز. بعـد از خـوردن ناهـار کیفـم را دسـت گرفتـم و از خانـه خارج شـدم. بیـن راه دوسـتم، (محمـد دارابی)، را دیـدم و با یکدیگر تا مدرسـه رفتیم. محمد برایم لطیفه‌های قشنگی تعریف می‌کرد. گفتم: محمد، امروز خیلی بامزه شده‌ای!

به مدرسـه که رسـیدیم، محمد رفت پیش بچه‌های دیگر. من به دیوار مدرسه تکیـه دادم و داشـتم شـیطنت‌های بچه‌هـا را تماشـا می‌کـردم کـه از بلندگـوی بهشـت شـهدا (که نزدیک مدرسـه بود) مارش حمله به گوش رسـید. رزمندگان ایران دیشـب عملیاتی موفقیت‌آمیز داشـتند و این مارش مربوط به آن می‌شـد. در بین مارش، اعلام وضعیت قرمز شد. همین که آژیر خطر به صدا درآمد، موج انفجار دیواری را که به آن تکیه داده بودم، فرو ریخت. یکباره همه چیز دگرگون شـد. گیـج و مـات از روی زمین برخاسـتم. کم‌کم که چشـمم به اطراف باز شـد، دانـش آمـوزی را دیـدم که زیـر آوار بی‌حرکت افتاده اسـت. یکی دیگر شـکمش پاره شـده بود. باز کمی دیگر که به خود آمدم، متوجه شـدم که نمی‌توانم دسـتم را حرکـت بدهـم و بـه کمک آن از روی زمین برخیزم. سـرم شکسـته و خون روی گونه‌هایم جریان پیدا کرده بود.

وحشت کرده بودم. فریاد زدم و کمک خواستم. چند لحظه بعد امدادی‌ها مرا داخـل آمبولانـس بردند. از آن به بعد دیگر چیزی به یـاد ندارم. وقتی که به هوش

آمدم، با نهایت تعجب، خودم را در یک بالگرد (در آسمان) دیدم، به طرف اراک می‌رفتیم. بعد از توقفی کوتاه در یکی از بیمارستان‌های اراک، به سوی تهران (بیمارستان امیرکبیر) حرکت دادند ... .

رگ‌های دستم قطع شده بود. در طی روزهای متمادی، چند بار مورد عمل جراحی قرار گرفتم.

... هنوز که هنوز است درمانم ادامه دارد. از آن موقع به بعد، در خانه (به کمک برخی آشنایان) درس خواندم؛ متفرقه امتحانات را شرکت کردم، و بالاخره دیپلم گرفتم.

راوی: محمد روزبهانی ارجمندی (دانش‌آموز جانباز)

من شیفت بعدازظهر بودم. پیش از آنکه بخواهم از خانه بیرون بیام، مادرم اصرار کرد که بنشینم تا ناخن‌های دست مرا بچینند. شنبه بود و هر هفته، همین روز، رسم بود که ناظم مدرسه موی سر و ناخن دانش‌آموزان را بازدید کند تا بلند و نامرتب نشده باشند.

آن روز مادرم هر چه اصرار کرد که ناخن‌هایم را کوتاه کند، اجازه ندادم؛ چون نمی‌خواستم دیر وقت سر صف حاضر شوم. بالاخره بعد از کلی کلنجار، قبول کردم که ناخن‌هایم را بگیرد اما فقط ناخن‌های دست راست! مادرم در حالی که کلی حرص و جوش خورده بود، با فریاد گفت: آخر پسر، مگر می‌شود ناخن‌های یک دست کوتاه باشند و ناخن‌های دست دیگر بلند؟! همکلاسی‌هایت مسخره‌ات می‌کنند، ناظم دعوایت می‌کند، نمرهٔ انضباطت کم می‌شود ... .

گفتم: مادر، دست چپم را پشت سرم پنهان می‌کنم و دست راست را به ناظم

نشان می‌دهم. مادرم که دید با من برنمی‌آید، تسلیم شد و گفت: بده دستت را!

سپس کیفم را روی دوشم انداختم و راهی خانهٔ دوستم حسن (گیوه‌کی) شدم. حسن خانهٔ‌شان نزدیک خانهٔ ما بود. هر روز با یکدیگر به مدرسه می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. ساعت حدود ۱۲:۴۵ بود که به مدرسه رسیدیم. بچه‌ها در حال صف ایستادن بودند. من و حسن و یکی دیگر از دوستانم حمید (دوستدار) داشتیم به طرف صف حرکت می‌کردیم که یکباره به اطراف پرتاب شدیم! حمید را دیدم که نقش بر زمین شده و تکان نمی‌خورد. حسن هم به شدت مجروح شده بود. بیش‌تر که به خود آمدم، چشمم به بچه‌های دیگر افتاد: بعضی نقش بر زمین، برخی افتان و خیزان و چند نفری هم ناله می‌کردند. به نظرم آمد که لباس بچه‌ها، در تنشان، در حال سوختن بود. دست و پاهای قطع شده، صحنه‌ای است که هنوز هم از پیش چشم‌هایم محو نشده است. حتی بدنی که سر نداشت!

با تقلای بسیار بلند شدم، رمق نداشتم، دستم ترکش خورده بود و به پوستی بند بود. خودم را به هر زحمتی بود از مدرسه بیرون کشاندم و به خیابان رساندم. پسر عمویم که همراه چند نفر دیگر برای کمک آمده بودند، همین که چشمشان به من افتاد، به طرفم دویدند. سوار یک ماشین عبوری شدیم. به طرف بیمارستان. از ماشین به بعد، دیگر چیزی یادم نیست ... در بیمارستان که به هوش آمدم، پدر و عمویم را کنار تخت دیدم (در بیمارستانی در تهران). روی دست راستم پارچهٔ سفیدی انداخته بودند. گفتم: دستم درد می‌کند. عمویم گفت: محمد جان، چیزی نشده و بعد با پدرم زدند زیر گریه! وقتی که با دست دیگرم پارچه را آرام کنار زدم، دیدم دست راستم نیست! آن هم از بالای بازو!

راوی: علیرضا فتح الهی (دانش‌آموز جانباز)

سوم دبستان بودم. شیفت بعدازظهر باید به مدرسه می‌رفتم. ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه راهی مدرسه شدم. یکباره صدایی بلند شد. دیدم از آسمان چیزی پایین می‌آید و بعدش دیگر هیچ به خاطر ندارم. ... وقتی به هوش آمدم، خودم را در جوی آب دیدم! موج انفجار کاپشنم را از تنم درآورده بود. سرم را از جوی آب بلند کردم؛ صحنهٔ وحشتناکی بود! خیلی از دوستان و همکلاسی‌هایم تکه‌تکه شده بودند. در این موقع یک نفر رسید و مرا داخل خودرو گذاشت، گفت: این زنده است! در بیمارستان نمی‌توانستند لباس‌هایم را از تنم در بیاورند. برای همین مجبور شدند با تیغ آنها را پاره کنند و جلوی خونریزی را بگیرند. به‌دلیل صدمهٔ زیادی که به کتف و پایم وارد شده بود به شهر خمین اعزام شدم و الان نیز جانباز هستم.

راوی: مادر علیرضا فتح‌الهی

آن روز، حال هیچ یک از مادران شهر خوب نبود. انگار شهر ماتم گرفته بود. همه عزادار بودند ... . درست است که پسر من زنده مانده بود، اما دلم برای مادرانی که بچه‌ها و جگر گوشه‌هایشان را از دست داده بودند، خون بود!

راوی: رضا جوانی (دانش‌آموز جانباز)

من، آن زمان، سیزده ساله بودم و سال دوم راهنمایی را در مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) می‌گذراندم. در حیاط مدرسه صف کشیده بودیم که صدای خیلی خفیفی (شبیه تِپ = تالاپ) شنیدم و دیگر چیزی نفهمیدم. بعد از آن خود را در یک بالگرد. وسط میدان فوتبال شهید بیات (متصل به سالن سرپوشیدهٔ

طالقانی). یافتم که می‌خواست من و چند مجروح دیگر را به شهرستان اراک اعزام کند. به اراک که رسیدیم پزشک معالج بعد از یک معاینهٔ سرسری گفت: بایستی به تهران اعزام شود. از آنجا به تهران (بیمارستان خاتم‌الانبیا) منتقل شدم و مورد جراحی پهلو و صورت قرار گرفتم. پهلوی من در اثر ترکش بمب آسیب دیده بود اما جراحت‌های صورتم که همه فکر می‌کردند مورد اصابت ترکش واقع شده، در اثر موج انفجار تشخیص داده شد. اکنون نیز جانباز ۳۰ درصد هستم.

دانش‌آموزان وقت مدرسه شهید فیاض‌بخش و ...

راوی: محمد جابری (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) و برادر شهید: مجتبی جابری)

هنوز آن‌هایی که در ابراهیم‌آباد زندگی می‌کنند، آن واقعهٔ تلخ را به یاد دارند. آن موقع می‌گفتند: راکت زده‌اند، اما موشک بود که مقابل مدرسه فرود آمد و باعث آن همه ویرانی شد. صحنه وحشتناکی بود. بچه‌ها همه پرپر شده بودند و موج انفجار مرا نیز بی‌نصیب نگذاشت.

به یاد دارم شخصی (به نام عباس) جلوی مدرسه باقلا می‌فروخت، که از شدت انفجار چرخ‌های گاری‌اش تکه تکه شده و به اطراف پرتاب شده بود. هنوز هم بعد از گذشت این همه سال وقتی که از محل حادثه عبور می‌کنم، آن روز وحشتناک در خاطرم زنده می‌شود.

راوی: فرشاد علی‌یاری (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)

سال ۱۳۶۵ من دانش‌آموز سوم راهنمایی بودم و در مدرسه امام حسن

مجتبی (ع) تحصیل می‌کردم. از شب قبل از واقعه، با گزارش‌هایی که رادیو و تلویزیون از عملیات کربلای ۵ می‌داد، شور و التهاب عجیبی در میان مردم ایجاد شده بود، به طوری که کودکان نیز از اثرات این شور و التهاب برکنار نمانده بودند. آن روز ما نوبت عصر بودیم و با بقیهٔ همکلاسی‌ها مشغول مطالعهٔ درس تاریخ، چرا که آقای داوری، معلم تاریخمان، بنا بود از ما امتحان بگیرد. با این حال، لابلای مطالعه، گاهی هم از عملیات شب گذشته رزمندگان صحبت می کردیم ... تا این که ناظم مدرسه (آقای روزبهانی) پشت تریبون قرار گرفت و از بچه‌ها خواست تا صف‌ها را تشکیل دهند. بعد از اینکه صف‌ها بسته شد، یکی از دانش‌آموزان طبق روال هر روز به تلاوت قرآن پرداخت. آنگاه آقای روزبهانی، شروع به سخنرانی کرد. موضوع سخنرانی هم عملیات شب گذشته، رزمندگان ایرانی و حملهٔ پیروزمندانهٔ آنها به قلب دشمن بود. دانش‌آموزان با گزارش‌های حماسی ناظم، آمادهٔ استقبال گروه سرود و شنیدن سرود: «این پیروزی، خجسته باد، این پیروزی»، می‌شدند که یکباره همه چیز زیر و رو شد. بچه‌ها از جا کنده شدند و با پشت یا صورت نقش بر زمین شدند. دود و خاک همه جا را فرا گرفته بود. دانش‌آموزان انتظامات که معمولاً تا پایان مراسم، نزدیک در ورودی مدرسه می‌ایستادند، هر یک به طرفی پرتاب شده و گویی به خوابی عمیق فرو رفته بودند. از مدرسه بیرون آمدم. مردی را دیدم که میوه‌های دستش روی زمین پراکنده شده و خود به شهادت رسیده بود. به دبستان فیاض‌بخش که رسیدم، اوج فاجعه را محسوس‌تر یافتم ... .

مارش عملیات دیگر به گوش نمی‌رسید و شور و شعفی که از شب گذشته، قلب بچه‌ها را به تب و تاب انداخته، به خاموشی گراییده بود.

راوی: سید وحید طباطبایی (دانش‌آموز وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)

من مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) درس می‌خواندم، دانش‌آموز سوم راهنمایی. سر صف ایستاده بودیم تا بعد از تمام شدن صحبت‌های ناظم مدرسه، آقای روزبهانی، به سرود بچه‌ها گوش دهیم. افراد گروه سرود، خود را آماده می‌کردند تا به مناسبت عملیات پیروزمندانهٔ دیشب رزمنده‌ها، اجرا داشته باشند که یکباره همگی نقش بر زمین شدیم! مثل گله‌ای که گرگ دیده باشد، هر یک از بچه‌ها به سویی می‌دویدند. می‌دویدند اما نمی‌دانستند: برای چه؟ و به کجا؟ من و چند تایی از دانش‌آموزان از مدرسه خارج شدیم. جلوی دبستان فیاض‌بخش گودال بزرگی حفر شده بود و در اطراف کلی جنازهٔ دانش‌آموز پراکنده بود. مردم سراسیمه خود را به آنجا رسانده بودند. معلوم بود خانواده و قوم و خویش بچه‌ها هستند. مادرانی که سن بعضی‌هاشان به بیست هم نمی‌رسید، بر سر زنان، دنبال فرزندانشان می‌گشتند. برخی حتی با نخستین رویارویی با صحنه از هوش می‌رفتند.

کار هواپیما بود یا موشک نمی‌دانم، اما «چرا مدرسه»؟ ... هرگز نفهمیدم!

مدیران، معلمان و کارکنان مدرسه شهید فیاض‌بخش و...

راوی: ولی گودرزی (مدیر وقت دبستان شهید فیاض‌بخش)

قرار بود، آن روز، از دانش‌آموزانی که در امتحانات نوبت اوّل، با معدل عالی، قبول شده بودند و نیز آنان که در مسابقات ورزشی حائز رتبه، تقدیر شده و جوایزی دریافت کنند. صبح روز شنبه، هدایا را خریداری کردم و با شروع شیفت بعدازظهر داشتم راهی مدرسه می‌شدم. در این فکر بودم که: امروز چقدر دل بچه‌های باهوش از گرفتن این جوایز شاد خواهد شد، و لابد بچه‌های دیگر هم تشویق خواهند شد تا در امتحان نوبت‌های بعد تلاش بیشتری داشته باشند ... در این افکار غوطه‌ور بودم که یکباره صدای انفجار بلند شد. تا بهشت شهدا، دویست قدم بیشتر فاصله نداشتم و از بهشت شهدا تا مدرسه نیز شاید همین مقدار.

... با کمک مردم شروع کردیم به جمع‌آوری کشته‌ها و مجروحان. خانم سلیمانی (معاون مدرسه) به شدت شوکه شده بود. او را راهی منزل کردیم.

بعدها، او برایمان تعریف کرد: من آن روز حال خوبی نداشتم. همه‌اش

دلشوره داشتم، طوری که اگر معاون نبودم، از خانه بیرون نمی‌آمدم. آن روز، گویی کسی به من می‌گفت که زودتر زنگ مدرسه را به صدا درآورم تا دانش‌آموزان به کلاس بروند و پشت در و حیاط مدرسه زودتر خلوت شود. برای همین زودتر از همیشه زنگ را نواختم. گروهی از بچه‌ها که بیرون مدرسه متفرق بودند با دیدن من وارد مدرسه شدند و آنها نیز که مرا ندیده بودند، با صدای زنگ داشتند وارد مدرسه می‌شدند که انفجار به وقوع پیوست ... .

خلاصه، تا نزدیکی‌های غروب، همراه امدادی‌ها، مشغول جستجو بودیم تا مبادا بچه‌ای زیر آوار مانده باشد. تازه آن موقع بود که یادم افتاد، باید خبری به خانواده بدهم تا مبادا نگرانم باشند.

شب، رئیس اداره آموزش و پرورش (علی توکل) تماس گرفت، گفت: معلم‌های مدرسه را جمع کن تا به اتفاق به بیمارستان برویم، باید دانش‌آموزان شهید را شناسایی کنیم. من هم به همکاران (آقا و خانم) خبر را رساندم. گفتم: برای همدردی با خانوادهٔ دانش‌آموزان شهید هم که شده، بیایید برویم برای شناسایی!

همگی. با این که خود بسیار متأثر و متألم بودند. پذیرفتند ... اوّل، برای سنجش اوضاع، من و آقای توکل وارد سردخانهٔ بیمارستان شدیم. به محض دیدن اجساد متلاشی شده، او بیرون آمد، گفت: با این وضع درست نیست همکاران، به ویژه خانم‌ها، را داخل سردخانه بیاوریم. آنها این صحنه‌ها را ببینند، حالشان به شدت دگرگون می‌شود.

پس از این، مسئولان شهر تصمیم گرفتند تا اجساد دانش‌آموزان به سالن ورزشی طالقانی انتقال یابند و خانواده‌ها، خود، برای شناسایی آنها فراخوانده شوند.

راوی: گیلان اله‌یاری (معلم وقت پایهٔ اوّل دبستان شهید فیاض‌بخش)

منزل ما در همان خیابانی بود که به مدرسه منتهی می‌شد. از همین‌رو همیشه خانه را تا مدرسه پیاده می‌رفتم. آن روز یکی از فرزندانم کسالت داشت. پس قدری تعلل کردم تا همسرم به خانه بیاید و بعد به مدرسه بروم. برای نخستین بار بود که دیرتر از همیشه به مدرسه می‌رفتم. در راه مدرسه بود که آژیر قرمز بلند شد. چیزی نگذشته بود که صدای مهیبی به گوش رسید و زیر پاهایم به شدت به لرزه درآمد، اما من همین طور پیش می‌رفتم. کسانی که از سمت مدرسه به طرف من می‌آمدند می‌گفتند: مدرسه‌ها را زده‌اند، مدرسه‌ها را زده‌اند ... . بالاخره خود را تا نزدیکی‌های مدرسه رساندم. همین که نزدیک شدم، جسد چند دانش‌آموز را روی دست مردم دیدم! با دیدن آن صحنه‌ها وحشت کردم! طوری که زود به خانه برگشتم. در مسیر برگشت مثل بید به خود می‌لرزیدم. مثل دیوانه‌ها شده بودم. همسرم تا مرا دید، پرسید: چرا این گونه‌ای؟ چه شده است؟

صحنه‌ها را برایش تعریف کردم. سعی کرد تا آرامم کند امّا فایده‌ای نداشت، هیچ آرام و قرار نداشتم. مدام چهرهٔ دانش‌آموزانم جلوی چشمانم ظاهر می‌شد. بالاخره برخاستم که دوباره راهی مدرسه شوم. همسرم، اوّل اجازه نداد. می‌گفت: آخر تو چه کار می‌توانی بکنی؟ چه کاری از دست تو ساخته است؟ گفتم: هیچ، اما بی‌تفاوت هم نمی‌توانم بنشینم. باید بروم ببینم سر بچه‌های کلاس چه آمده است؟ ...

بچه‌ها را یکی یکی از زیر سنگ و خاک بیرون می‌آوردند. درست حدس زده بودم، بیشترشان دانش‌آموزان کلاس خودم بودند.

روزهای بعد که بار دیگر مدرسه رونق گرفت و دانش‌آموزان سر کلاس حاضر

شـدند، متوجه شـدم که ۱۵ نفر از شـهدای دانش‌آموز، شـاگردان خـودم بوده‌اند و همیـن تعـداد نیـز مجـروح داشـتم. وقتـی اسـمی را می‌خوانـدم کـه در کلاس نبود، بچه‌ها یک صدا می‌گفتند: شـهید شـده! اسـم دیگر: آن هم شـهید شـده! ... خیلی دردناک بود! دانش‌آموزی داشـتم که سـر نسـبتاً بزرگی داشـت، بچه‌ها سـر به سـرش می‌گذاشـتند و با نام مسـتعار (سـر بزرگ) صدایش می‌زدند. بچهٔ نجیـب، صبـور و گوشـه‌گیری بود. نـام او را هم که بر زبان آوردم، متوجه شـدم به شهادت رسیده است، خیلی دلم برایش سوخت!

راوی: زهره مولا (معلم وقت پایهٔ دوم دبستان شهید فیاض‌بخش)

مـن در حـال رفتـن به مدرسـه بودم، دویسـت یا سـیصد متری با مدرسـه فاصله داشتم که بمباران شد. وقتی شنیدم: مدرسه‌ها را زده‌اند، قدم‌هایم را تندتر کردم و زودتر خود را به آنجا رساندم. صحنهٔ باور نکردنی‌ای بود! مدرسه بدل شده بود بـه تلـی از خاک! و بچه‌های مدرسـه مثل گل پرپر شـده بودند. آنهـا نیز که جان سـالم به در برده بودند به یکدیگر پناه برده و به خود می‌لرزیدند. تعدادی از آنها همیـن کـه مرا دیدنـد، به طرفم دویدند و خودشـان را به من چسـباندند. صدای تپش قلبشان را، به وضوح، می‌شد حس کرد!

مدرسـه، در نداشـت و دیوارهـا فـرو ریختـه بـود. خـودم را بـه حیاط رسـاندم. غوغایـی بـود: بدن‌هـای متلاشـی شـده، کیـف و کفش‌هـای پـاره و سـوخته و سفره‌های نان که معلوم می‌شد بعضی از بچه‌ها برای میان وعده ـ بین دو کلاس ـ با خود آورده بودند.

وارد دفتـر مدرسـه شـدم. عقربه‌هـای سـاعت روی ۱۲:۵۰ دقیقـه از حرکـت ایستاده بودند ...

به خانه برگشتم در حالی که از وحشت به خود می‌لرزیدم. با این که بخاری اتاق روشن بود، اما باز سردم بود و به خود می‌لرزیدم. در این موقع، همسرم- که کارمند بخش رادیولوژی بیمارستان بود- با خانه تماس گرفت، قدری حالم را پرسید. وقتی از سلامتی من مطمئن شد، گفت: زود بیا بیمارستان و اجساد بچه‌ها را شناسایی کن! گفتم: حالم اصلاً خوب نیست، این کار از من برنمی‌آید، گفت: لااقل بیا پیش بچه‌های مجروح. آنها با دیدن معلم‌هایشان احساس بهتری پیدا می‌کنند. پتو را از روی خودم کنار انداختم و از جا برخاستم. هنوز سرگیجه داشتم، آب قندی برای خودم درست کردم و بعد راهی بیمارستان شدم. ساعتی آنجا ماندم. بچه‌ها را دلداری دادم، اما حال خودم، لحظه به لحظه، بد می‌شد ... تا بالاخره شوهرم مرا با کمک یکی از بستگان راهی منزل کرد.

راوی: مرضیه فارسی (معلم وقت پایهٔ سوم دبستان شهید فیاض‌بخش)

از همان آغاز صبح شنبه، احساس خاصی داشتم؛ احساس اضطراب، بی‌قراری. با خود گفتم: بهتر است کمی زودتر از خانه خارج شوم. در مدرسه با دانش‌آموزان سرگرم می‌شوم و این حالت را فراموش می‌کنم. همین که لباس پوشیدم که از اتاق بیرون بیایم، دکمهٔ مانتوام به دستگیرهٔ در گرفت و مقداری از آن پاره شد. مانتوام را در آوردم تا پارگی را بدوزم. همین مسأله باعث شد آن روز، چند دقیقه دیرتر خانه را ترک کنم.

در بین راه با یکی از همکاران، (خانم تهرانی)، برخورد کردم. داشتیم به مسیرمان ادامه می‌دادیم که آژیر قرمز به صدا درآمد. خانم تهرانی گفت: کاش نزدیک مدرسه بودیم! اینجور مواقع هیچ جا امن‌تر از مدرسه نیست ... . هنوز

حرف خانم تهرانی تمام نشده بود که تن و بدنمان به لرزه درآمد. از همان جا می‌شد دود و غبار ناشی از انفجار روبه‌رو را مشاهده کرد. گفتم: مدرسه‌ها را بمباران کردند، اما خانم تهرانی باورش نمی‌شد. گفت: مدرسه؟! مگر می‌شود؟!

مردم، طبق روال همیشه، به طرف محل اصابت موشک پا به دو گذاشتند. من و خانم تهرانی هم شروع به دویدن کردیم. به مدرسه که رسیدیم، نزدیک بود که سکته کنیم. تاب دیدن آن صحنه‌ها را نداشتیم. دلم می‌خواست بچه‌هایی را که نقش بر زمین شده بودند، در آغوش بگیرم و با آنها گفتگو کنم (به خاطر بلایی که سرشان آمده دلداری‌شان دهم). مادران بسیاری سرآسیمه خود را به آنجا رسانده بودند و هر کس به دنبال کودک دلبند خود می‌گشت. بعضی‌ها با دیدن بچه‌هایشان از هوش می‌رفتند، به طوری که امدادی‌ها. در کنار شهدا و مجروحان. می‌بایست این مادران را نیز از محل حادثه جمع‌آوری کنند.

باید می‌رفتم کمک زخمی‌ها، اما دست و پاهایم یاری‌ام نمی‌کرد. به شدت می‌لرزیدم. با چشم‌های گریان به خانه برگشتم. نزدیکی‌های خانه که رسیدم، پسرم را دیدم. خودش را در آغوشم انداخت. او نیز به شدت ترسیده بود و می‌لرزید. در این حین، بار دیگر یاد بچه‌های معصوم افتادم که مادرانشان جنازهٔ‌شان را در آغوش کشیده و ضجه می‌زدند؛ شرمگین شدم و بی‌اختیار پسرم را از آغوشم پس زدم!

راوی: محمود روزبهانی (معاون وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)

یک روز قبل از واقعه، رزمندگان ایران عملیات انجام داده بودند- یک عملیات موفقیت‌آمیز (کربلای ۵). برای همین از صبح روز شنبه، رادیو و تلویزیون هر از چند گاه، مارش پیروزی پخش می‌کرد. من نیز در مراسم ظهرگاه مدرسهٔ خودمان

چند دقیقه‌ای- سر صف- برای دانش‌آموزان مشغول سخنرانی شدم و از حملهٔ پیروزمندانه شب پیش برای بچه‌ها می‌گفتم.

دانش‌آموزان با شنیدن خبر پیروزی رزمندگان شروع به گفتن تکبیر کردند. فریاد «الله اکبر»، «الله اکبرِ» بچه‌ها به پایان نرسیده بود که انفجار مهیبی زمین را زیر و زبر کرد. همه چیز به هم ریخت. من بر اثر موج انفجار به دیوار پشت سرم کوبیده شدم و اعضای گروه سرود، که خود را برای اجرای برنامه آماده می‌کردند، هر یک به جانبی پرتاب شدند. بچه‌ها وحشت کرده بودند و فریادشان بلند شده بود. من برای آن که به آنها روحیه بدهم، شروع کردم به شعار دادن:

مرگ، بر، صدّام! مرگ، بر، آمریکا! جنگ، جنگ، تا پیروزی! ...

تعدادی از بچه‌ها دورم حلقه زدند و آنها نیز با من همراهی کردند. در همین وقت، آن طرف‌تر فریاد و جیغ بچه‌های دیگر توجه مرا به خودشان جلب کرد. تازه فهمیدم که چه شده و عمق فاجعه چقدر است! بچه‌هایی که ردیف‌های آخر صف ایستاده، بعضی‌هایشان به طرزی دلخراش نقش بر زمین شده بودند و چند نفری هم جراحت کوچک و بزرگ برداشته بودند و به خود می‌پیچیدند.

عجیب‌تر از همه آن بود که: دست و پاهایی که در حیاط مدرسه ما (امام حسن مجتبی ع) پخش و پلا بود، بعضاً، مربوط می‌شد به بچه‌های پایهٔ اوّل تا سوم دبستان فیاض‌بخش!

نخست مجروحان حادثه را می‌خواستیم با اتومبیل همکارمان، (آقای عزت‌پناه) که در گوشه‌ای از مدرسه پارک شده بود، به بیمارستان انتقال دهیم که متوجه شدیم ماشین در اثر انفجار لِه و لورده شده و قابل استفاده نیست. خودِ عزت‌پناه نیز، که در هنگام مراسم پشت پنجرهٔ دفتر مدرسه ایستاده بود، در اثر ترکش خرده شیشه‌ها، سر و صورتش، زخمی شده بود.

در این وقت، مدیر مدرسه (صادق آزما)، از راه رسید و چند نفری از دانش‌آموزان را برای بردن به بیمارستان، سوار اتومبیلش کرد. تا آن لحظه نمی‌دانستم که خودم نیز جراحاتی برداشته‌ام، برای همین ناچار شدم چند روزی را در بیمارستان تحت درمان باشم و تا مدت‌ها نیز به جهت درگیر شدن با آسیب روحی، قرص اعصاب استفاده می‌کردم.

راوی: رضا گودرزی (معاون پرورشی وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)

من پشت فرمان، در یک کیلومتری مدرسه بودم که بمباران شد. از اتومبیل پیاده شدم تا بهتر ببینم کجا مورد اصابت قرار گرفته است؟ مردم داشتند محل اصابت را به یکدیگر نشان می‌دادند. یکی گفت: مدرسه، مدرسه را زدند! باورش برایم سخت بود. سوار شدم تا خودم را به مدرسه برسانم که مردی سرآسیمه، در حالی که یک جعبه کفش در دستانش بود، جلوی ماشین پرید:

- آقا، شما را به خدا، پسرم دانش‌آموز آن مدرسه است.

گفتم: سوار شو! ترافیک شده بود، هر طور بود خود را به مدرسه رساندم. مرد از ماشین پیاده شد و در حالی که مدام می‌گفت: یا قمر بنی‌هاشم! کشته‌ها و زخمی‌ها را جستجو می‌کرد. تعدادی از مجروحان و زخمی‌ها را با کمک مردم داخل ماشین گذاشتیم اما همین که خواستم حرکت کنم، آن مرد گفت: پسرم را پیدا نمی‌کنم، بگذار با تو به بیمارستان بیایم؛ شاید آنجا باشد.

به بیمارستان که رسیدیم، مرد با عجله داخل شد. چند دقیقه بعد اما برگشت گفت: آقا تو را به خدا ...! پسرم را انتقال داده‌اند به خرم‌آباد! گفتم: سوار شو. حرکت کردیم به طرف خرم‌آباد. در بین راه سرِ دلش باز شد. گفت: دو تا دختر دارم، و تنها پسرم همین است. چند روزی می‌شد که تن‌پوش درست و حسابی

نداشـت. از من خواسـته بود یک کاپشـن برایش خریداری کنم اما چون پولی در بسـاط نداشـتم، هـی بـه امـروز و فردا حوالـه دادم. در ایـن مدت با یـک بلوز، که مـادرش برایـش بافته بود، به مدرسـه می‌رفـت. چند روز پیش هم کـه باران آمده بود، مریض شـد. امروز هم که می‌خواسـتم بروم سـرکار، چشمم به کفشش افتاد. دیدم ته کفشش سوراخ شده. این کفش را (جعبه را باز کرد و یک جفت چکمه پلاسـتیکی زرد رنگ نشـانم داد) خریده بودم ببرم مدرسـه بپوشد. در نظر داشتم همین چند روز آینده نیز، به محض این که پولی دستم آمد، برایش کاپشن بخرم ... خدا کند طوریش نشده باشد و این آرزو در دلم نماند. اگر غیر از این باشد تا آخر عمر خودم را نمی‌بخشم ... .

بالاخره به خرم‌آباد رسـیدیم، اما پسـرش در بیمارسـتان‌های آنجا نبود. گفتند: شـاید به بیمارسـتانی در اراک برده باشند. از آنجا راهی اراک شدیم، اما آنجا هم پسرش را نیافتیم. به ناچار دست خالی برگشتیم بروجرد و با این امید که در این مدت شاید خبری از پسرش رسیده باشد، یک راست رفتیم به منزلش- ساعت دو و نیم بامداد!

چراغ‌های منزل روشن بود و همسر و برخی از بستگانش منتظر ورودش بودند. آری؛ آنچه انتظارش را نداشت، پیش آمده بود!

راوی: رضا گودرزی (سرایدار وقت مدرسهٔ امام حسن مجتبی ع)

مـن چون سـرایدار مدرسـه بودم، همراه بـا خانواده‌ام در یک خانـهٔ محقر (به قول امروزی‌هـا یـک سـوئیت) در مدرسـه زندگی می‌کردیـم. آن روز مهمان داشـتیم و می‌خواستیم برای دخترمان، یک اسم انتخاب کنیم. (ده روزی می‌شد که خدا یـک دختـر به مـا عطا کرده بـود). از داخل خانـه صدای آقـای روزبهانی، معاون

مدرسه، را می‌شنیدم که داشت برای دانش‌آموزان که سر صف ایستاده بودند، سخنرانی می‌کرد. سفرهٔ غذا وسط پذیرایی پهن بود که یکباره انفجار همهٔ زندگیمان را زیر و رو کرد. لحظاتی بعد که گرد و غبار فرو نشست و به حال خود آمدم، یکی یکی حال یکدیگر را جویا شدیم. غیر از همسرم که از ناحیهٔ سر و صورت در اثر ترکش شیشه‌های پنجره زخمی شده بود، ظاهراً بقیه آسیب ندیده بودند. با این حال، کسی به حال خودش نبود. موج انفجار همه را گیج و منگ کرده بود. هیچ چیز در خانه سر جای خودش نبود. هر چیزی که فکرش را بکنی به جانبی پرتاپ شده بود.

همسرم سرِ پا بند نبود و حالش لحظه به لحظه بدتر می‌شد. همراه مهمان‌ها او را به بیمارستان بردیم. در بیمارستان بود که تازه متوجه شدیم دختر نوزادمان را در خانه جا گذاشته‌ایم! فوراً برگشتم به خانه و او را نیز با خود به بیمارستان آوردم و به دست دختر بزرگ‌ترم سپردم. باز بعد از چند دقیقه متوجه شدیم که دختر نوزادمان پیدایش نیست. از دختر بزرگم پرسیدم: خواهرت را چه کار کردی؟ در حالی که هاج و واج اطرافش را جستجو می‌کرد، گفت: نمی‌دانم! در این لحظه صدای بچه به گوش آمد! پرستاری آمد و گفت: این صدای گریهٔ بچه از کجاست؟ با یکدیگر مشغول وارسی شدیم، که متوجه شدیم صدا از یک سطل زباله می‌آید! دختر بزرگم به خاطر پریشانی حواس (در اثر موج انفجار)، بچه را داخل یک سطل زباله گذاشته بود!

مدیران، مسئولان، کارکنان وقت نهادهای مختلف و...

راوی: محمد شاهدپور (کارمند وقت شهرداری)

آن زمان من کارمند شهرداری بودم. ساعت ۱۲ ظهر بود که راهی منزل شدم. دقایقی بعد وضعیت قرمز شد. وقتی به خانه رسیدم، دیدم شیشه‌های خانه شکسته و روی پای دختر خردسالم که یکسال و نیم داشت (و بر روی زمین خوابیده بود) پاشیده شده‌اند! بعد از آن خانواده‌ام را به پناهگاه «زیرگذر جاده کمربندی» منتقل کرده و بلافاصله خودم را به محل فاجعه رساندم. جلوتر که رفتم متوجه شدم دبستان فیاض‌بخش مورد اصابت موشک قرار گرفته است. مردم گروه گروه ـ شیون‌کنان ـ به محل می‌آمدند و به جستجوی فرزندان خود می‌پرداختند. من نیز همراه با مردم خاک‌ها را کنار می‌زدیم و کودکان کشته شده را همراه با وسایلشان مثل: دمپایی، کلاه، کیف، کفش، کتاب و... از زیر آوار بیرون می‌کشیدیم. علاوه بر دانش‌آموزان دبستان فیاض‌بخش و امام حسن مجتبی (ع)، سه تن از دخترهای دبستان فاطمیه نیز جان باخته بودند... .

محل اصابت موشک اکنون به بوستان «یادمان شهدای دانش‌آموز» تبدیل شده است.

موضوعی که تا سال‌ها قلب ساکنان منطقه را جریحه‌دار کرده بود، حضور یک «مادر» در این منطقه بود. خانمی که به «ننه حجت» شناخته شده بود (و ما هیچ‌گاه اسم خودش را ندانستیم). خانهٔ این زن، درست، رو به روی مدرسه قرار داشت و تنها پسرش (حجت) را در این واقعه از دست داده بود. ننه حجت تا زمانی که زنده بود هر روز، از صبح تا عصر، رو به روی مدرسه می‌نشست و گویی انتظار پسرش را می‌کشد؛ اما بالاخره داغ فرزند، او را نیز از پای درآورد و به خاطرهٔ مادرانی پیوست که هر بار که وی را می‌دیدند، به یاد فرزندان خود می‌افتادند!

راوی: خیراله روزبهانی (کارمند وقت بنیاد شهید)

در آن سال‌ها، هیچ روزی نبود که زندگی در شهر بدون ترس و دلهره باشد. بمباران یا شکستن دیوار صوتی بر فراز آسمان شهر، کار هر چند روز یک بارِ دشمن بعثی بود. مردم از هر طبقه و گروه سنی، به این ناامنی و زندگی پرخطر عادت کرده بودند.

آن روز هم بعد از بمباران، طبق روال هر بار، با برخی از همکاران که آماده به کار بودند، اداره را به سمت محل اصابت موشک ترک گفتیم. اما این بار مثل هر دفعه نبود. با شنیدن این که مدرسهٔ کودکان معلول (استثنایی) را بمباران کرده‌اند، بهت زده شدیم. از آنجا که نوبت صبح دبستان فیاض‌بخش، مربوط به دانش‌آموزان استثنایی می‌شد، در همان ساعات نخست اینگونه شایع شد که این بار دانش‌آموزان کر و لال قربانیان این حملهٔ ددمنشانه بوده‌اند، اما با

رسیدن به محل حادثه معلوم شد که: دانش‌آموزان استثنایی نوبت خود را به دانش‌آموزان عادی داده و از قربانگاه جسته‌اند. شایعهٔ مذکور باعث شده بود که این بار جمع بیشتری از مردم برای یاری رساندن به مصدومان، اقدام کنند. همین امر کار را بر امدادگرهای هلال احمر و مراکز درمانی تا حدودی دشوار نماید.

اجساد از مجروحان تفکیک داده می‌شد و هر گروه به تنها بیمارستان‌های شهر (چمران و شریعتی) یا بخش سر پوشیدهٔ ورزشگاه طالقانی انتقال می‌یافت.

برخی از مجروحان و آسیب دیدگان نیز که وضعیت آنها وخیم‌تر تشخیص داده می‌شد، با آمبولانس یا بالگرد به شهرهای اراک، همدان و تهران فرستاده می‌شد.

راوی: مصطفی سلیمانی (فرماندهٔ وقت سپاه پاسداران بروجرد)

روز شنبه [۱۳۶۵/۱۰/۲۰] مثل همیشه در محل کارم حضور یافتم. ضمن پیگیری اخبار جنگ، برنامه‌هایی را نیز جهت پشتیبانی از رزمندگان در دستور کار قرار دادیم. بعد از خواندن نماز جماعت به اتاق‌های خود برگشتیم. نزدیکی‌های ساعت ۱۳ بود که صدای انفجار مهیبی همهٔ ما را غافلگیر نمود. به سرعت از اتاق‌ها خارج شدیم. دود ناشی از انفجار، که از آسمان شمال شهر دیده می‌شد، نگاهمان را به آن سمت خیره کرد. با دیدن صحنه، با تجهیزاتی که در اختیار داشتیم به محل واقعه رهسپار شدیم. به محل که رسیدیم یک تراژدی هولناک در برابر دیدگان ما رخ نمود. دانش‌آموزان مدرسه تکه تکه شده بودند. گودال بزرگی در جلوی دبستان فیاض بخش ایجاد شده و بخش بسیاری از

دبستان تخریب شده بود. البته مدرسهٔ امام حسن مجتبی (ع) کمتر آسیب دیده بود و مدرسهٔ فیاض‌بخش به عنوان یک حایل مانع از ورود ترکش به داخل این مدرسه و آسیب به دانش‌آموزان شده بود. با این حال، چند نفری هم از دانش‌آموزان این مدرسه که بیرون از حیاط به سر می‌بردند، به شهادت رسیده بودند.

با هر وسیله‌ای که می‌شد، با کمک مردم، آوارها را از روی پیکر کودکان معصوم، جمع‌آوری و بدن‌های بی‌جان را به گوشه‌ای منتقل کردیم. سپس، به سرعت، اقدام به انتقال اجساد و مجروحان به بیمارستان کردیم. وضعیت بحرانی بود. شهر به هم ریخته بود. نیروهای اداری همراه با مردم همه پای کار بودند. بعد از انجام عملیات امداد و نجات، در محل فرمانداری بروجرد (که در خیابان شهید قندی قرار داشت)، شورای تأمین تشکیل دادیم. تصمیماتی در این جلسه گرفته شد. قرار شد: پیکر کودکان شهید را ـ به دلیل تعداد فراوانشان ـ به سالن سرپوشیده طالقانی برده تا خانواده‌ها برای شناسایی، به آنجا مراجعه کنند. همچنین مقرر شد تشییع با شکوهی برای کودکان برگزار شود اما چون تا سه روز، همچنان، شهر آماج حملات دشمن قرار گرفت، از انجام مراسم گذشتیم. مردم هم غالباً شهر را ترک کرده بودند و برقراری امنیت در سطح شهر دشوار شده بود. پدران و مادران ـ یکه و تنها ـ پیکر فرزندان‌شان را تحویل می‌گرفتند و در بهشت شهدا به خاک می‌سپردند.

راوی: شیخ محمدعلی امامی‌فر (معاون وقت بنیاد شهید بروجرد)

من در آن زمان، معاون بنیاد (شهید) بودم و آقای حسین موحد ریاست وقت اداره را بر عهده داشت. ما در حال انجام نماز جماعت در نمازخانهٔ بودیم که

صدای انفجار به گوشمان رسید. با این که محل حادثه از اداره (واقع در خیابان خرّم) کیلومترها فاصله داشت اما به نظر می‌رسید که نقطه‌ای نزدیک به اداره مورد حملهٔ موشکی قرار گرفته است. به هر حال، ما نماز را دست و پا شکسته به پایان رساندیم و از آنجا که خبر داده بودند شهدای بمباران را به سالن طالقانی انتقال داده‌اند، از محل کار یکسره به ورزشگاه رفتیم. در آنجا ـ که تا پاسی از شب به طول انجامید ـ مشغول کفن اجساد و برگزاری نماز بر آنان شدیم. (البته به دلیل نبود امنیت و اینکه هر لحظه ممکن بود جایی دیگر از شهر مورد حمله واقع شود و نیز عدم امکان انتقال اجساد به غسالخانه بهشت شهدا، بر روی لباس اجساد فقط کفن پوشاندیم). بعد از آن، با شناسایی اجساد یکی یکی آنها را به خانواده و بستگانی که به سالن می‌آمدند، تحویل می‌دادیم، و متذکر می‌شدیم که به دلیل ناامنی شهر، خودتان باید اقدام به خاکسپاری نمایید.

در همان روز، بسیاری از خانواده‌ها برای بردن اجساد نزدیکانشان به سالن مراجعه کردند اما بعضی دیگر که از ترس بمباران به روستاها هزیمت کرده بودند، با یکی دو روز تأخیر، به سراغ جنازهٔ عزیزانشان آمدند.

یادم می‌آید: مادرانی که برای بردن جنازهٔ فرزندشان می‌آمدند، او را بر روی دو دست می‌گرفتند و لَولَو (لالایی)کنان ـ در حالی که مانند گهواره به چپ و راست حرکت می‌دادند ـ از سالن خارج می‌شدند.

آنچه باعث تأسف بود آن است که تا چند سال، خانوادهٔ محترم این شهیدان هیچ گونه مقرری از دولت دریافت نمی‌کردند، از این رو بنیاد تلاش بسیار کرد تا برای آن‌ها ـ که عموماً از اقشار ضعیف جامعه بودند ـ مقرری وضع نمایند. استدلال من در برقراری «مقرره» برای این خانواده‌ها، این بود که: چون دانش‌آموزان کشته شده عموماً پسر بوده‌اند و هر یک از آن‌ها می‌توانست یک

نـان‌آور بـرای خانواده‌هـای خـود در آینـده باشـند، بنابرایـن دولـت بایسـتی این خانواده‌ها را نیز تحت پوشش مالی قرار دهد.

من به نوبهٔ خود هر کاری که می‌توانسـتم برای خانواده‌های شـهدا انجام دادم و همیشـه گـوش بـه زنگ بودم که اگر مشـکلی بـرای آنـان رخ داد، در پی رفع آن بکوشـم. حتـی یادم هسـت که یک روز، دانش‌آموز یکی از ایـن خانواده‌ها بعد از مدرسـه به منـزل مراجعه نکرده بود، و مادر او بـرای پیگیری حالش با من تماس گرفت. من نیز پیگیر ماجرا شـدم و معلوم شـد که او به خانهٔ یکی از دوسـتانش رفته و بحمدالله اتفاق خاصی برای او نیفتاده اسـت. با این حال، تا پیدا شـدن کودک ـ تا پاسی از شب ـ ما همهٔ شهر را زیر و رو کردیم.

راوی: فاطمه روزبهانی (از ساکنان قدیمی ابراهیم‌آباد تاکنون)

مـا بیـش از ۵۰ سـال اسـت کـه در محلـهٔ ابراهیم‌آبـاد سـاکن هسـتیم. آن روز بلافاصله بعد از صدای آژیر قرمز، انفجار مهیب و وحشـتناکی به گوش رسـید. آن قـدر ترسـیده بـودم کـه نمی‌توانسـتم از خانـه خارج شـوم اما با صدای شـیون اهالـی محلـه، به ویژه زنـان، از خانه بیـرون آمدم. چیزی جز سـیاهی، دود و گرد و غبـار بـه چشـم نمی‌آمد. احسـاس می‌کردم کـه آخرالزمان شـده اسـت. همراه دیگر همسـایه‌ها به محل واقعه شـتافتیم. مدرسـه، ویران و بخشـی از دیوارهای آن بـر روی دانش‌آمـوزان آوار شـده بـود. چشـمانم سـیاهی می‌رفـت. در گوشـه و کنـار، تکه‌هـای بـدن بچه‌هـا بـه طـرز دلخراشـی خودنمایـی می‌کردنـد. من هم بـا دیگـر زنـان حاضـر در صحنـه، شـروع به شـیون کـردن و خراشـیدن دو طرف صورتـم شـدم! آخر ایـن بچه‌ها، بچه‌هـای محلهٔ مـا بودند. بچه‌هایی کـه هر روز صـدای بازی‌هایشـان را از کوچـه می‌شـنیدم. هـر کسـی دنبال جگر گوشـه‌اش

می‌گشت. مادرانی را دیدم که با دیدن بچه‌هایشان بیهوش شده بودند.

وقتی در اردیبهشت (۱۴۰۰ ش) بمبی جلوی مدرسهٔ دخترانه در کابل (افغانستان) منفجر شد و تصویرهای آن را از تلویزیون تماشا می‌کردم و کیف و کفش‌های بچه‌های معصوم را در دست والدینشان می‌دیدم، صحنه‌های دبستان فیاض‌بخش در برابرم ظاهر شد و با خود گفتم: اکنون خانوادهٔ کودکان دانش‌آموز افغان چه تجربهٔ تلخی را دارند از سر می‌گذرانند!

راوی: محمد باقری (رانندهٔ تاکسی)

آن روز، در خیابان رودکی به طرف بهشت شهدا در حرکت بودم. در مسیر، یک پسر بچهٔ دانش‌آموز دست بلند کرد. سوارش کردم. خیلی عجله داشت. گفت: آقا، شما را به خدا، زودتر برو که مدرسه‌ام دیر شده است! یک نایلون دارو هم در دستش بود. پرسیدم: رفتی دکتر؟ گفت: داروها را برای مادرم گرفته‌ام. بایستی همزمان آنها را نیز به مادرم برسانم.

او را نزدیک بهشت شهدا پیاده کردم و از همانجا دور زدم. به اوّل رودکی نرسیده بودم که صدای انفجار بلند شد. بی‌اختیار، پایم روی پدال ترمز فشار آورد. از تاکسی پیاده شدم و به پشت سرم نگاه کردم؛ از طرف بهشت شهدا دود غلیظی به هوا برخاسته بود. با ماشین مقداری از مسیر را به طرف محل حادثه حرکت کردم، بعد آن را در گوشه‌ای متوقف کرده و بقیهٔ راه را پیاده رفتم. معلوم شد که این بار یک دبستان هدف دشمن بوده است.

چون می‌دانستم دیگر نمی‌شود برای کشته شده‌ها کاری انجام داد، سعی کردم به مجروحان رسیدگی کنم. داشتم اجساد و مجروحان را از زیر آوار بیرون می‌کشیدم، که چشمم به یک صورت آشنا افتاد! دقت که کردم، دیدم خودش

است، همان بچهٔ معصوم که چند دقیقه پیش سوار کرده بودم. به سختی نفس می‌کشید. او را حمل کردم و با خود به بیمارستان رساندم، ولی متأسفانه دیگر دیر شده بود و از دستِ کادر درمان کاری ساخته نبود!

راوی: سیف‌اله طاهری (عکاس صحنه‌های روز واقعه)

من، کار عکاسی خود را از سال ۱۳۶۳، از «ستاد تبلیغات جنگ» و «خبرگزاری جمهوری اسلامی» آغاز کردم و از سال ۱۳۷۸ با وزارت امور خارجه نیز همکاری داشتم. در تاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۶۵ از سوی ستاد مأمور تهیهٔ گزارش تصویری از حملهٔ موشکی رژیم بعث عراق به دبستان‌های فیاض‌بخش، امام حسن مجتبی (ع) و ... در بروجرد شدم که آن گزارش‌های تصویری یکی از ویژه‌ترین عکس‌های ثبت شده از رویدادهای تاریخ هشت سالهٔ دفاع مقدس گردید.

نزدیکی‌های غروب بود که با همکاران از تهران به سمت بروجرد حرکت کردیم. در آن مقطع زمانی رژیم بعث عراق به طور مکرر شهرهای بی‌دفاع ایران را مورد حملات هوایی قرار می‌داد. با چنین تصوّری که هر آن ممکن است بار دیگر بروجرد مورد حملهٔ هوایی قرار بگیرد، جهت به تصویر درآوردن آن واقعهٔ تلخ و دردناک به این شهر مظلوم و مقاوم سفر کردیم. حرکت ما از تهران تا بروجرد حدود ۶ یا ۷ ساعت طول کشید. در نیمه‌های شب به بروجرد رسیدیم. شهر خیلی خلوت به نظر می‌آمد. متوجه شدیم که اکثر مردم به روستاها و شهرهای اطراف پناه برده‌اند. نخست در محل فرمانداری اقامت کردیم و آنگاه، صبح زود، جهت تهیه گزارش تصویری به سالن طالقانی رفتیم. هنگامی که وارد سالن شدیم بچه‌های معصوم و بی‌جان را، به ردیف، کف سالن خوابانده بودند. وضعیت بسیار فجیع و دردناکی بود. (یکباره عبارت‌هایی از رمان

«برادران کارامازوف» در ذهنم تداعی شد: «مردم گه گاه از قساوت حیوانی دم می‌زنند اما این یک توهین و ظلم بزرگ در حق حیوانات است. حیوانات هرگز نمی‌توانند به اندازه انسان قساوت به خرج دهند، آن هم قساوتی هنرمندانه. یک ببر فقط می‌تواند بدرد و به دندان بکشد. این، همهٔ کاری است که می‌تواند انجام دهد.») ...

پدر و مادرها برای شناسایی کودکان خود به سالن طالقانی آمده بودند. بعد از آنکه غمناک‌ترین تصویرها را در آنجا به ثبت رساندیم، برای تهیه گزارش به محل حادثه رفتیم. مشغول تهیه گزارش بودیم که شهر مورد حملهٔ هوایی قرار گرفت. شهر کاملاً به یک منطقه جنگی تبدیل شده بود. بعد از تهیهٔ خبر از محل واقعه، به بیمارستان شهید چمران رفتیم. آنجا نیز چند تصویر و خبر از مجروحان حادثه تهیه کردیم و. با عجله. به سمت تهران بازگشتیم.

باری، به نظر من با وجود اینکه این بمباران (پس از رویداد جنگ جهانی دوم) بی‌سابقه بوده، خیلی کم به آن پرداخته شده است و ضرورت دارد که این حمله هوایی. به عنوان یک جنایت جنگی. به ثبت ملی برسد.

اسـامی افراد دیگر که در حمله‌های هوایی سـه روز متوالی (بیستم تا بیست و دوم)، دشـمن بعثی به شهرسـتان بروجرد به شهادت رسـیدند، به ترتیب زیراند: (این اسامی از بایگانی ادارهٔ بنیاد شهید و نیز مراجعه به مزار شهدا در گورستان شهر و روستاهای بروجرد به دست آمده است).

نام شهدای متفرقه (غیر دانش آموز و غیر وابسته)

- روز بیستم:

۱. محمدجلال گودرزی (فرزند حاج محمد)
۲. امید روستایی (فرزند محمد)
۳. احمد گودرزی (فرزند نبی‌اله)
۴. مصطفی نصرالهی (فرزند قربانی)
۵. بهروز نصرالهی (فرزند ماشاءاله)
۶. اسماعیل گودرزی (فرزند اصغر)
۷. محمدحسین کاظمی (فرزند میرزا محمد)
۸. رنگینه روزبهانی (فرزند عبدل)
۹. محمدصادق امیدعلی (فرزند حسین)
۱۰. محمدضیاء گودرزی (فرزند عباس)
۱۱. جواد دارابی (فرزند حیدر)
۱۲. پرویز تقوایی (فرزند فرج‌اله)
۱۳. فرهاد امیرسرداری (فرزند علی‌عباس)
۱۴. محمد کمانکش (فرزند رجب)
۱۵. زهرا قنبری دهکردی (۱۳۶۱/ فرزند قنبر)
۱۶. بهرام قنبری دهکردی (۱۳۵۲/ فرزند قنبر)

۱۷. علی قنبری‌دهکردی (۱۳۶۵/ فرزند بهرام)
۱۸. شهرام قنبری‌دهکردی (۱۳۵۴/ فرزند بهرام)
۱۹. داریوش قنبری‌دهکردی (۱۳۵۷/ فرزند بهرام)
۲۰. سکینه عزیزی (فرزند شنبه)
۲۱. کفایت باقری (فرزند محمدرضا)
۲۲. مهدی زندی (فرزند غلامعباس)

- روز بیست و یکم

۱. محسن سقائی (فرزند انشاءاله)
۲. رضا آقایی (فرزند یداله)
۳. افشین جعفری (فرزند عبدالساده)
۴. محمدرضا حاجی‌روزبهانی (فرزند رحمان)
۵. حسین ملاقایی (فرزند حسن)
۶. محمدصادق گودرزی (فرزند محمدحسن)
۷. نسرین پورعزیزی (فرزند حسین)
۸. محمد سقایی (فرزند انشاءاله)
۹. محمد آقایی (فرزند شکراله)

- روز بیست و دوم

۱. علیرضا ساکی (فرزند کریم)
۲. حمیدرضا ولی‌زاده (فرزند اسماعیل)
۳. سودابه همتی (فرزند عزیز)

۴.فرهاد گودرزی (فرزند عزیز)
۵.محمد گودرزی (فرزند حسن)
۶.غلامحسن مقدسی (فرزند حاتم)
۷.بابک مقدسی (۱۳۵۲/ فرزند غلامحسن)
۸.معصومه مقدسی (۱۳۵۴/ فرزند غلامحسن)
۹.سحر مقدسی (۱۳۶۱/ فرزند غلامحسن)
۱۰. سپیده مقدسی (۱۳۶۳/ فرزند غلامحسن)
۱۱.هادی هنرور (فرزند محمدرضا)
۱۲.محمدرضا ارضی (فرزند عبدالباقی)
۱۳.فرهاد گودرزی (فرزند عزیز)
۱۴.سید اکبر صفایی (فرزند سید اصغر)
۱۵.سید ابوالحسن شیخ‌الاسلامی (فرزند آقاسید)
۱۶.عبداله عموری (فرزند ادریس)
۱۷.ادریس عموری (فرزند نوارد)
۱۸. محمد اقتداری (فرزند محمدصادق)
۱۹.حسن عنبری (فرزند محمدحسین)
۲۰.محمدحسن منکاوی (فرزند اسماعیل)
۲۱.علی‌اصغر مرادف (فرزند عزیز)
۲۲.سیدمهدی ایوبی (فرزند مجتبی)
۲۳.حسن لطیفی (فرزند رحمان)
۲۴.شکری کواری‌زاده (فرزند ولی)
۲۵.حسن دزفولیان (فرزند علی‌اصغر)

۲۶.سیدمیرزا شعبان (فرزند ملعه)
۲۷.سالم هلالی‌نیا (فرزند سوید)
۲۸.صغری کلیایی (فرزند هادی)
۲۹.غلامحسین کلیایی (فرزند هادی)
۳۰. سیدبهرام موسوی (فرزند علی)
۳۱.یداله آقایی (فرزند حبیب‌اله)
۳۲.محمد آقایی روزبهانی (فرزند حمزه)
۳۳.آهو ممیوند (فرزند فتح‌اله)
۳۴.اسداله باجلان (فرزند مهدی)
۳۵.علیرضا حاتمی (فرزند امیرپشنگ)
۳۶.محمد گودرزی (فرزند حسن)
۳۷.سمانه همتی (فرزند احمد)
۳۸.سعید عیدی‌زاده دزفولی (فرزند عبدالصمد)
۳۹.احمد همتی (فرزند عزیز)
۴۰.عزیز همتی (فرزند غلامحسین)
۴۱.سودابه همتی (فرزند عزیز)
۴۲.اعظم آقایی (فرزند غلامرضا)
۴۳.مهرماه محمدی (فرزند شیخعلی)
۴۴.طالب نظری‌پور (فرزند امیر)
۴۵.محمدصادق امیدعلی (فرزند حسین)
۴۶.هبت‌اله قنبری (فرزند ابراهیم)
۴۷.کریم پیرزادی (فرزند محمد)

۴۸.حمیدرضا صارمی گودرزی (فرزند ابراهیم)
۴۹.اسماعیل گودرزی (فرزند ابراهیم)
۵۰.ابراهیم ابوالفتحی (فرزند حسین)
۵۱.ولی پناهی دوکامی (فرزند علی)

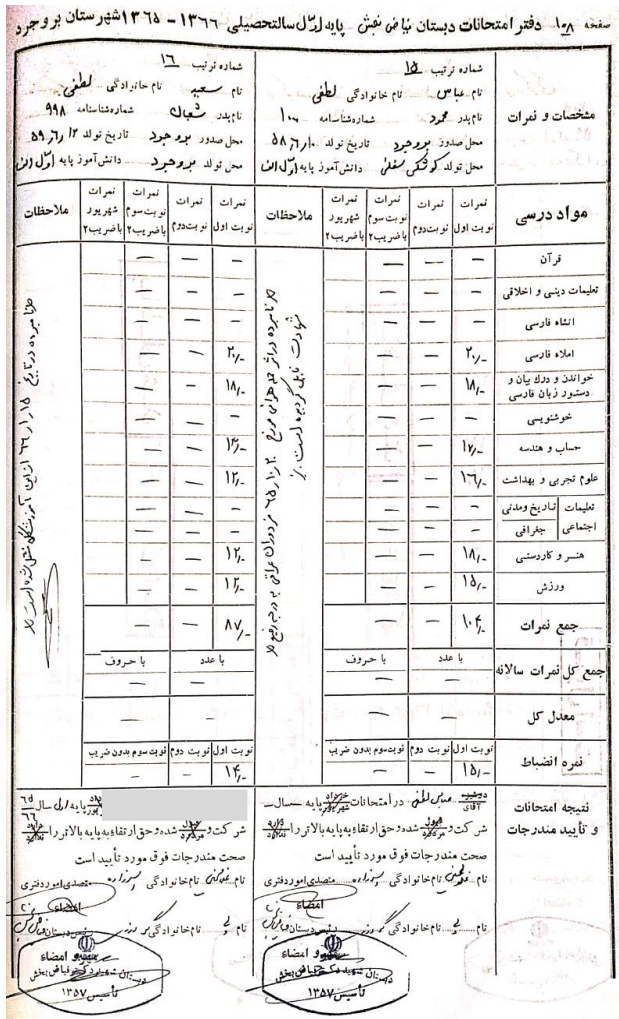
و دو شهید گمنام که به تاریخ واقعه (۱۳۶۵/۱۰/۲۰) در جوار کودکان دانش‌آموز و رهگذران شهید آرمیده‌اند.

پیوست‌ها

یک: تصویر کارنامه تحصیلی دانش‌آموزان شهید

بر اساس نظام آموزشی وقت، نمرهٔ سالانهٔ دانش‌آموزان در سه نوبت (هر سه ماه یک بار) برگزار و پس از برگزاری امتحانات نوبت‌های اول تا سوم در «دفتر امتحانات» ثبت می‌گردید، و همچنان که (در قسمت ملاحظات کارنامه‌ها) در صفحات بعد، ملحوظ نظر است: دانش‌آموزانی که در واقعهٔ ۲۰ دیماه ۱۳۶۵ به شهادت رسیدند، فقط امتحانات ثلث اول را می‌گذرانند و ثلث‌های دوم و سوم «ناتمام» می‌ماند. کارنامهٔ این دانش‌آموزان بر اساس پایهٔ کلاس‌ها به این ترتیب قابل رؤیت است:

- اولِ الف، اولِ ب، اولِ ج، اولِ د
- دومِ الف، دومِ ب، دومِ ج، دومِ د
- سومِ الف، سومِ ب، سومِ ج، سومِ د



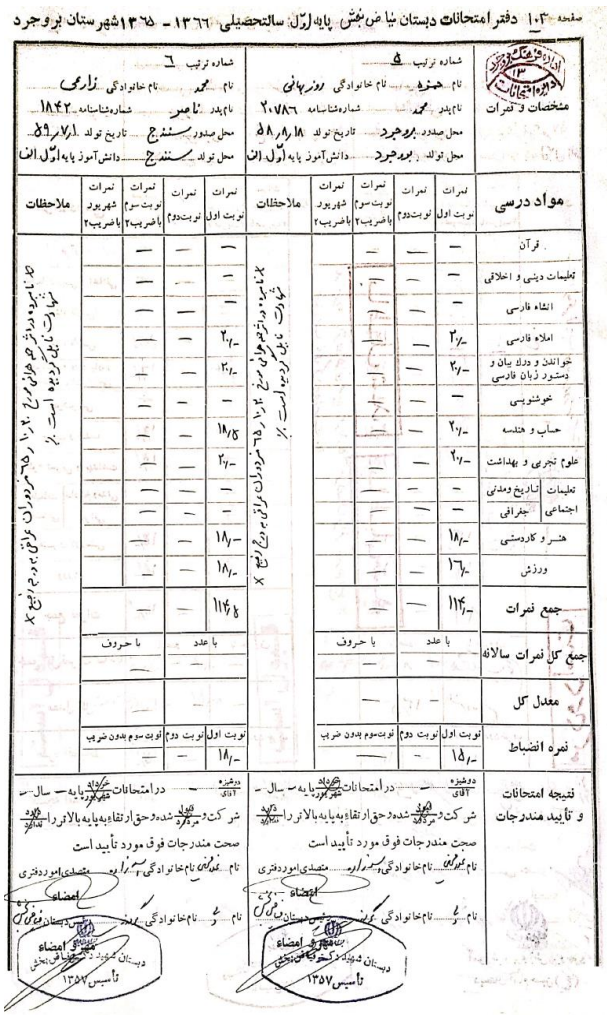
سفحه ۱۰۸ دفتر امتحانات دبستان نیان نقش پایه اوّل سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۱۵ نام عباس نام خانوادگی لطفی نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۰۰ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۱۰ محل تولد کوشکی سفلی دانش‌آموز پایه اوّل ابتدایی	شماره ترتیب ۱۶ نام سعید نام خانوادگی لطفی نام پدر شعبان شماره شناسنامه ۹۹۸ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۶/۱۲ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ابتدایی

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم ضریب ۲	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—			۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/-	—	—			۱۴/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—			۱۲/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—			۱۲/-	—	—		
ورزش	۱۵/-	—	—			۱۲/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۴/-	—	—			۸۷/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۵/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۴/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

کارنامه در دفتر دوم دبستان مندرج است. ۶۵/۱۲/۱۵ خردادماه عراقی به درجه نخبه

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوشنبه آقای عباس لطفی در امتحانات شهریور پایه سال شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری منصدی امور دفتری امضاء نام و نام خانوادگی مدیر دبستان مهر دبستان نیان نقش تأسیس ۱۳۵۷	پایه اول سال شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری منصدی امور دفتری امضاء نام و نام خانوادگی مدیر دبستان مهر دبستان نیان نقش تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۰۳ دفتر امتحانات دبستان نیاض بخش پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

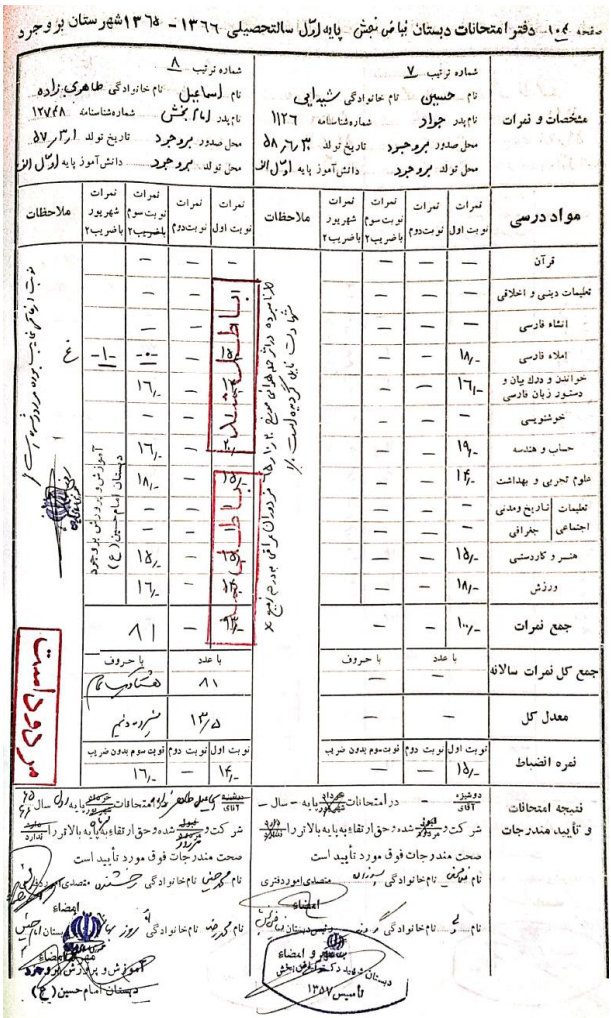
مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۵ نام حمزه نام خانوادگی روزبهانی نام پدر محمد شماره شناسنامه ۲۰۷۸۶ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۸/۱۸ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف	شماره ترتیب ۶ نام محمد نام خانوادگی زارعی نام پدر ناصر شماره شناسنامه ۱۸۴۲ محل صدور سنندج تاریخ تولد ۵۹/۷/۱ محل تولد سنندج دانش‌آموز پایه اوّل الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/-	—	—			۱۸/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—			۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۶/-	—	—			۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۱۴/-	—	—			۱۱۴/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—					—				
نمره انضباط	نوبت اول ۱۵/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوشیزه/آقای ـــ در امتحانات خرداد/شهریور پایه ـ سال ـ شرکت‌دی/فروردین شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی ناظم/مدیر/مدیر امور دفتری امضاء نام و نام خانوادگی رئیس دبستان/مدیر/مدیر امور دفتری امضاء و مهر دبستان نیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷	دوشیزه/آقای ـــ در امتحانات خرداد/شهریور پایه ـ سال ـ شرکت‌دی/فروردین شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی ناظم/مدیر/مدیر امور دفتری امضاء نام و نام خانوادگی رئیس دبستان/مدیر/مدیر امور دفتری امضاء و مهر دبستان نیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷

ملاحظات: جدا نمره و دفاتر حوالی مورخ ۶۵/۱۰/۲ مزدوران مرتکب به رفع X شهادت نایل گردیده است.

ملاحظات: جدا نمره و دفاتر حوالی مورخ ۶۵/۱۰/۲ مزدوران مرتکب به رفع X شهادت نایل گردیده است.



صفحه ۱۰۴ دفتر امتحانات دبستان نیمه نهضت پایه اوّل سال‌التحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۷
نام حسین نام خانوادگی شبابی
نام پدر جواد شماره شناسنامه ۱۱۲۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۳۰/۶/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ال

شماره ترتیب ۸
نام اسماعیل نام خانوادگی طاهری‌زاده
نام پدر رحیم شماره شناسنامه ۱۲۷۴۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱/۳/۵۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ال

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۱۸/-	—	—			۱۵/-	—	۱۰/-	-/۱-	
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۶/-	۱	۱			۱۶/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/-	—	—			۱۶/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/-	—	—			۱۸/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—			۱۵/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—			۱۶/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۷/-	—	—			۱۰۶/-	—	۸۱		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد ۸۱	با حروف هشتاد و یک			
معدل کل	—		—			۱۳/۵		شیزده و پنج		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۵/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۴/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/-		

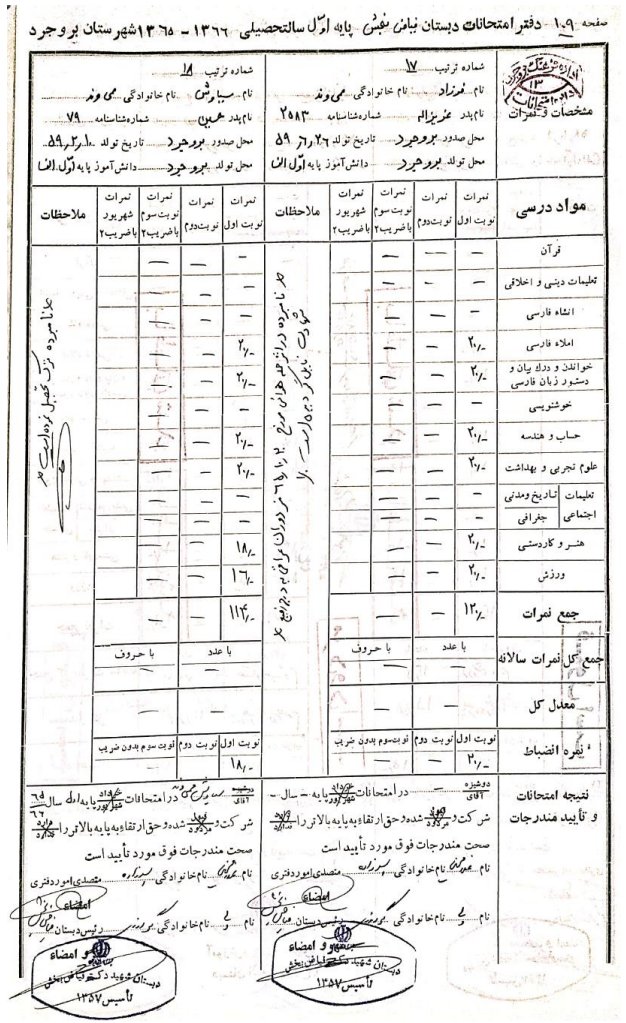
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

در امتحانات خردادماه پایه - سال - شرکت و در شهریورماه حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری
امضاء
نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان
مهر دبستان

در امتحانات خردادماه پایه اول سال تحصیلی ۶۶-۶۵ شرکت و در شهریورماه حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری
امضاء
نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان
مهر دبستان

ملاحظات

نوبت اول نمره ریاضی ۱۵ ابا اعداد ۱۵ / ۲ / ۱۶ / ۱۵ / ۱۸ / ۱۵ / ۱۶ / ۱۶ / ۱۶



صفحه ۱۰۹ دفتر امتحانات دبستان نیمه‌شبانه پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۱۷
نام نعمت‌زاد نام خانوادگی می‌وند
نام پدر عزیزالله شماره شناسنامه ۲۵۸۳
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۶/۶/۵۹
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف

شماره ترتیب ۱۸
نام سیاوش نام خانوادگی می‌وند
نام پدر حسین شماره شناسنامه ۷۹
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۰/۳/۵۹
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
ورزش	۲۰/-	—	—			۲/-	—	—		
جمع نمرات	۱۲۰/-	—	—			۱۲/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف			با عدد		با حروف		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

هر نامزده در اثر هر مورد تخلف مرتکب شود نمره انضباط او ۲ نمره کسر می‌شود

جدا نموده ترک تحصیل نموده است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه ... آقای ... در امتحانات شهریور ماه پایه ... سال ... شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام ... نام خانوادگی ... سرپرست ... متصدی امور دفتری

دوشیزه ... آقای ... در امتحانات شهریور ماه پایه اول سال ۶۶-۶۵ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام نعمت نام خانوادگی سرپرست متصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان ... امضاء

نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان ... امضاء

دبستان شبانه ... امضاء تأسیس ۱۳۵۷

دبستان شبانه ... امضاء تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۰۳ دفتر امتحانات دبستان نیا ض بخش پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۵ نام حمزه نام خانوادگی روزبهانی نام پدر محمد شماره شناسنامه ۲۰۷۸۶ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۱۸/۱۸ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف	شماره ترتیب ۶ نام محمد نام خانوادگی زارعی نام پدر ناصر شماره شناسنامه ۱۸۴۲ محل صدور سنندج تاریخ تولد ۵۹/۷/۱ محل تولد سنندج دانش‌آموز پایه اوّل الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم با ضریب ۲	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/-	—	—			۱۸/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/-	—	—			۲۰/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—			۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۶/-	—	—			۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۱۴/-	—	—			۱۱۴/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۵/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۵۹/۷/۱ آقای — در امتحانات شهریور ۵۹ پایه — سال — شرکت و در مرداد ۵۹ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمود نام خانوادگی رسولزاده سمت متصدی امور دفتری

امضاء

نام — نام خانوادگی — سمت —

دبستان دخترانه ... تأسیس ۱۳۵۷

دوشنبه ۵۹/۷/۱ آقای — در امتحانات شهریور ۵۹ پایه — سال — شرکت و در مرداد ۵۹ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام — نام خانوادگی — سمت —

امضاء

نام — نام خانوادگی — سمت —

دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۰۷ دفتر امتحانات دبستان نیاموزش پایه اول سالتحه

مشخصات و نمرات				
	شماره ترتیب ۷			
	نام حسین نام خانوادگی شبابی			
	نام‌پدر جواد شماره‌شناسنامه ۱۱۲۶			
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۳			
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اول الف			

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۱۸/-	—	—		
خواندن و درک پیان و دستور زبان فارسی	۱۶/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۷/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۵/-	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات: دوشیزه آقای ... در امتحانات خردادماه شهریورماه پایه ۱ سال ۱ شرکت و موفق مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس اداره متصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی مربی
مهر و امضاء
دبستان شهید دکتر آوانسیان نیشابور
تأسیس ۱۳۵۷

ملاحظات: ۱۰۷ نامبرده دارای ۲ روز غیبت موجه و ۲ روز غیبت غیرموجه در خردادماه می‌باشد نمره انضباط ایشان کسر گردیده است ۱۰۷

صفحه ۱۰۸ دفتر امتحانات دبستان نیاموزش پایه اول سالتحه

مشخصات و نمرات				
	شماره ترتیب ۱۰۸			
	نام عباس نام خانوادگی لطفی			
	نام‌پدر محمد شماره‌شناسنامه ۱۰۷			
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۱۰			
	محل تولد کوشکی سفلی دانش‌آموز پایه اول الف			

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—		
خواندن و درک پیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۵/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۴/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۵/-	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات: دوشیزه آقای عباس لطفی در امتحانات خردادماه شهریورماه پایه ۱ سال ۱ شرکت و موفق مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس اداره متصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی مربی
مهر و امضاء
دبستان شهید دکتر آوانسیان نیشابور
تأسیس ۱۳۵۷

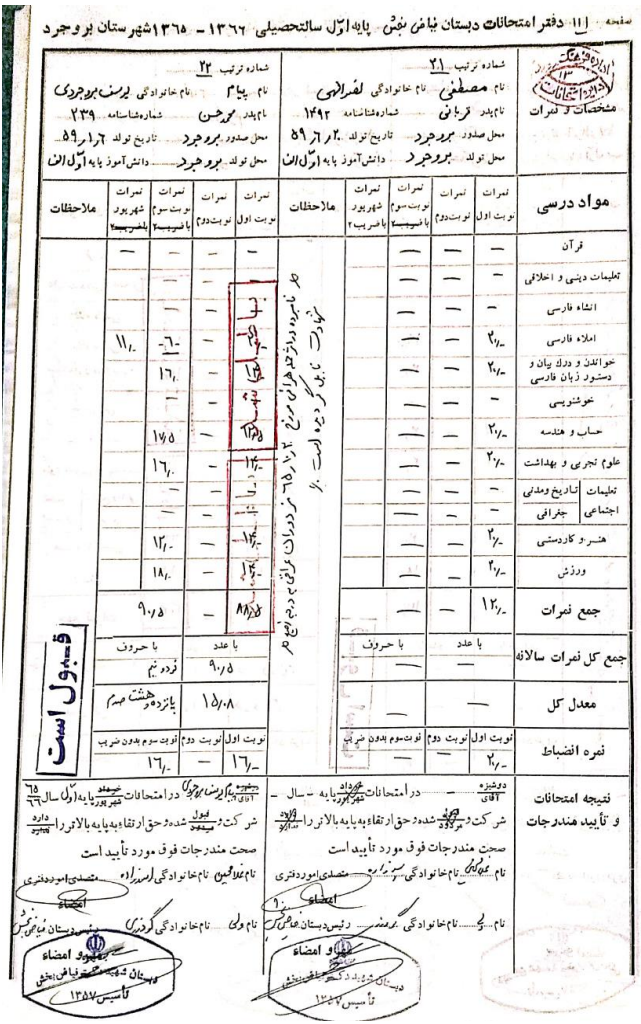
ملاحظات: ۱۰۸ نامبرده دارای ۲ روز غیبت موجه و ۲ روز غیبت غیرموجه در خردادماه می‌باشد نمره انضباط ایشان کسر گردیده است ۱۰۸

صفحه ۱۰۹ دفتر امتحانات دبستان نیامز نوش پایهٔ اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات				
شماره ترتیب ۱۷				
نام فرزاد نام خانوادگی می‌وند				
نام پدر عزیزالم شماره شناسنامه ۲۵۸۳				
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۶ / ۶ / ۵۹				
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف				
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		صحت نامبرده در اثر حضور مرتب ۲۰ روز از ۶۵/۷/۲ در دبستان مزبور و شهادت ناظم گردیده است. ر
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۲۰/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول: ۲۰/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوخرده ۱۵/۱۵ از پایه — سال — در امتحانات شهریور پایه — شرکت و ۱۵/۱۵ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان. نام و نام خانوادگی مسئول امور دفتری. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان. مهر و امضاء. تأسیس ۱۳۵۷				

صفحه ۱۱۱ دفتر امتحانات دبستان نیامز نوش پایهٔ اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات				
شماره ترتیب ۲۱				
نام مصطفی نام خانوادگی لُرزاده				
نام پدر قربانی شماره شناسنامه ۱۴۹۲				
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲ / ۶ / ۵۹				
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف				
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		صحت نامبرده در اثر حضور مرتب ۲۰ روز از ۶۵/۷/۲ در دبستان مزبور و شهادت ناظم گردیده است. ر
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۲۰/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول: ۲۰/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوخرده ۱۵/۱۵ از پایه — سال — در امتحانات شهریور پایه — شرکت و ۱۵/۱۵ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان. نام و نام خانوادگی مسئول امور دفتری. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان. مهر و امضاء. تأسیس ۱۳۵۷				



صفحه ۱۱۱ دفتر امتحانات دبستان نیمه‌نوبتی پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۲۱ نام مصطفی نام خانوادگی لطرالهی نام‌پدر قربانی شماره‌شناسنامه ۱۴۹۲ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۰ ر ۶ ر ۵۹ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف	شماره ترتیب ۲۲ نام پیام نام خانوادگی پرستو بروجردی نام‌پدر حسن شماره‌شناسنامه ۲۳۹ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۶ ر ۱ ر ۵۹ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—	—	
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—			—	—	—	۱۱/۰	
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			—	—	—	۱۶/۰	
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—	—	
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—			—	—	—	۱۷/۵	
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۴/۰	—	—	۱۶/۰	
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—	—	
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—	—	
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—			۱۴/۰	—	—	۱۲/۰	
ورزش	۲۰/۰	—	—			۱۴/۰	—	—	۱۸/۰	
جمع نمرات	۱۲۰/۰	—	—			۸۸/۵	—	—	۹۰/۵	
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد ۹۰/۵		با حروف نود و پنج		
معدل کل	—		—			۱۵/۰۸			پانزده و هشت صدم	
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۶/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۲۰ آذر در امتحانات خرداد شهریور پایه ۱ سال ۶۵-۶۶ شرکت کرده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی لطرالهی نام مصطفی نام‌خانوادگی مسئولی امور دفتری

امضاء

نام ولی نام خانوادگی رئیس دبستان

امضاء

دوشنبه ۲۰ آذر در امتحانات خرداد شهریور پایه ۱ سال ۶۵-۶۶ شرکت کرده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی لطرالهی نام مصطفی نام‌خانوادگی مسئولی امور دفتری

امضاء

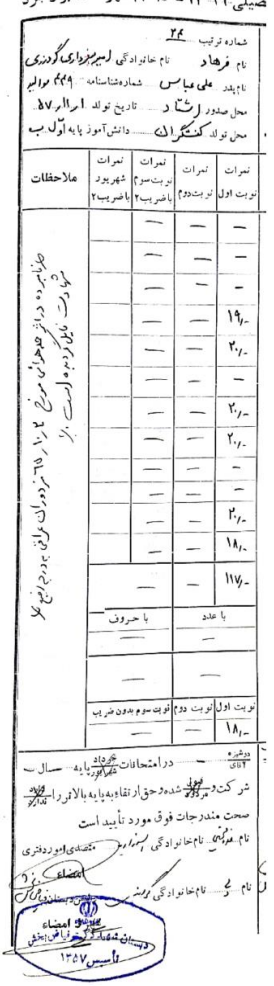
نام ولی نام خانوادگی رئیس دبستان

امضاء

قبول است

ملاحظات: در نامبرده دو اخطار مورخ ۲۰ ر ۶ ر ۶۵ مبنی بر غیبت‌های زیاد صادر گردیده است ۰/۰

صیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد



شماره ترتیب ۴۴
نام فرهاد نام خانوادگی رحیم‌پوری گودرزی
نام پدر علی عباس شماره شناسنامه ۴۴۹ صادره
محل صدور ارتاد تاریخ تولد ۱۱/۱/۵۷
محل تولد کنگر ۱ دانش‌آموز پایه اول ب

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۹/-	—	—		
۲۰/-	—	—		
—	—	—		
۲۰/-	—	—		
۲۰/-	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۲۰/-	—	—		
۱۸/-	—	—		
۱۱۷/-	—	—		

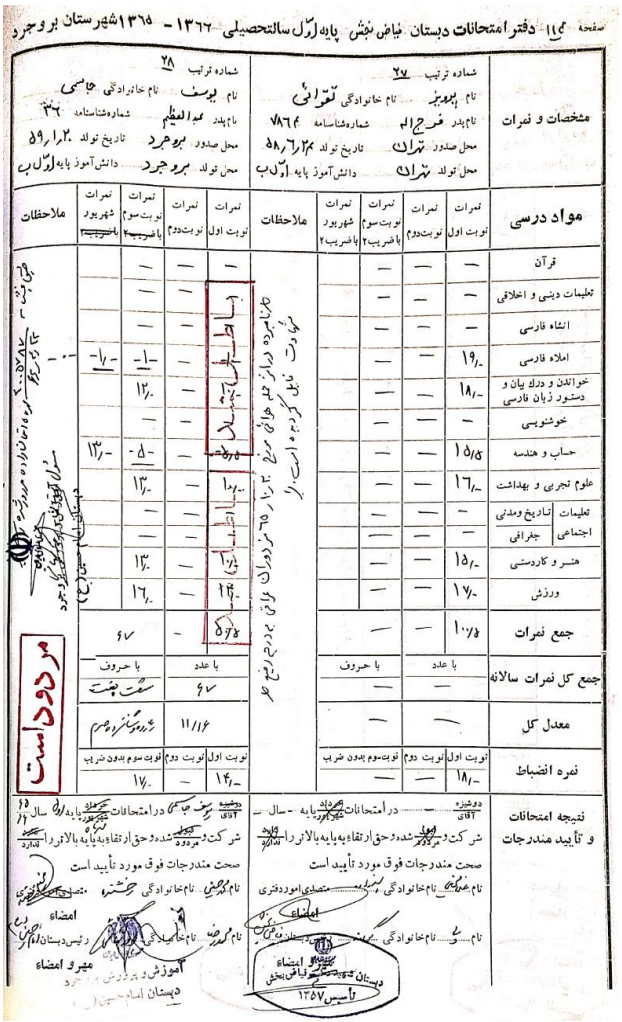
با عدد	با حروف
—	—
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۸/-	—	—

ودضره ۲ آتاک — در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت و قبول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را [illegible]
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام ونام خانوادگی نام خانوادگی رسیدگی‌کننده مقتضای امور دفتری
نام و نام خانوادگی مربی

امضاء
دبیرستان شبانه‌روزی دخترانه
تأسیس ۱۳۵۷

طبق نامه‌ی دفتر [illegible] مورخ ۲/۱۰/۶۵ در دوران برلین بودجه [illegible] شهریور نیاز [illegible] است ۱۰/۱



صفحه ۱۱۶ دفتر امتحانات دبستان فیاض بخش پایه اوّل سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۲۷ نام پرویز نام خانوادگی تفرائی نام پدر فرج‌اله شماره شناسنامه ۷۸۶۴ محل صدور تهران تاریخ تولد ۵۸/۱/۲۰ محل تولد تهران دانش‌آموز پایه اوّل ب	شماره ترتیب ۲۸ نام یوسف نام خانوادگی عباسی نام پدر عبدالعظیم شماره شناسنامه ۳۰۶ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۱/۲۰ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	—			-/۱۷	-/۱۷	-/۱۷		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—			۱۲/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/۵	—	—			-/۵	—	-/۱۳		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—			۱۳/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—			۱۳/-	—	—		
ورزش	۱۷/-	—	—			۱۶/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۷/۵	—	—			۵۷/۵	—	۶۷		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد — با حروف —					با عدد ۶۳ با حروف سیصد و شصت و سه				
معدل کل	—					۱۱/۱۶ یازده و شانزده صدم				
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۴/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۷/-		

جانبرده (دارای حق عوائی سنوات) نابل گردید. ۶۵/۱/۲۰

مردود است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه پرویز تفرائی در امتحانات پایه اول سال تحصیلی ۶۶-۶۵ شرکت و پیشرفت تحصیلی شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان ... نام و نام خانوادگی معلم ...

امضاء

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان امضاء مهر و امضاء آموزش و پرورش

آقای یوسف عباسی در امتحانات پایه اول سال تحصیلی ۶۶-۶۵ شرکت و پیشرفت تحصیلی شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان ... نام و نام خانوادگی معلم ...

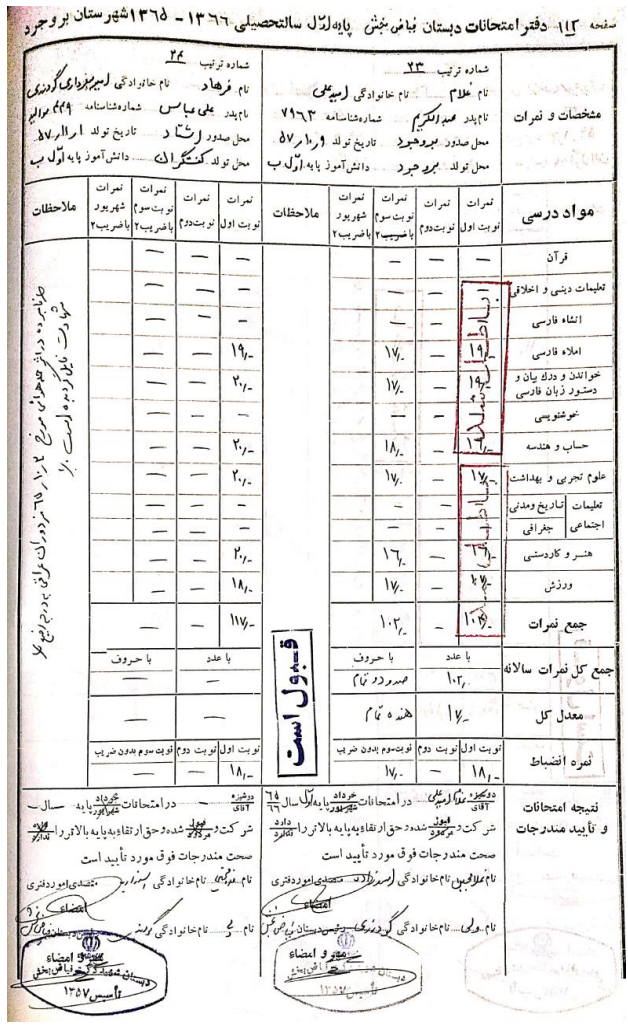
امضاء

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان امضاء مهر و امضاء آموزش و پرورش

دبستان فیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۱۴ دفتر امتحانات دبستان نیاز نبش پایه اول سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان یزوجرد

| مشخصات و نتایج | | |



سفحه ۱۱۲ دفتر امتحانات دبستان نیمه‌نوبتی پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات			
	شماره ترتیب ۲۳		شماره ترتیب ۲۴
	نام غلام نام خانوادگی امیدعلی		نام فرهاد نام خانوادگی امیدپروازی گودرزی
	نام‌پدر عبدالکریم شماره‌شناسنامه ۷۹۶۳		نام‌پدر علی عباس شماره‌شناسنامه ۴۴۹ صوالیه
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۰/۱/۵۷		محل صدور ث د تاریخ تولد ۱/۱۱/۵۷
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ب		محل تولد کنگرلان دانش‌آموز پایه اوّل ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۹/-	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	۱۹/-	—	۱۷/-			—	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	۱۷/-			—	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۹/-	—	—			—	—	—		
خوشنویسی	—	—	۱۸/-			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/-	—	۱۷/-			—	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۹/-	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	۱۹/-	—	۱۶/-			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۹/-	—	۱۷/-			—	—	—		
ورزش	۱۹/-	—	۱۰۲/-			—	—	—		
جمع نمرات	۱۰۲/-	—				—	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۰۲/-	با حروف صد و دو تمام				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	۱۷/-	هفده تمام				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۷/-			نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

صادره در دفتر تحولات مورخ ۲/۱۰/۶۵ نزد ما ثبت گردیده است ۱۰/

سوادت نایل گردیده است ۱۰/

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دهخدا دوزگ امیدعلی آقای در امتحانات خرداد شهریور پایه اوّل سال ۶۹ ۶۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی مدیر امور دفتری امضاء

نام ولی نام خانوادگی گودرزی مهر دبستان نیمه‌نوبتی پسرانه اوّل بهمن

دهخدا آقای در امتحانات خرداد شهریور پایه سال شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی مدیر امور دفتری امضاء

نام ولی نام خانوادگی مهر و امضاء دبستان شبانه‌روزی فرزانگان تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۲۱ دفتر امتحانات دبستان نیا مرنبش پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

	شماره ترتیب ۴۱	شماره ترتیب ۴۲
	نام محمد نام خانوادگی گودرزی	نام جمیله نام خانوادگی محمودزکی گودرزی
	نام پدر محمود شماره شناسنامه ۶۶۴	نام پدر شبیر محمد شماره شناسنامه ۲۷۱۸
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳ / ۴ / ۵۹	محل صدور شهری تاریخ تولد ۸ / ۲ / ۵۸
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ب	محل تولد شهری دانش‌آموز پایه اوّل ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۱۱/-	—	—			۱۹/۵	—	—		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۲/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۶/-	—	—			۱۸/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/-	—	—			۱۹/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	-	—	—			-	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	-	—	—			-	—	—		
هنر و کاردستی	۱۱/-	—	—			۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۴/-	—	—			۲۰/-	—	—		
جمع نمرات	۷۶/-	—	—			۱۱۴/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد ۱۱۴/۵		با حروف صدوچهارده ونیم		
معدل کل	—		—			۱۹/۰۸		نوزده‌وهشت صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۴/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/-		

ملاحظات: کلیه نمره‌ها در اثر حوادث ناشی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و بمباران شهر بروجرد در تاریخ ۶۵/۱۰/۲ مفقود گردیده و بنا به شهادت اولیاء دانش‌آموزان مجدداً تنظیم گردید.

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه جمیله گودرزی آقای در امتحانات خرداد شهریور پایه سوم سال ۶۵/۶۶ شرکت و با معدل ۱۹/۰۸ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمد نام خانوادگی گودرزی سمت مدیر امور دفتری

امضاء

نام علی نام خانوادگی گودرزی سمت رئیس دبستان شهید دکتر آیت‌اللهی بخش

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر آیت‌اللهی بخش تأسیس ۱۳۵۷

دوشیزه جمیله گودرزی آقای در امتحانات خرداد شهریور پایه اوّل سال ۶۵/۶۶ شرکت و با معدل نوبل شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمود نام خانوادگی گودرزی سمت مدیر امور دفتری

امضاء

نام علی نام خانوادگی گودرزی سمت رئیس دبستان شهید دکتر آیت‌اللهی بخش

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر آیت‌اللهی بخش تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۱۴ دفتر امتحانات دبستان نیامن‌بخش پایه اوّل سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و قرآن	شماره ترتیب ۲۵ نام مهدی نام خانوادگی باجرلو نام پدر کرم شماره‌شناسنامه ۱۲۳۵ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱ ر ۱ ر ۵۹ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ب	شماره ترتیب ۲۶ نام سعی نام خانوادگی پیرولی نام پدر غلامرضا شماره‌شناسنامه ۳۴۲ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱ ر ۶ ر ۵۸ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ب

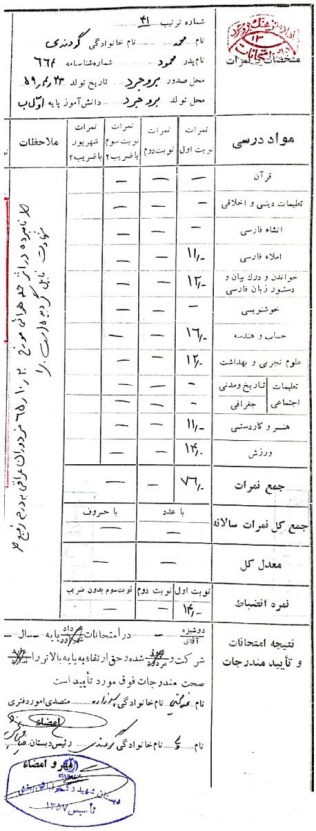
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۱۴/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۴/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/-	—	—			۲۰/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/-	—	—			۲۰/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۲/-	—	—			۲۰/-	—	—		
ورزش	۱۵/-	—	—			۲۰/-	—	—		
جمع نمرات	۸۶/-	—	—			۱۲۰/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۴/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

ملاحظات: غ ناشره در اثر حضور در جبهه‌های مرتع ۲ تا ۱۲ ر ۶۵ موردان توانی بهره‌ی نرفع غ شهادت نامی در ج دانست ۱۰/

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوشنبه ۱۰ آبان ۶۶ — در امتحانات شهریور ۶۶ پایه اوّل سال تحصیلی شرکت کرده شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: متصدی امور دفتری نام و نام خانوادگی معلم:	دوشنبه ۱۰ آبان ۶۶ — در امتحانات شهریور ۶۶ پایه اوّل سال تحصیلی شرکت کرده شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: متصدی امور دفتری نام و نام خانوادگی معلم:

امضاء — رئیس دبستان — محل مهر و امضاء — دبستان شهید دکتر باقی بخش — تأسیس ۱۳۵۷

امضاء — رئیس دبستان — محل مهر و امضاء — دبستان شهید دکتر باقی بخش — تأسیس ۱۳۵۷



سفحه ۱۲۱ دفتر امتحانات دبستان نیاز نبش پایه اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات	
شماره ترتیب	۴۱
نام	محمد — نام خانوادگی گردنری
نام پدر	محمود — شماره شناسنامه ۶۶۴
محل صدور	بروجرد — تاریخ تولد ۲۳ / ۶ / ۵۹
محل تولد	بروجرد — دانش‌آموز پایه اوّل ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۱۱/-	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۲/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۶/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	-	—	—		
هنر و کاردستی	۱۱/-	—	—		
ورزش	۱۴/-	—	—		
جمع نمرات	۷۶/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—				
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۴/-	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضرب: —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه ... در امتحانات پایه ۱ سال ۱۳۵۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا است.

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی مدیر: ... متصدی امور دفتری

نام خانوادگی گردنری رئیس دبستان

امضاء و مهر دبستان نیاز نبش — تأسیس ۱۳۵۷

سفحه ۱۱۲ دفتر امتحانات دبستان نیاض نبش پایه اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات	
شماره ترتیب	۲۷
نام	پرویز — نام خانوادگی تقوائی
نام پدر	فرج‌اله — شماره شناسنامه ۷۸۶۴
محل صدور	تهران — تاریخ تولد ۵۸/۶/۲۴
محل تولد	تهران — دانش‌آموز پایه اوّل ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—		
ورزش	۱۷/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۱/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—				
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۸/-	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضرب: —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

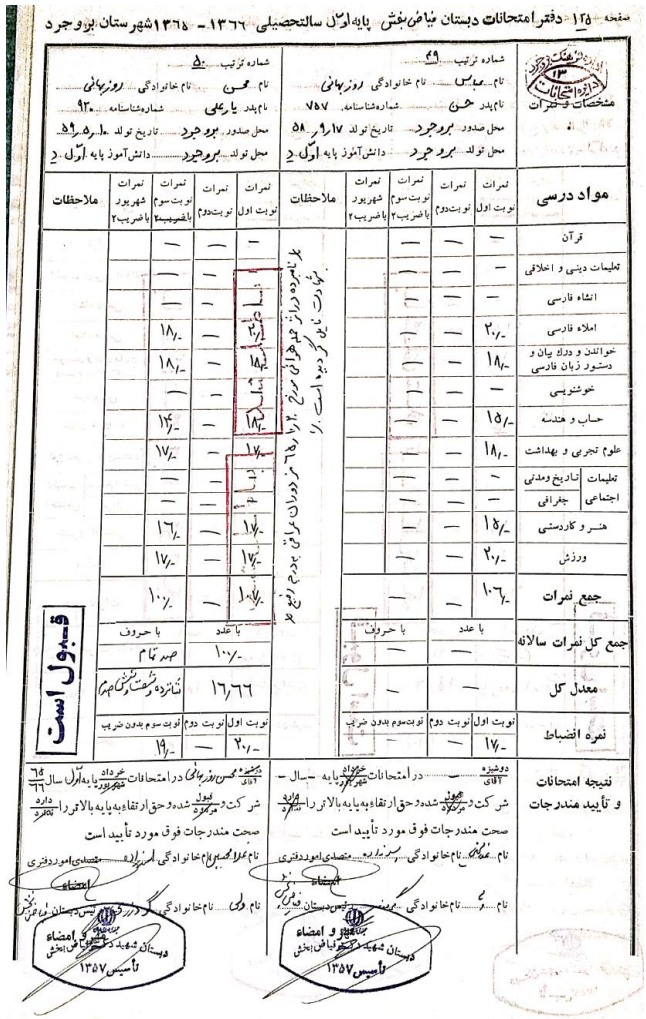
دوشیزه ... در امتحانات پایه ۱ سال ۱۳۵۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا است.

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی مدیر: ... متصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی رئیس دبستان

امضاء و مهر دبستان نیاض نبش — تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۲۵ دفتر امتحانات دبستان نیاوش پایه اوّل سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان برو و جرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۴۹
نام عباس نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۷۵۷
محل صدور برو جرد تاریخ تولد ۹/۱۷/ ۵۸
محل تولد برو جرد دانش‌آموز پایه اوّل د

شماره ترتیب ۵۰
نام محسن نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر یارعلی شماره شناسنامه ۹۳۰
محل صدور برو جرد تاریخ تولد ۱۰/۵/ ۵۹
محل تولد برو جرد دانش‌آموز پایه اوّل د

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—		
ورزش	۲۰/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۶/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۷/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

ملاحظات: این نامزد در اثر غیبتهای مکرر و بدون عذر موجه در امتحانات نوبت اول و دوم مردود می‌باشد و در نوبت سوم شرکت نکرده است.

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/-	—	—		
املاء فارسی	۱۸/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/-	—	—		
ورزش	۱۷/-	—	—		
جمع نمرات	۱۰۷/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۰۷/-		با حروف صد و هفت		
معدل کل	۱۶/۶۶		شانزده و شصت و شش صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۹/-		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه آقای ... در امتحانات خرداد شهریور پایه ... سال ... شرکت و فعول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان ... متصدی امور دفتری ...

امضاء

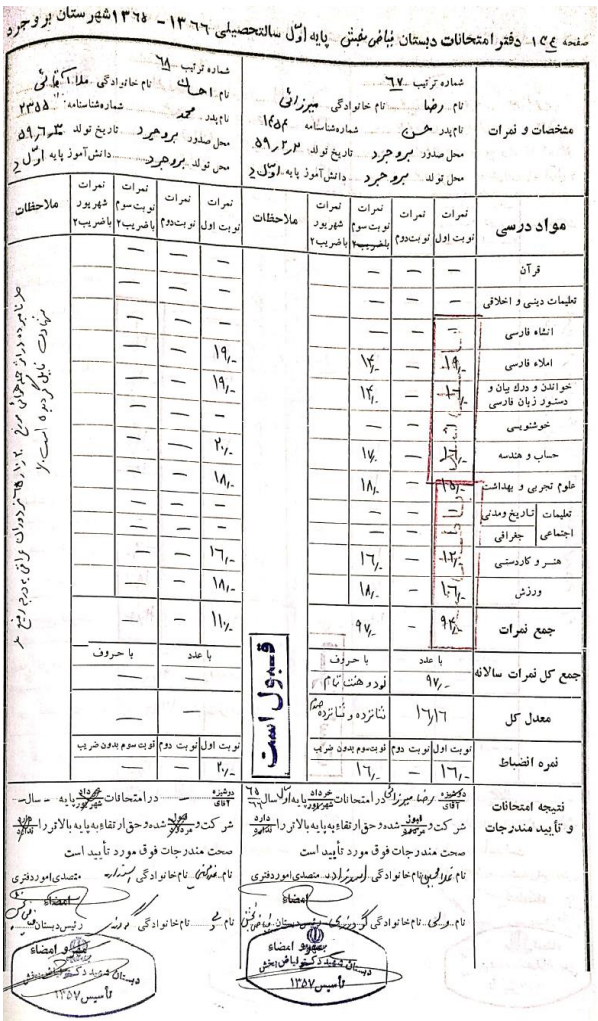
مهر دبستان نیاوش فیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷

آقای محسن روزبهانی در امتحانات خرداد شهریور پایه اوّل سال ۶۶ شرکت و فعول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان عباس روزبهانی متصدی امور دفتری امیر زارعی

امضاء

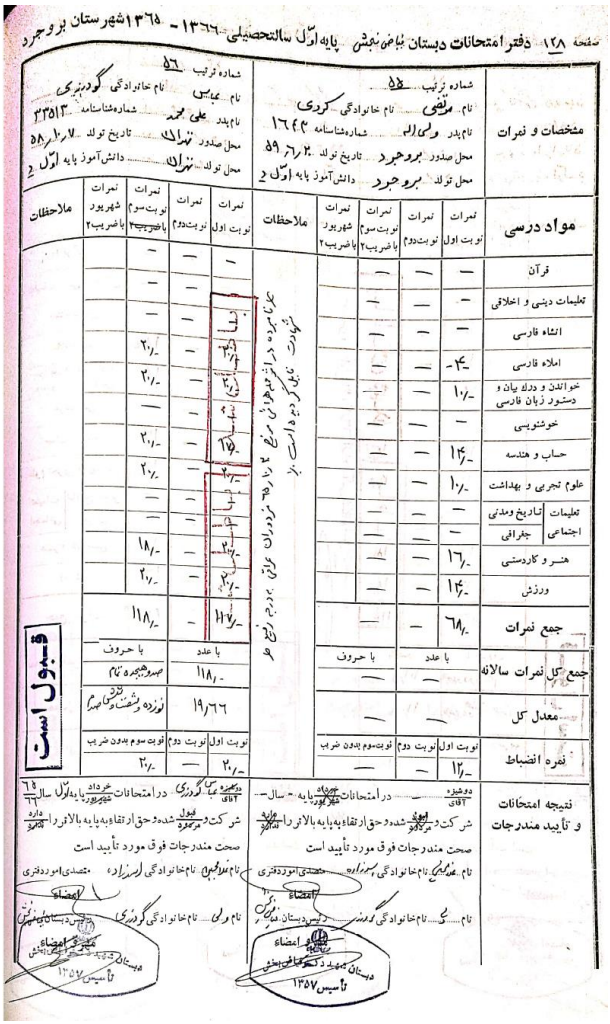
مهر دبستان شهید دکتر فیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۰۲ دفتر امتحانات دبستان نیاز مبش پایه اوّل سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات													
	شماره ترتیب ۶۷						شماره ترتیب ۶۸						
	نام رضا نام خانوادگی میرزائی						نام احمد نام خانوادگی ملا آقائی						
	نام پدر حسن شماره شناسنامه ۱۶۵۴						نام پدر محمد شماره شناسنامه ۲۳۵۵						
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۳/۳						محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۶/۳						
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ۲						محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل ۲						
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	۱۴/-			۱۹/-	—	۱۴/-		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۶/-	—	۱۴/-			۱۹/-	—	۱۴/-		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/-	—	۱۷/-			۲۰/-	—	۱۷/-		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/-	—	۱۸/-			۱۸/-	—	۱۸/-		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/-	—	۱۶/-			۱۶/-	—	۱۶/-		
ورزش	۱۸/-	—	۱۸/-			۱۸/-	—	۱۸/-		
جمع نمرات	۱۱/-	—	۹۷/-		قبول است	۲۰/-	—	۱۶/-		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف			با عدد		با حروف		
	۹۷/-		نود و هفت تمام			—		—		
معدل کل	۱۶/۱۶		شانزده و شانزده صدم			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/-			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	دوشنبه ۲۵ آبان رضا میرزائی در امتحانات خرداد شهریور پایه اوّل سال ۶۵ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مضای امور دفتری —						دوشنبه ۲۵ آبان — در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال — شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مضای امور دفتری —						

تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۲۸ دفتر امتحانات دبستان نیاز مهر پایه اول سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات												
	شماره ترتیب ۵۵ نام مرتضی نام خانوادگی کردی نام پدر ولی‌الله شماره شناسنامه ۱۶۴۴ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۰/۶/۵۹ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اول ۲				شماره ترتیب ۵۶ نام عباس نام خانوادگی گودرزی نام پدر علی محمد شماره شناسنامه ۳۳۵۱۳ محل صدور تهران تاریخ تولد ۷/۱۰/۵۸ محل تولد تهران دانش‌آموز پایه اول ۲					
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—			—	—	—		
املاء فارسی	۴-	—	—			—	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۰/-	—	—			—	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۴/-	—	—			—	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۰/-	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/-	—	—			—	—	—		
ورزش	۱۴/-	—	—			—	—	—		
جمع نمرات	۶۸/-	—	—			—	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۲/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب ۳۰/-		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات دیماه پایه — سال — شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی ... سمت ...					در امتحانات خرداد پایه اول سال ۶۵ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام و نام خانوادگی گودرزی سمت مدیر نام و نام خانوادگی ... سمت ...				

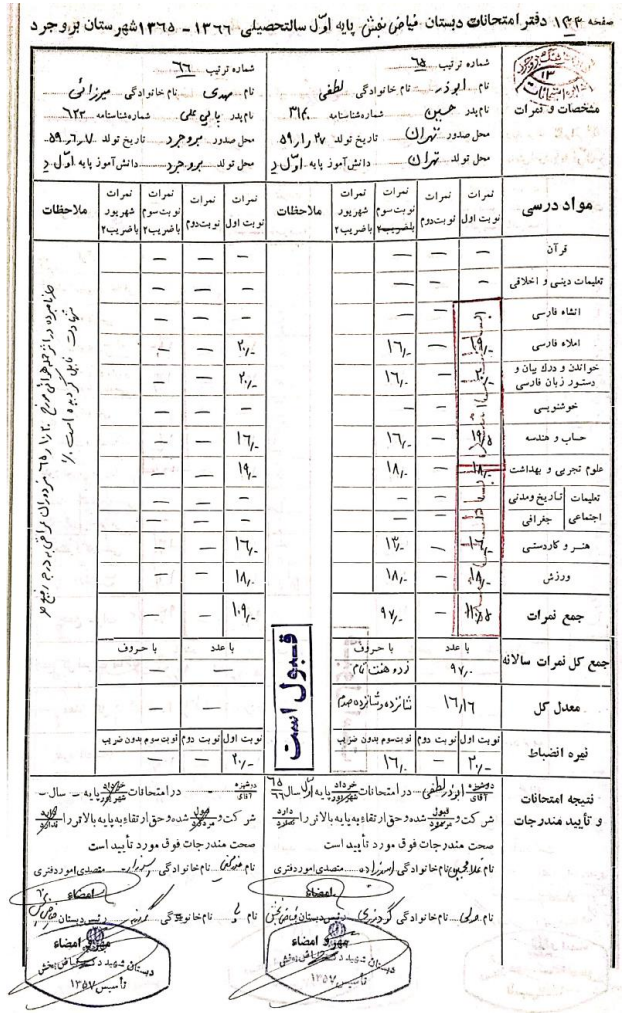
ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲
	—	—	—	
	—	—	—	
	—	—	—	
	—	—	۲۰/-	
	—	—	۳۰/-	
	—	—	—	
	—	—	۳۰/-	
	۲۶/-	—	—	
	۲۰/-	—	۲۰/-	
	—	—	—	
	—	—	—	
	۳۰/-	—	۱۸/-	
	۲۰/-	—	۲۰/-	
	۱۲۷/-	—	۱۱۸/-	
	با عدد ۱۱۸/-		با حروف صدوهیجده تمام	
	نوزده و شصت و شش صدم ۱۹/۶۶			
	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب ۳۰/-	

قبول است

همکاری مرده در آموزش مرتع ۲ ساله دانش‌آموزان عزیز بروجرد رتبه عالی شهرستان بروجرد را کسب نموده است.

دبستان نیاز مهر — تأسیس ۱۳۵۷ — محل امضاء

دبستان شهید زحمتکش بهشتی — تأسیس ۱۳۵۷ — محل امضاء



صفحه ۱۴۴ دفتر امتحانات دبستان فیاض بخش پایه اوّل سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۶۵ نام ابرو ذر نام خانوادگی لطفی نام پدر حسین شماره شناسنامه ۳۱۴ محل صدور تهران تاریخ تولد ۲۷ / ار / ۵۹ محل تولد تهران دانش‌آموز پایه اوّل د	شماره ترتیب ۶۶ نام مهدی نام خانوادگی میرزائی نام پدر یدالله علی شماره شناسنامه ۶۲۳ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۷ / ار / ۵۹ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل د

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—			—	—	—		
انشاء فارسی	۱۹/۰	—	۱۹/۰			—	—	—		
املاء فارسی	۱۹/۰	—	۱۶/۰			۲۰/۰	—	۲۰/۰		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	۱۶/۰			۲۰/۰	—	۲۰/۰		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/۵	—	۱۶/۰			۱۶/۰	—	۱۶/۰		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/۰	—	۱۸/۰			۱۹/۰	—	۱۹/۰		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/۰	—	۱۳/۰			۱۶/۰	—	۱۶/۰		
ورزش	۱۸/۰	—	۱۸/۰			۱۸/۰	—	۱۸/۰		
جمع نمرات	۱۱۶/۵	—	۹۷/۰			۱۰۹/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۹۷/۰		با حروف نود و هفت تمام			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۶/۱۶		نانزده و شانزده صدم			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/۰			نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

ضمیمه دارد / تجدیدی ندارد / مشروط ۱۷/۱۲ خرداد ۶۵ / ۱۷/۱۲ شهریور ۶۵ / ۱۷/۱۲ مشروط ۱۷/۱۲

صفحه ۱۲۵ دفتر امتحانات دبستان نیاوش‌بخش پایه اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات	
شماره ترتیب	۴۹
نام	عباس — نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر	حسن — شماره‌شناسنامه ۷۵۷
محل صدور	بروجرد — تاریخ تولد ۹/۱۷/۰۲ ۵۸
محل تولد	بروجرد — دانش‌آموز پایه اوّل د

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۰۶/۰	—			
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب		
	۱۷/۰	—	—		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۱۳۵۷/۶/۲۰ در امتحانات شهریور ۱۳۵۷/۶/۲۰ پایه — سال —

شرکت‌کننده شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام معلم نام خانوادگی رئیس اداره/مدیر/مدیره/مدیر آموزش

نام — نام خانوادگی رئیس دبستان

امضاء و امضاء

دبستان نیاوش‌بخش

تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۲۸ دفتر امتحانات دبستان نیاوش‌بخش پایه اوّل سالتحصیلی

مشخصات و نمرات	
شماره ترتیب	۵۵
نام	مرتضی — نام خانوادگی کردی
نام پدر	ولی‌الله — شماره‌شناسنامه ۱۶۴۴
محل صدور	بروجرد — تاریخ تولد ۵۹/۶/۲۰
محل تولد	بروجرد — دانش‌آموز پایه اوّل د

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	—	—	—		
انشاء فارسی	—	—	—		
املاء فارسی	۴/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۴/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/۰	—	—		
ورزش	۱۴/۰	—	—		
جمع نمرات	۶۸/۰	—			
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب		
	۱۲/۰	—	—		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۱۳۵۷/۶/۲۰ در امتحانات شهریور ۱۳۵۷/۶/۲۰ پایه — سال —

شرکت‌کننده شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

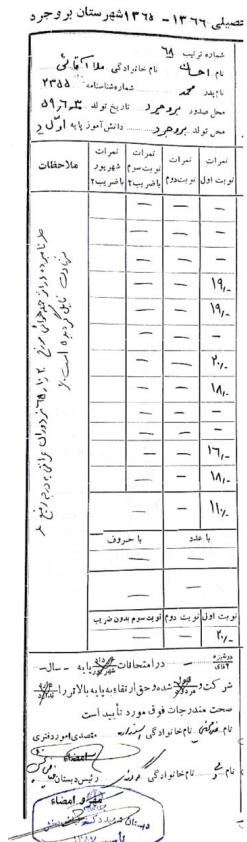
نام معلم نام خانوادگی رئیس اداره/مدیر/مدیره/مدیر آموزش

نام — نام خانوادگی رئیس دبستان

امضاء و امضاء

دبستان نیاوش‌بخش

تأسیس ۱۳۵۷



تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۶۶
نام مهدی نام خانوادگی میرزائی
نام‌پدر یدالله شماره‌شناسنامه ۶۲۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۲/۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل د

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۲۰/-	—	۶		
۲۰/-	—	—		
—	—	—		
۱۶/-	—	—		
۱۹/-	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۶/-	—	—		
۱۸/-	—	—		
۱۰۹/-	—	—		

با عدد	با حروف
—	—
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۲۰/-	—	—

دوشنبه ۶۶/۶/۲۶ در امتحانات شهریور پایه - سال -
شرکت در امتحانات فوق‌العاده شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را ۶۶/۶/۲۶
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... مقصدی امور دفتری
نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان
امضاء
دبستان شبانه‌روزی ... دبیرستان ... تأسیس ۱۳۵۷

تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

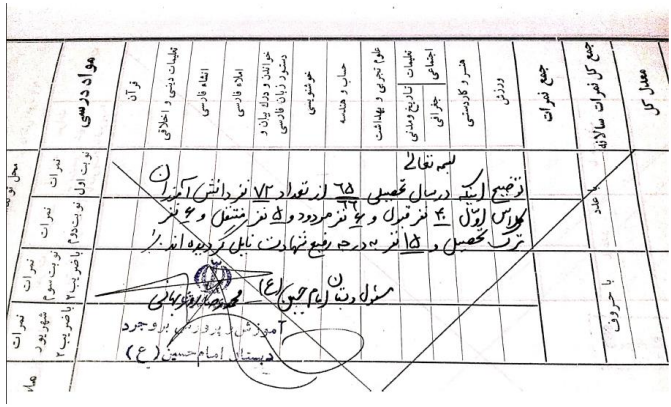
شماره ترتیب ۶۸
نام احمد نام خانوادگی ملا آقائی
نام‌پدر محمد شماره‌شناسنامه ۲۳۵۵
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۹/۳/۱۰
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه اوّل د

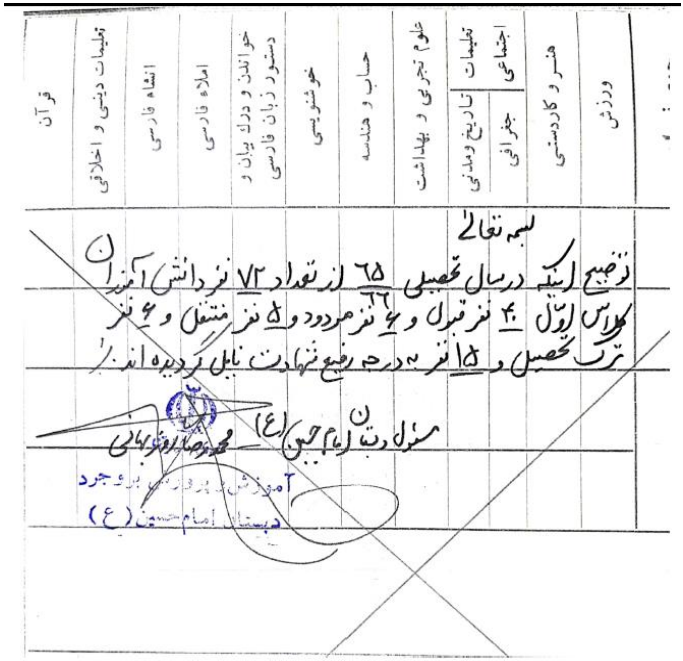
نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۹/-	—	—		
۱۹/-	—	—		
—	—	—		
۲۰/-	—	—		
۱۸/-	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۶/-	—	—		
۱۸/-	—	—		
۱۱/-	—	—		

با عدد	با حروف
—	—
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۲۰/-	—	—

دوشنبه ۶۶/۶/۲۶ در امتحانات شهریور پایه - سال -
شرکت در امتحانات فوق‌العاده شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را ۶۶/۶/۲۶
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... مقصدی امور دفتری
نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان
امضاء
دبستان شبانه‌روزی ... دبیرستان ... تأسیس ۱۳۵۷





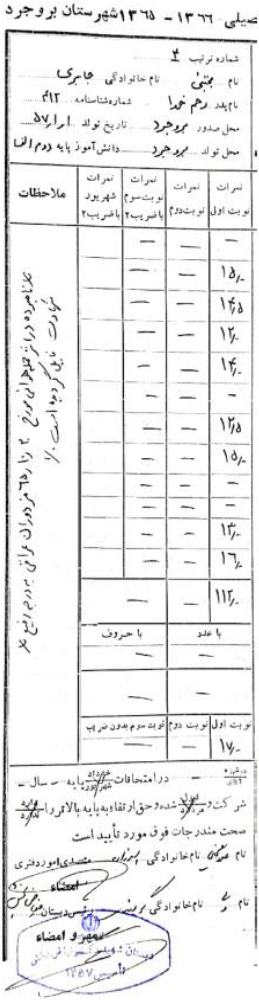
ورزش	هنر و کاردستی	تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی / جغرافی	علوم تجربی و بهداشت	حساب و هندسه	خوشنویسی	خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	املاء فارسی	انشاء فارسی	تعلیمات دینی و اخلاقی	قرآن

بسمه تعالی

توضیح اینکه در سال تحصیلی ۶۵ از تعداد ۷۲ نفر دانش آموزان کلاس اول ۴۰ نفر قبول و ۶ نفر مردود و ۵ نفر منتقل و ۶ نفر ترک تحصیل و ۱۵ نفر به درجه رفیع شهادت نایل گردیده اند.

مسئول دبستان امام حسین (ع) محمدرضا [illegible]

آموزش و پرورش برازجان
دبستان امام حسین (ع)



تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۴
نام مجتبی نام خانوادگی جابری
نام پدر رحم خودا شماره شناسنامه ۴۱۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۷/...
محل تولد بروجرد دانش آموز پایه دوم ابتدائی

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۵/۰	—	—		
۱۴/۵	—	—		
۱۲/۰	—	—		
۱۴/۰	—	—		
—	—	—		
۱۲/۵	—	—		
۱۵/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۳/۰	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۱۲/۰	—	—		

با عدد	با حروف
—	
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰	—	—

درشهریور ۱۳۶۷ در امتحانات خردادماه ۱۳۶۷ پایه — سال —
شرکت در مهرماه ۱۳۶۷ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را مهرماه ۱۳۶۷ دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام مجتبی نام خانوادگی پسرایه سمت مدیر امور دفتری
امضاء
نام ... نام خانوادگی گرین رئیس دبستان
مهر و امضاء

تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

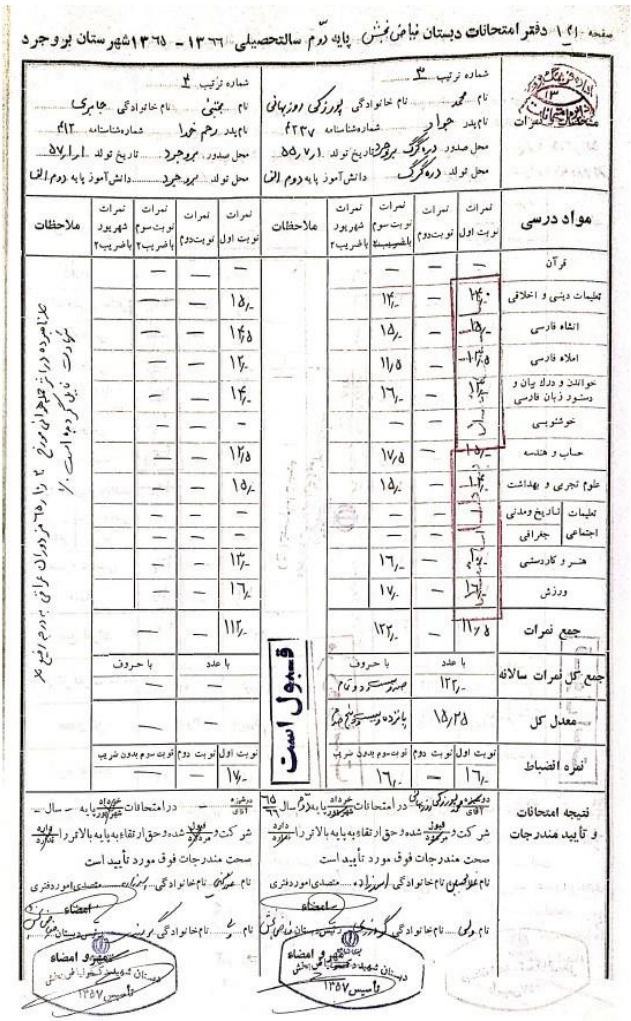
شماره ترتیب ۵
نام جواد نام خانوادگی دارابی
نام پدر حیدر شماره شناسنامه ۸۱۶۴
محل صدور تهران تاریخ تولد ۱۳۵۶/۰۳/۰۸
محل تولد تهران دانش آموز پایه دوم ابتدائی

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
—	—	—		
۱۵/۵	—	—		
۱۸/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۲/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۳۱/۵	—	—		

با عدد	با حروف
—	
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۹/۰	—	—

درشهریور ۱۳۶۷ در امتحانات خردادماه ۱۳۶۷ پایه — سال —
شرکت در مهرماه ۱۳۶۷ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را مهرماه ۱۳۶۷ دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام ... نام خانوادگی پسرایه سمت مدیر امور دفتری
امضاء
نام ... نام خانوادگی گرین رئیس دبستان
مهر و امضاء



صفحه ۱۴۱ دفتر امتحانات دبستان نیمانی نبش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۳
نام محمد نام خانوادگی پورزکی روزبهانی
نام پدر جواد شماره شناسنامه ۴۲۳۷
محل صدور دره‌گرگ بروجرد تاریخ تولد ۵۵/۷/۱
محل تولد دره‌گرگ دانش‌آموز پایه دوم الف

شماره ترتیب ۴
نام مجتبی نام خانوادگی جابری
نام پدر رحم خدا شماره شناسنامه ۴۱۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۱/۱
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضمیمه	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۴/۰	—	۱۴/۰			۱۵/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۵/۰	—	۱۵/۰			۱۴/۵	—	—		
املاء فارسی	۱۲/۵	—	۱۱/۵			۱۲/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۳/۰	—	۱۶/۰			۱۴/۰	—	—		
خوشنویسی	۱۵/۰	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/۰	—	۱۷/۵			۱۲/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/۰	—	۱۵/۰			۱۵/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۹/۰	—	۱۶/۰			۱۳/۰	—	—		
ورزش	۱۷/۰	—	۱۷/۰			۱۶/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۱۷/۵	—	۱۲۲/۰			۱۱۲/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۲۲/۰		با حروف صد و بیست و دو			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۵/۲۵		پانزده بیست و پنج صدم			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/۰			نوبت اول ۱۷/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

علامه در اثر تصادف در روز ۲ دی ۶۵ موردان ترافیک بوده و منع حرکت شدید دارد

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دبستان شهید دکتر علی نجاتی — در امتحانات شهریور پایه دوم سال ۶۵ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ولی نام خانوادگی — نام و نام خانوادگی مدیر

دبستان شهید دکتر علی نجاتی تأسیس ۱۳۵۷

دبستان شهید دکتر علی نجاتی — در امتحانات شهریور پایه — سال — شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ولی نام خانوادگی — نام و نام خانوادگی مدیر

دبستان شهید دکتر علی نجاتی تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۴۸ دفتر امتحانات دبستان ناصرخسرو پایه دوم سالتحصیلی

مشخصات و نمرات					
	شماره ترتیب ۱۷				
	نام محمد نام خانوادگی گردنری				
	نام پدر عباسعلی شماره شناسنامه ۵۹				
	محل صدور بیرجند تاریخ تولد ۲ / ۱ / ۵۸				
	محل تولد بیرجند دانش‌آموز پایه دوم الف				
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۶/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۵/۵	—	/		
املاء فارسی	۳/۰	—	/		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۷/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۲/۰	—	—		
ورزش	۱۷/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۳۲/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
	—		—		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات شهریور پایه ـ سال ـ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا است. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان ناظر و امضاء. تاریخ ۱۳۵۷				

صفحه ۱۴۹ دفتر امتحانات دبستان ناصرخسرو پایه دوم سالتحصیلی

مشخصات و نمرات					
	شماره ترتیب ۱۹				
	نام احمد نام خانوادگی گردنری				
	نام پدر رضا شماره شناسنامه ۱۴۰۸				
	محل صدور بیرجند تاریخ تولد ۱ / ۱۰ / ۵۷				
	محل تولد بیرجند دانش‌آموز پایه دوم الف				
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۲/۰	—	—		
املاء فارسی	۲/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/۰	—	—		
ورزش	۲/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۵۳/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
	—		—		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات شهریور پایه ـ سال ـ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا است. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان ناظر و امضاء. تاریخ ۱۳۵۷				

صیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۲۷
نام محمود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر علی‌صفر شماره شناسنامه ۴۴۵
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۰/۵/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ا ن

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۸/۵	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۵/۰	—	—		
—	—	—		
۱۴/۰	—	—		
۱۶/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۴/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۲۶/۵	—	—		

با عدد — با حروف —

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۸/۰	—	—

دریف ۲۰ آبان — در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در امتحانات خرداد شهریور پایه ۲ سال ۶۵-۶۶ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس امور اداری
نام و نام خانوادگی مدیر
امضاء و مهر دبستان
دبستان شبانه‌روزی دخترانه
تأسیس ۱۳۵۷

صیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۱شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۲۸
نام مریم نام خانوادگی معظمی گودرزی
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۱۲۹۶
محل صدور کهدان بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۱
محل تولد کهدان دانش‌آموز پایه دوم ا ن

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۵/۵	—	—		
۱۷/۵	—	—		
۱۷/۰	—	—		
—	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۴/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۳۲/۰	—	—		

با عدد — با حروف —

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۲/۰	—	—

دریف ۲۰ آبان — در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در امتحانات خرداد شهریور پایه ۲ سال ۶۵-۶۶ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس امور اداری
نام و نام خانوادگی مدیر
امضاء و مهر دبستان
دبستان شبانه‌روزی دخترانه
تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۵۵ دفتر امتحانات دبستان نام‌آوران پایه دوم سال تحصیلی

مشخصات و نمرات

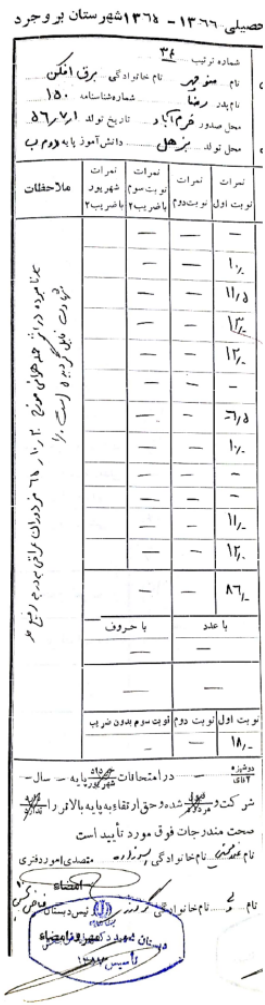
شماره ترتیب ۳۱
نام حسن نام خانوادگی دلاوری گودرزی
نام پدر نظام‌علی شماره شناسنامه ۷۶۶۱
محل صدور [illegible] تاریخ تولد ۱۰/۶/۵۷
محل تولد کنگان دانش‌آموز پایه دوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۴/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۶/-	—	—		
املاء فارسی	۱۴/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۳/-	—	—		
خوشنویسی	-	—	—		
حساب و هندسه	۱۳/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	-	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/-	—	—		
ورزش	۱۶/-	—	—		
جمع نمرات	۱۱۲/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—				
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه/آقای — در امتحانات شهریور/مرداد پایه — سال — شرکت و موفق/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام ممیز نام خانوادگی [illegible] سمت مدیر امضاء
نام — نام خانوادگی — سمت — امضاء

دبستان شهید [illegible] تأسیس ۱۳۵۷



حصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۳۶
نام منوچهر نام خانوادگی برق امکن
نام پدر رضا شماره شناسنامه ۱۵۰
محل صدور خرم‌آباد تاریخ تولد ۱/۷/۵۶
محل تولد بزهل دانش‌آموز پایه دوم ب

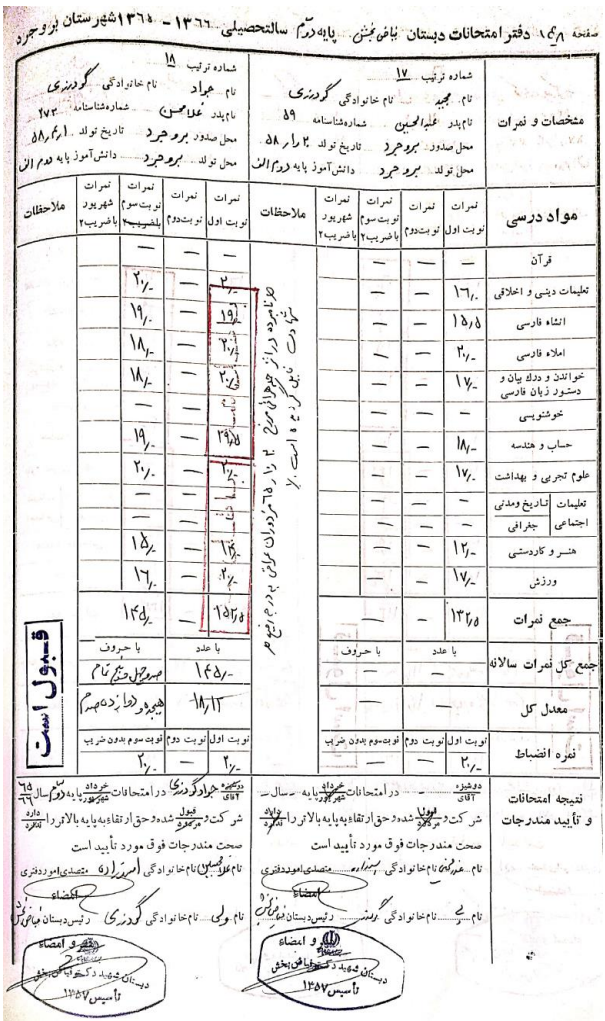
	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
	—	—	—		
	۱۰/-	—	—		
	۱۱/۵	—	—		
	۱۲/-	—	—		
	۱۲/-	—	—		
	-	—	—		
	۶۱/۵	—	—		
	۱۰/-	—	—		
	-	—	—		
	-	—	—		
	۱۱/-	—	—		
	۱۲/-	—	—		
	۸۶/-	—	—		

با عدد — با حروف —

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۸/-	—	—

دوشیزه/آقای — در امتحانات شهریور/مرداد پایه — سال — شرکت و موفق/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام ممیز نام خانوادگی [illegible] سمت مدیر امضاء
نام — نام خانوادگی — سمت — امضاء

دبستان شهید [illegible] تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۸ دفتر امتحانات دبستان نیاوش بخش پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات												
	شماره ترتیب ۱۷					شماره ترتیب ۱۸						
	نام مجید نام خانوادگی گودرزی					نام جواد نام خانوادگی گودرزی						
	نام پدر غلامحسین شماره شناسنامه ۵۹					نام پدر علی محسن شماره شناسنامه ۷۷۳						
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲ر ار ۵۸					محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱ر۴ر۵۸						
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم الف					محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم الف						
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۶/۰	—	—			۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۵/۵	—	—			۱۹/۰	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۷/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۰	—	—			۱۹/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۲/۰	—	—			۱۶/۰	—	—		
ورزش	۱۷/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۳۲/۵	—	—			۱۴۵/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد ۱۴۵/۰	با حروف صدوچهل وپنج تمام			
معدل کل	—					۱۸/۱۲	هیجده دوازده صدم			
نمره انضباط	نوبت اول ۲/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب			نوبت اول ۲/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

در امتحانات شهریور پایه دوم سال ۶۶ شرکت و موفق قبول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام غلامحسین نام خانوادگی امیرزاده متصدی امور دفتری

نام ولی نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان

محل مهر و امضاء دبستان شهید دکتر چمران بخش تأسیس ۱۳۵۷

در امتحانات شهریور پایه دوم سال ۶۶ شرکت و موفق قبول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

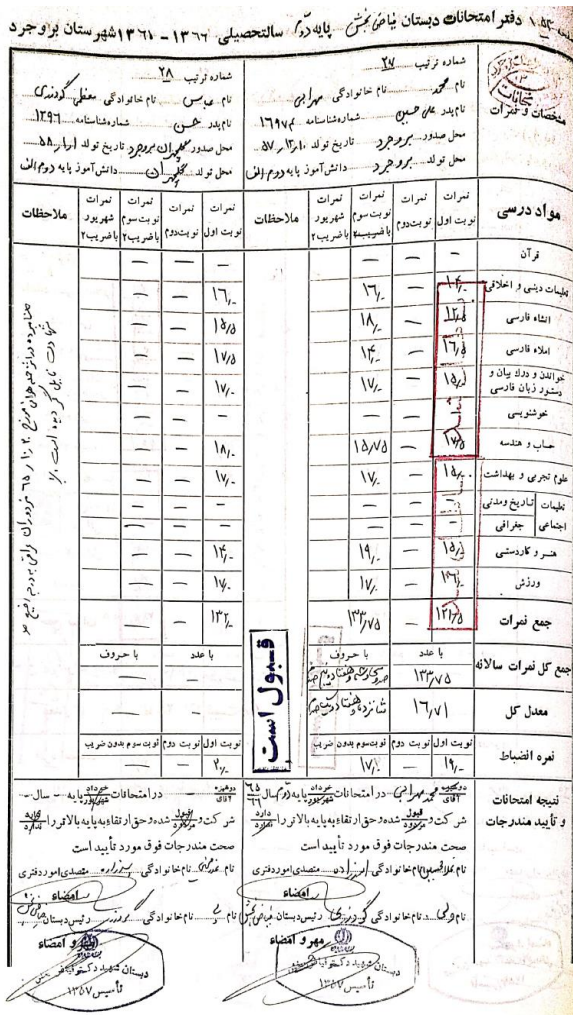
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام نام خانوادگی متصدی امور دفتری

نام خانوادگی رئیس دبستان

محل مهر و امضاء دبستان شهید دکتر چمران بخش تأسیس ۱۳۵۷

تذکر: نمره درس قرآن چون مبنای ۲ دارد ۲ برابر نمره ثبت گردیده است



دفتر امتحانات دبستان نیاوران بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۱ شهرستان براوجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۲۷
نام محمد نام خانوادگی مهرابی
نام پدر علی حسین شماره شناسنامه ۱۶۹۷
محل صدور برود جرد تاریخ تولد ۱۲/۱۰/۵۷
محل تولد برود جرد دانش‌آموز پایه دوم الف

شماره ترتیب ۲۸
نام عباس نام خانوادگی معظمی گودرزی
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۱۲۹۶
محل صدور تهران تاریخ تولد ۱۳۵۸
محل تولد تهران دانش‌آموز پایه دوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۴	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم با ضریب ۲	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۴/-	—	۱۶/-			—	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/-	—	۱۸/-			۱۶/-	—	—		
املاء فارسی	۱۶/۵	—	۱۴/-			۱۵/۵	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۵/۵	—	۱۷/-			۱۷/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/۵	—	۱۵/۷۵			۱۸/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۵/-	—	۱۷/-			۱۷/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	۱۹/-			۱۴/-	—	—		
ورزش	۱۹/-	—	۱۷/-			۱۷/-	—	—		
جمع نمرات	۱۲۱/۵	—	۱۳۳/۷۵			۱۳۲/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۳۳/۷۵		با حروف صد و سی و سه و هفتاد و پنج صدم			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۶/۷۱		شانزده و هفتاد و یک صدم							
نمره انضباط	نوبت اول ۱۹/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۷/-			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

صادره و دارندهٔ همین شناسنامه از ۲۰ / ۱۰ / ۶۵ مردمان اولین بردجرد اشتباه شد

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دکتر مهرابی ۱۳۶۶ در امتحانات شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

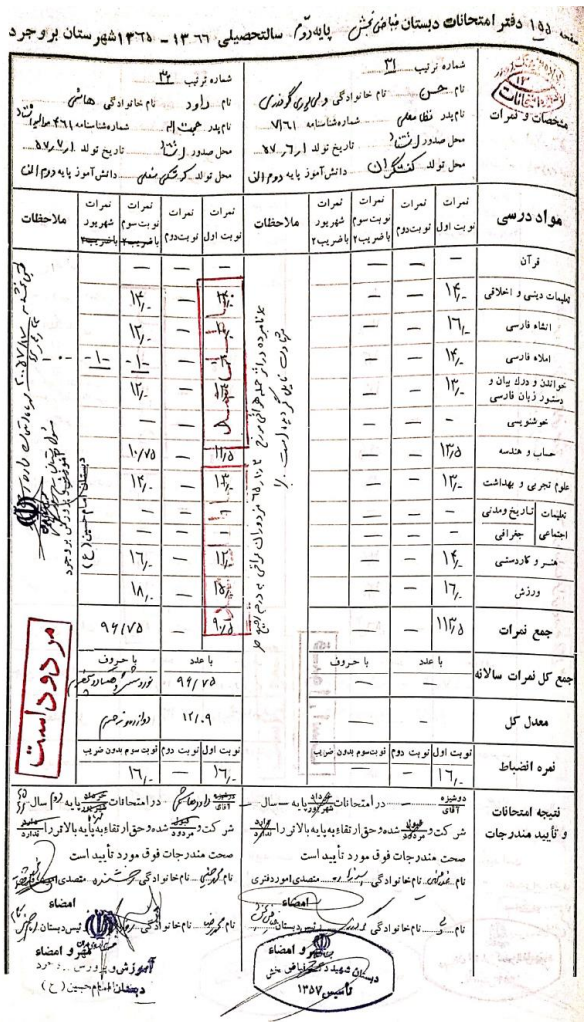
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان ... مهر و امضاء

در امتحانات شهریور پایه ... سال ... شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان ... مهر و امضاء

دبستان شهید دکتر ... تأسیس ۱۳۶۷



صفحه ۱۹۵ دفتر امتحانات دبستان غیاثی کش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان برو جرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۳۱
نام حسن نام خانوادگی دلاوری گودرزی
نام پدر نظامعلی شماره شناسنامه ۷۶۱
محل صدور لنش تاریخ تولد ۱۳۶۰/۱/۱
محل تولد کشتگران دانش‌آموز پایه دوم الف

شماره ترتیب ۳۲
نام داود نام خانوادگی هاشمی
نام پدر حبیب شماره شناسنامه ۴۶۱
محل صدور لنش تاریخ تولد ۱۳۶۰/۷/۱۰
محل تولد کوشکی صفی دانش‌آموز پایه دوم الف

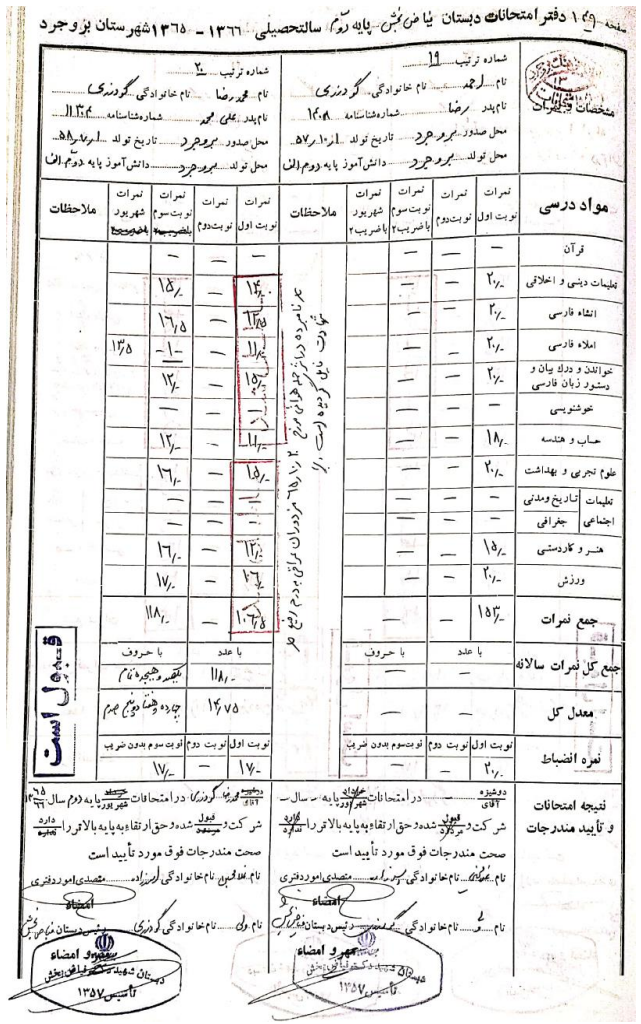
مواد درسی	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم با ضریب ۲	شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم با ضریب ۲	شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۴/-	—	—			۱۳/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۶/-	—	—			۱۴/-	—	—		
املاء فارسی	۱۴/-	—	—			۱۲/-	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۳/-	—	—			۱۳/-	—	—		
خوشنویسی	-	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۳/۵	—	—			۱۱/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/-	—	—			۱۳/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	-	—	—			-	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	-	—	—			-	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/-	—	—			۱۲/-	—	—		
ورزش	۱۶/-	—	—			۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۱۲/۵	—	—			۹۶/۷۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد ۹۶/۷۵	با حروف نودوشش و هفتاد و پنج صدم			
معدل کل	-	—				۱۲/۰۹	دوازده و نه صدم			
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۶/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/-		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

در امتحانات دوره ابتدائی مورخ ۶۶/۶/۲۰ پایه ۲ سال شرکت و مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... نام ... منصدی امور دفتری
امضاء
دبستان ...
مهر و امضاء
دبستان شهید دکتر فرافی خش
تأسیس ۱۳۵۷

در امتحانات دوره ابتدائی مورخ ۶۶/۶/۲۰ پایه ۲ سال شرکت و مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... نام ... منصدی امور دفتری
امضاء
دبستان ...
مهر و امضاء
آموزش و پرورش ... مرد
دبستان امام حسین (ع)

مردود است



صفحه ۱۰۹ دفتر امتحانات دبستان یاس بنفش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بزوجرد

| | | |

صفحه ۱۴۳ دفتر امتحانات دبستان نامزد بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۷
نام مهدی نام خانوادگی حسینی
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۱۰۶۹۶
محل صدور برو جرد تاریخ تولد ۱۷ ر ۶ ر ۵۸
محل تولد برو جرد دانش‌آموز پایه دوم الف

شماره ترتیب ۸
نام جواد نام خانوادگی رابابی
نام پدر حیدر شماره شناسنامه ۸۱۰۶۴
محل صدور تهران تاریخ تولد ۲۴ ر ۶ ر ۵۸
محل تولد تهران دانش‌آموز پایه دوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۳	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۷/۰	—	۱۷/۰			—	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/۰	—	۱۶/۵			۱۷/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۸/۰	—	۱۴/۵			۱۶/۰	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۷/۰	—	۱۸/۰			۱۷/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۶/۰	—	۱۵/۵			۱۵/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/۰	—	۱۷/۰			۱۷/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/۰	—	۱۷/۰			۱۳/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	۱۷/۰			۱۷/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۳۲/۵	—	۱۳۲/۵			۱۳۱/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۳۲/۵	با حروف صدوسی و دو و نیم				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	۱۶/۵۶	شانزده و شصت و شش صدم				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۸/۰			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۲۰ آذر ماه مهدی حسینی در امتحانات خرداد ماه پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت نمود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

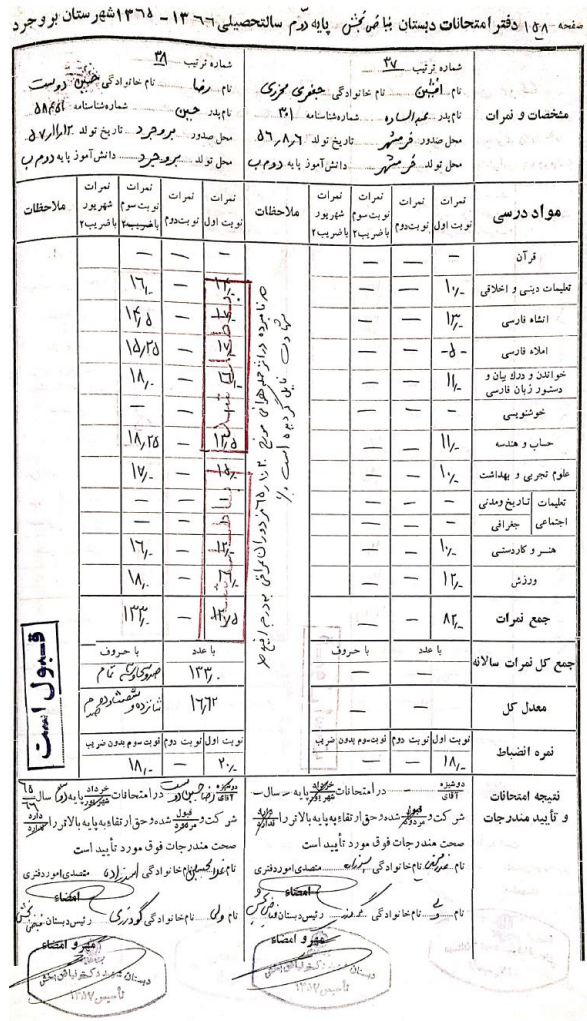
نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دوشنبه ۲۰ آذر ماه ... در امتحانات خرداد ماه پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت نمود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

ملاحظات: نامبرده در اثر حضور نامنظم در کلاس و غیبت‌های متعدد موفق به گذراندن دوره نشده است ./.



صفحه ۱۵۸ دفتر امتحانات دبستان بنا محسن پایه دوم سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۳۷
نام امین نام خانوادگی جعفری محمدی
نام پدر محمد اسماعیل شماره شناسنامه ۲۰۱
محل صدور خرمشهر تاریخ تولد ۵۶/۸/۶
محل تولد خرمشهر دانش‌آموز پایه دوم ب

شماره ترتیب ۳۸
نام رضا نام خانوادگی حسین دوست
نام پدر حسین شماره شناسنامه ۵۸۴۶۱
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۱۲/۱۲
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۰/-	—	—			۱۲/-	—	۱۶/-		
انشاء فارسی	۱۳/-	—	—			۱۴/-	—	۱۴/۵		
املاء فارسی	۵/-	—	—			۱۷/-	—	۱۵/۲۵		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/-	—	—			۱۵/-	—	۱۸/-		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۱/-	—	—			۱۴/۵	—	۱۸/۲۵		
علوم تجربی و بهداشت	۱۰/-	—	—			۱۳/-	—	۱۷/-		
تعلیمات تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۰/-	—	—			۱۲/-	—	۱۶/-		
ورزش	۱۲/-	—	—			۱۴/-	—	۱۸/-		
جمع نمرات	۸۲/-	—	—			۱۲۵/۵	—	۱۳۳/-		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد ۱۳۳/-		با حروف صدوسی‌وسه تمام		
معدل کل	—		—			۱۶/۶۲		شانزده و شصت‌ودو صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۸/-		

صورتجلسه در اثر حضور نامنظم مبلغ ۱۰ تا ۱۵ نمره کسر شده است ۱۰/

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۶۶/۶/۲۰ در امتحانات شهریور پایه ۲ سال ۶۵-۶۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دوشنبه ۶۶/۶/۲۰ در امتحانات شهریور پایه ۲ سال ۶۵-۶۶ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

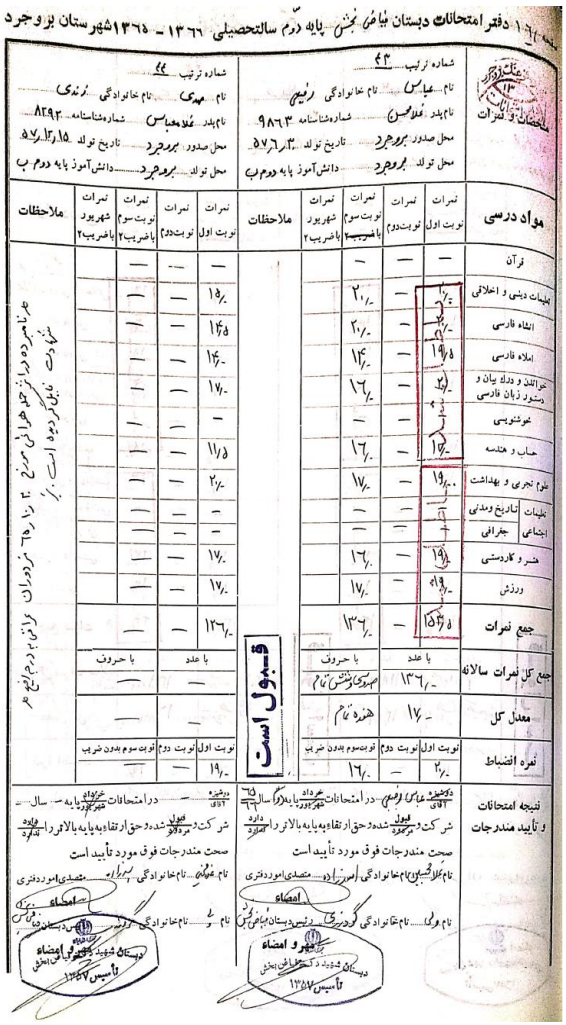
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

نام خانوادگی ... رئیس دبستان

حضور و امضاء

حضور و امضاء



دفتر امتحانات دبستان نیاز بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۴۳
نام عباس نام خانوادگی رفیعی
نام پدر محمدحسن شماره شناسنامه ۹۸۶۳
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۶/۳
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

شماره ترتیب ۴۴
نام مهدی نام خانوادگی نوندی
نام پدر محمدعباس شماره شناسنامه ۸۲۹۳
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۱۲/۱۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۳	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم با ضریب ۲	نمرات نوبت سوم با ضریب ۳	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۹	—	۲۰/۰			۱۵	—	۲۰/۰		
انشاء فارسی	۱۹	—	۲۰/۰			۱۴	—	۱۴/۰		
املاء فارسی	۱۹/۵	—	۱۴/۰			۱۴	—	۱۶/۰		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۹	—	۱۶/۰			۱۴	—	۱۷/۰		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۹	—	۱۶/۰			۱۴	—	۱۱/۵		
علوم تجربی و بهداشت	۱۹/۰۰	—	۱۷/۰			۱۹	—	۲/۰		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۹	—	۱۶/۰			۱۹	—	۱۷/۰		
ورزش	۱۹/۰	—	۱۷/۰			۱۹	—	۱۷/۰		
جمع نمرات	۱۵۳/۵	—	۱۳۶/۰			۱۴۹	—	۱۲۶/۰		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۳۶/۰		با حروف صدوسی و شش تمام			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۷/۰		هفده تمام			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/۰			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

عدم شرکت در امتحانات به علت بیماری مسری و ارائه گواهی پزشک معتمد

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۶۵/۶/۱۰ آقای عباس رفیعی در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان ابتدائی پسرانه نیاز بخش — مصدی امور دفتری

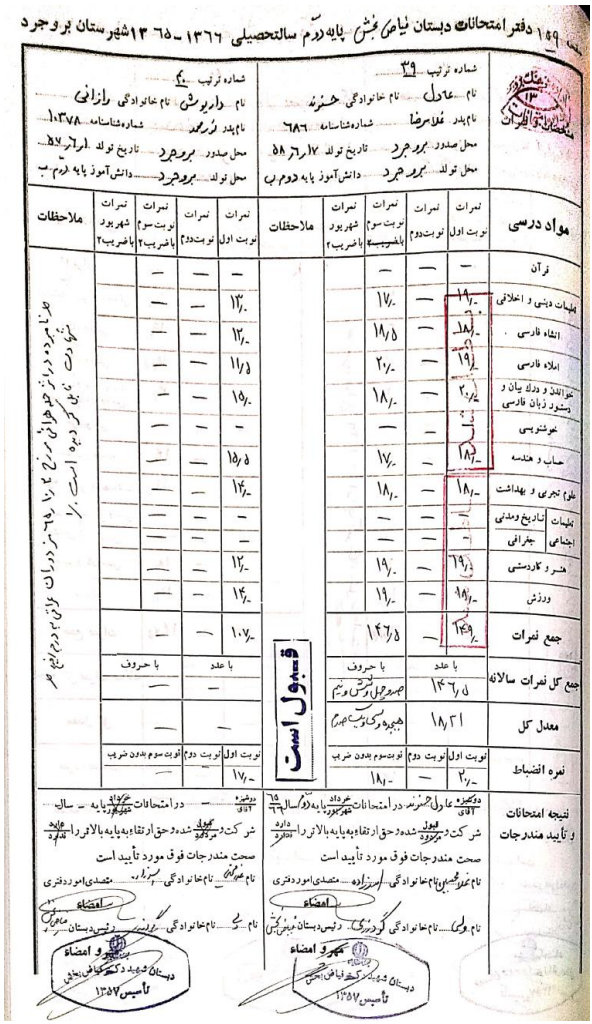
دبستان شهید دکتر علی نیاز بخش تأسیس ۱۳۵۶

دوشنبه ۶۵/۶/۱۰ آقای مهدی نوندی در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمد نام خانوادگی پسرآرا مصدی امور دفتری

دبستان شهید دکتر علی نیاز بخش تأسیس ۱۳۵۶



دفتر امتحانات دبستان نیاوش پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ـ۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۳۹
نام عادل نام خانوادگی حسرتی
نام پدر غلامرضا شماره شناسنامه ۶۸۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۷/۶/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

شماره ترتیب ۴۰
نام داریوش نام خانوادگی رازانی
نام پدر فرهاد شماره شناسنامه ۱۰۳۷۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳/۱۰/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۸/۰	—	۱۷/۰			۱۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/۵	—	۱۸/۵			۱۲/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۹/۰	—	۲۰/۰			۱۱/۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	۱۸/۰			۱۵/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۰	—	۱۷/۰			۱۵/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/۰	—	۱۸/۰			۱۴/۰	—	—		
تعلیمات تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۹/۵	—	۱۹/۰			۱۲/۰	—	—		
ورزش	۱۸/۰	—	۱۹/۰			۱۴/۰	—	—		
جمع نمرات	۲۰۹/۵	—	۱۴۶/۵			۱۰۷/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۴۶/۵		با حروف صد و چهل و شش و نیم			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۸/۲۱		هیجده و یک بیست صحیح			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب ۱۸/۰			نوبت اول ۱۷/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

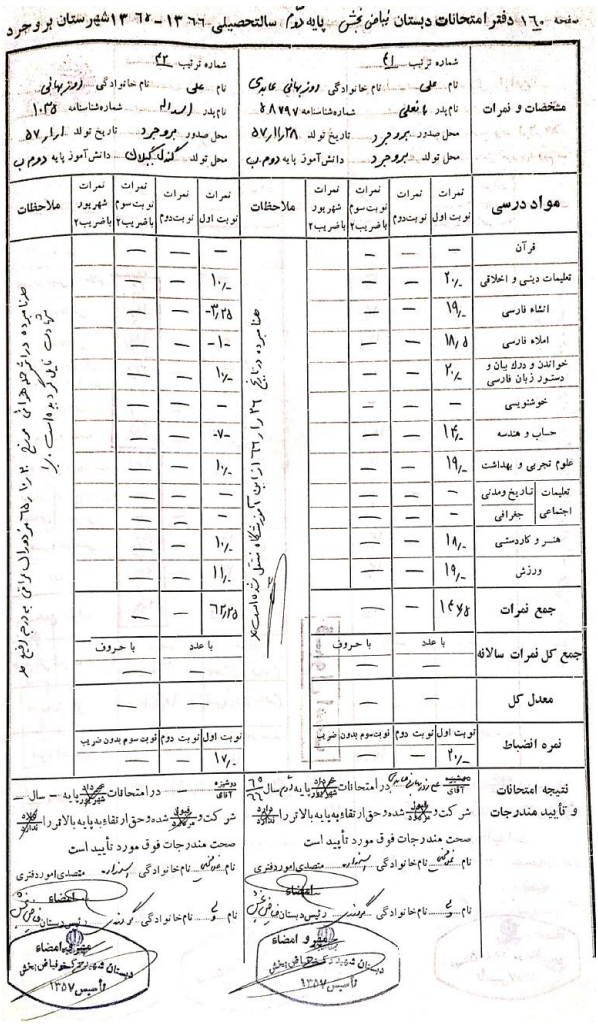
دوشنبه ۵۷/۶/۲۰ عادل حسرتی در امتحانات شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و با معدل ۱۸/۲۱ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام محمدحسین نام خانوادگی اسرزاده متصدی امور دفتری
امضاء
نام ولی نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان نیاوش

در امتحانات شهریور پایه ـ سال ـ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام نام خانوادگی متصدی امور دفتری
امضاء
نام نام خانوادگی رئیس دبستان

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر خیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر خیاض بخش تأسیس ۱۳۵۷

صدا نمره و در آخر جهارمی مرخ ۲ را با ۲۶ تردران کلاس دوم ابتدا هر شهریور ۵۷ نیز کرده است ۱۸/۰



صفحه ۱۶۰ دفتر امتحانات دبستان نیمه‌نوبتی پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶-۱۳۶۷ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۱۷	شماره ترتیب ۴۲
	نام علی نام خانوادگی دوزدبانی عابدی	نام علی نام خانوادگی دوزدبانی
	نام پدر یعقوب شماره شناسنامه ۸۷۹۷	نام پدر اسدالله شماره شناسنامه ۱۰۳۵
	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۸/۱۱/۵۷	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱/۱/۵۷
	محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب	محل تولد گزنه گیلان دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	—			۱۰/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۹/۰	—	—			-۳/۲۵	—	—		
املاء فارسی	۱۸/۵	—	—			-۱۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۴/۰	—	—			-۷۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۹/۰	—	—			۱۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/۰	—	—			۱۰/۰	—	—		
ورزش	۱۹/۰	—	—			۱۱/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۴۷/۵	—	—			۶۲/۲۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—	—				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۷/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

صحنا سیرده در تاریخ ۲۶/۱۲/۶۶ از ناحیه ۲ مرکز شهرستان منتقل شده است مهر

صحنا سیرده در تاریخ ۲۶/۱۲/۶۶ از ناحیه ۲ مرکز شهرستان منتقل شده است مهر

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دفتره آقای — در امتحانات شهریور سال ۶۶ پایه دوم سال تحصیلی ۶۷ شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — متصدی امور دفتری

امضاء

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — رئیس دبستان

مهر و امضاء دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷

دفتره آقای — در امتحانات شهریور سال — پایه — شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

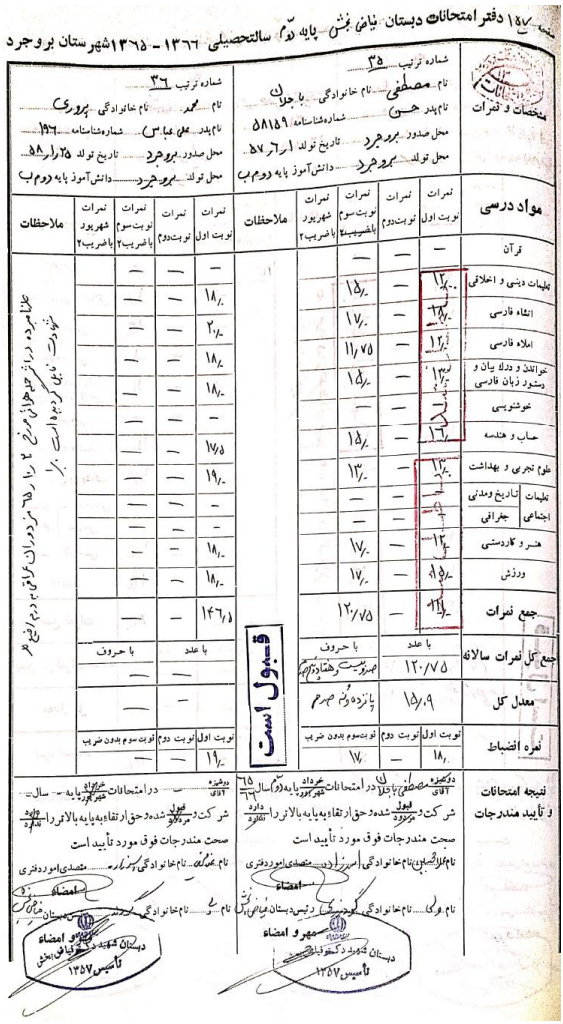
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — متصدی امور دفتری

امضاء

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — رئیس دبستان

مهر و امضاء دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷



۱۵۷ دفتر امتحانات دبستان نیاز بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مختصات و نمرات

شماره ترتیب ۳۵
نام مصطفی نام خانوادگی باجلان
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۵۸۱۵۹
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱/۶/۵۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

شماره ترتیب ۳۶
نام محمد نام خانوادگی پروری
نام پدر علی عباس شماره شناسنامه ۱۵۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۵/۱۰/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۳/۰	—	۱۵/۰		
انشاء فارسی	۱۳/۰	—	۱۷/۰		
املاء فارسی	۱۲/۰	—	۱۱/۷۵		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۳/۰	—	۱۵/۰		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۶/۰	—	۱۵/۰		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/۰	—	۱۳/۰		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۳/۰	—	۱۷/۰		
ورزش	۱۸/۰	—	۱۷/۰		
جمع نمرات	۱۴۶/۵	—	۱۲۰/۷۵		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۲۰/۷۵		با حروف صد و بیست و هفتاد و پنج صدم		
معدل کل	۱۶/۰۹		پانزده و نود صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۷/۰		

قبول است

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
	—	—	—		
	۱۸/۰	—	—		
	۲۰/۰	—	—		
	۱۸/۰	—	—		
	۱۸/۰	—	—		
	—	—	—		
	۱۷/۵	—	—		
	۱۹/۰	—	—		
	—	—	—		
	—	—	—		
	۱۸/۰	—	—		
	۱۸/۰	—	—		
	۱۴۶/۵	—	—		
	با عدد		با حروف		
	—		—		
	—		—		
	نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

ملاحظات: غیبت‌های مجاز و غیرمجاز دانش‌آموز در طول سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵ به شرح زیر است: غیبت مجاز ۲ روز، غیبت غیرمجاز ۵ روز. انضباط دانش‌آموز نیز در حد متوسط ارزیابی شده است.

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دفتره آقای مصطفی باجلان در امتحانات خرداد پایه دوم سال ۶۵ شهریور ۶۶ شرکت و پس از نوبه شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: عباس پارسا

امضاء

مهر و امضاء
دبستان شبانه‌روزی نیاز بخش
تأسیس ۱۳۵۷

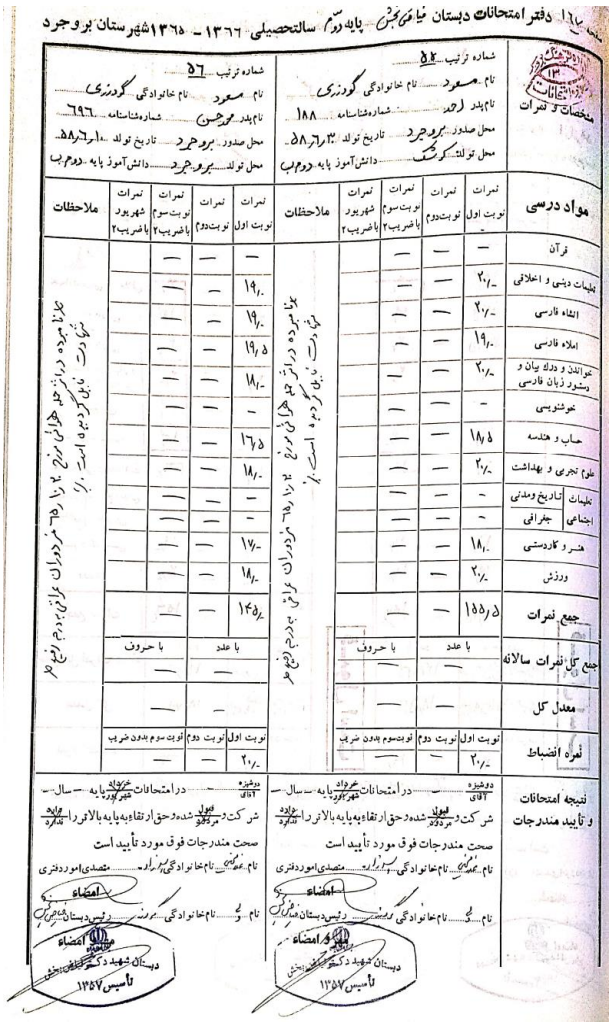
دفتره آقای محمد پروری در امتحانات خرداد پایه دوم سال ۶۵ شهریور ۶۶ شرکت و پس از نوبه شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: عباس پارسا

امضاء

مهر و امضاء
دبستان شبانه‌روزی نیاز بخش
تأسیس ۱۳۵۷



شماره ۱۱۶ دفتر امتحانات دبستان نیلوفر پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۵۲
نام مسعود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر احمد شماره شناسنامه ۱۸۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۳
محل تولد کوشک دانش‌آموز پایه دوم (ب)

شماره ترتیب ۵۶
نام مسعود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر محمدحسن شماره شناسنامه ۶۹۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۱۰
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/-	—	—			۱۹/۰	—	—		
انشاء فارسی	۲۰/-	—	—			۱۹/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۹/۰	—	—			۱۹/۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	—			۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	-	—	—			-	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۵	—	—			۱۶/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/-	—	—			۱۸/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	-	—	—			-	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	-	—	—			-	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/۰	—	—			۱۷/-	—	—		
ورزش	۲۰/-	—	—			۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۵۵/۵	—	—			۱۴۵/	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

ملاحظات: جایزه سپرده در اداره جمع شهریه دارایی مرتع ۱۵ ریال مرخوص شد. شهریه دارایی مرتع ۱۵ ریال مرخوص شد. ۱۰٪

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دی‌شهریه ۶۵ در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال — شرکت در امتحانات خرداد شهریور پایه — سال — شرکت در امتحانات فوق مورد تأیید است

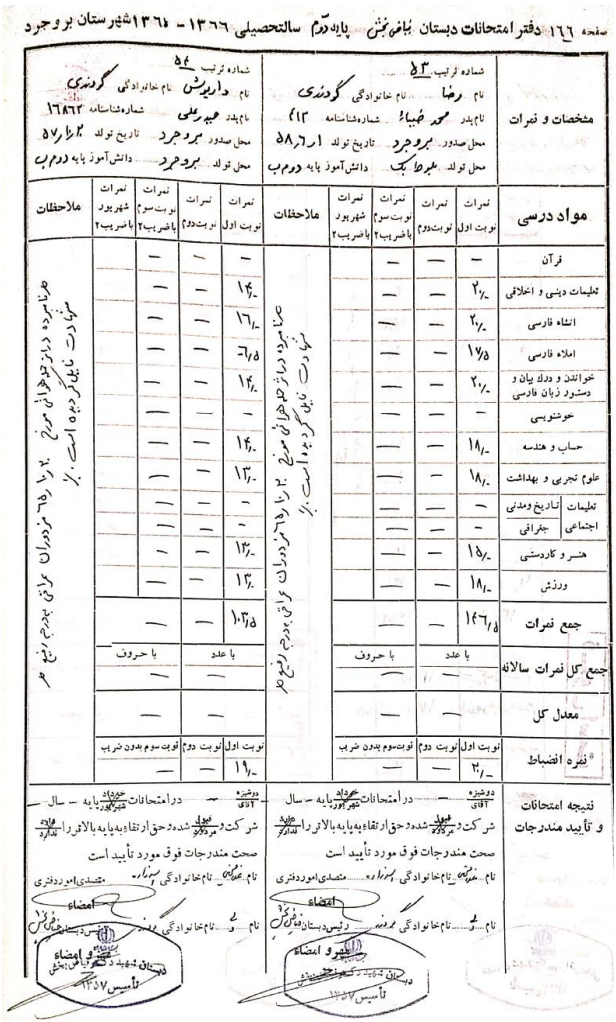
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مضایی امور دفتری

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مضایی امور دفتری

امضاء — دبستان شهید دکتر — تأسیس ۱۳۵۷

امضاء — دبستان شهید دکتر — تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۶۶ دفتر امتحانات دبستان نیاوشش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۵۳ نام رضا نام خانوادگی گودرزی نام پدر محمد ضیاء شماره شناسنامه ۴۱۲ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۱ محل تولد علیرضا دانش‌آموز پایه دوم ب	شماره ترتیب ۵۴ نام داریوش نام خانوادگی گودرزی نام پدر حیدرعلی شماره شناسنامه ۱۶۸۶۲ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۱/۲ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		صاحب مرده دارانی که مرخص ۲۰ را در ۶۵ مزدوران عراق بودجه مرخص نشده‌اند گردیده است ۱۰	—	—	—		صاحب مرده دارانی که مرخص ۲۰ را در ۶۵ مزدوران عراق بودجه مرخص نشده‌اند گردیده است ۱۰
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰	—	—			۱۴	—	—		
انشاء فارسی	۲۰	—	—			۱۶	—	—		
املاء فارسی	۱۷/۵	—	—			۶/۵	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۲۰	—	—			۱۴	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸	—	—			۱۴	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸	—	—			۱۳	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵	—	—			۱۲	—	—		
ورزش	۱۸	—	—			۱۳	—	—		
جمع نمرات	۱۴۶/۵	—	—			۱۰۳/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —			نوبت اول ۱۹	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه/آقای — در امتحانات خرداد/شهریور پایه — سال — شرکت و پس از/نیاز شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام مهرگان نام خانوادگی پسندیده متصدی امور دفتری

نام — نام خانوادگی — رئیس دبستان

امضاء و مهر دبستان شهید دکتر قاسم بخشی تأسیس ۱۳۵۷

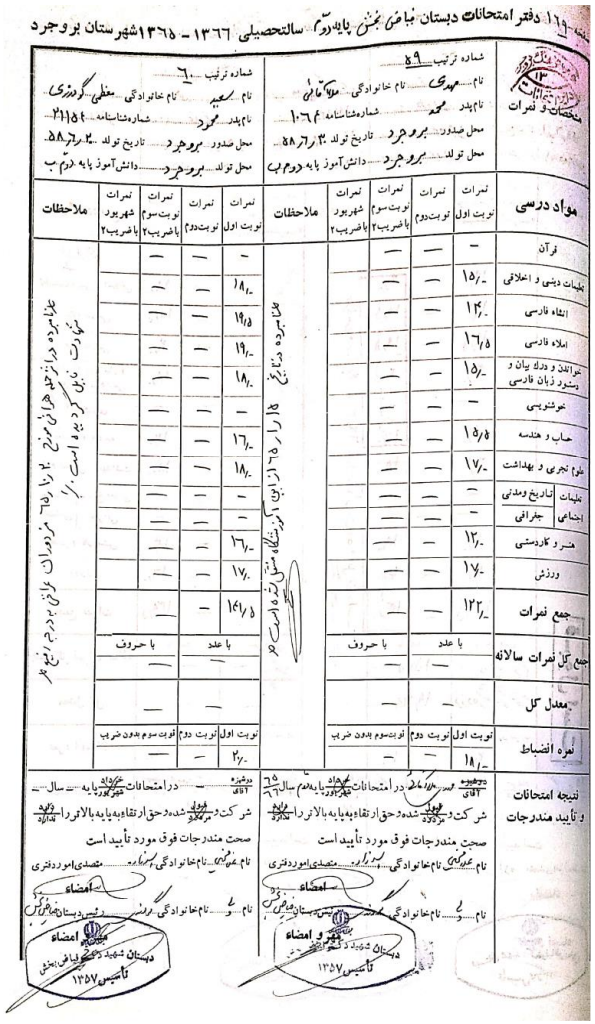
دوشیزه/آقای — در امتحانات خرداد/شهریور پایه — سال — شرکت و پس از/نیاز شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام — نام خانوادگی — متصدی امور دفتری

نام — نام خانوادگی — رئیس دبستان

امضاء و مهر دبستان شهید دکتر قاسم بخشی تأسیس ۱۳۵۷



دفتر امتحانات دبستان [illegible] بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۸۹
نام مهدی نام خانوادگی ملاآقایی
نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۰۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۳۰ ر ۲ ر ۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

شماره ترتیب ۶۰
نام سعید نام خانوادگی مظفری گودرزی
نام پدر محمد شماره شناسنامه ۲۱۱۵۴
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲۰ ر ۲ ر ۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۵/-	—	—			۱۸/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۲/-	—	—			۱۹/۵	—	—		
املاء فارسی	۱۶/۵	—	—			۱۹/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۵/-	—	—			۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/۵	—	—			۱۶/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/-	—	—			۱۸/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۲/-	—	—			۱۶/-	—	—		
ورزش	۱۷/-	—	—			۱۷/-	—	—		
جمع نمرات	۱۲۲/-	—	—			۱۴۱/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

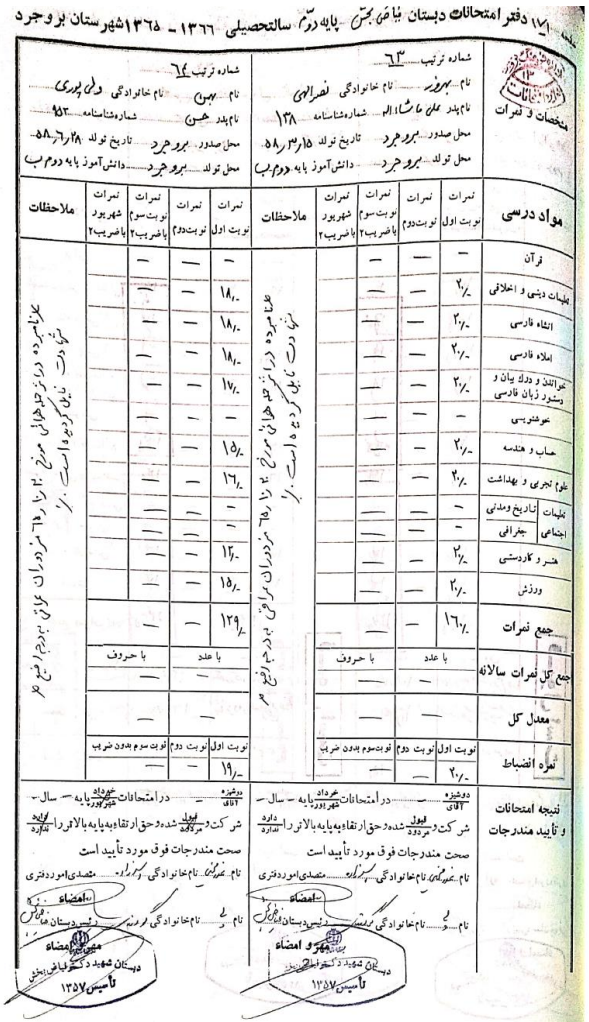
ملاحظات: علامت‌ده دانش‌آموز ۱۵ روز از ۶۵ از این آموزشگاه منتقل شده است ۶۵

ملاحظات: علامت‌ده در ارتفاع‌های مرتع ۲ روز ۶۵ مزدوران خارجی بروجرد مرتع شهرت نامبرده گردیده است ۶۵

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

در امتحانات پایه دوم سال ۶۵ دوره ابتدایی شرکت و موفق شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی ناظم مصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
مهر و امضاء دبستان شهید دکتر [illegible] تأسیس ۱۳۵۷

در امتحانات پایه سال دوره ابتدایی شرکت و موفق شده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی ناظم مصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
مهر و امضاء دبستان شهید دکتر [illegible] تأسیس ۱۳۵۷



دفتر امتحانات دبستان نیاکان پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۶۳
نام بهروز نام خانوادگی نصراللهی
نام پدر علی ماشاالله شماره شناسنامه ۱۲۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۳/۱۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

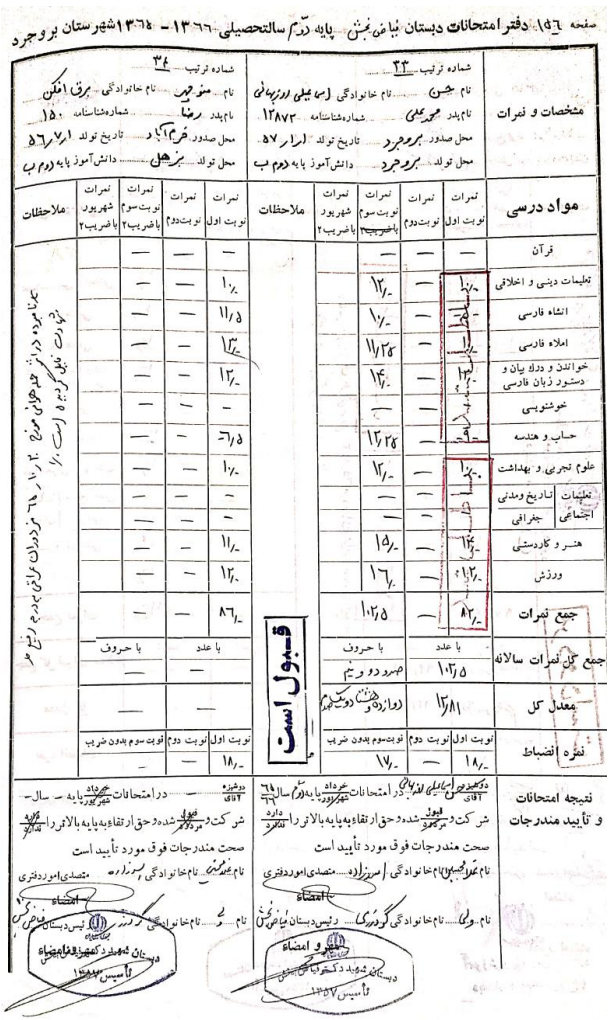
شماره ترتیب ۶۴
نام بهمن نام خانوادگی ولی‌پوری
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۹۵۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۲۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		علامت مرده در برخی از جدولها مربوط به دانش‌آموزان مرکز بروجرد است.	—	—	—		علامت مرده در برخی از جدولها مربوط به دانش‌آموزان مرکز بروجرد است.
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۷/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—			۱۵/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—			۱۲/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	—			۱۵/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۶۰/۰	—	—			۱۲۹/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه/آقای ... در امتحانات خرداد/شهریور پایه ... سال ... شرکت و فیل/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
مهر دبستان شهید دکتر فیاض بخش
تأسیس ۱۳۵۷

دوشیزه/آقای ... در امتحانات خرداد/شهریور پایه ... سال ... شرکت و فیل/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
مهر دبستان شهید دکتر فیاض بخش
تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۵۶ دفتر امتحانات دبستان نیاز بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات			
شماره ترتیب ۳۳		شماره ترتیب ۳۴	
نام حسن	نام خانوادگی اسماعیلی ورزیانی	نام منوچهر	نام خانوادگی برق امامی
نام پدر محمد علی	شماره شناسنامه ۱۲۸۷۳	نام پدر رضا	شماره شناسنامه ۱۵۰
محل صدور بروجرد	تاریخ تولد ۱۳۵۷/۱/۱۵	محل صدور خرم آباد	تاریخ تولد ۱۳۵۶/۷/۱
محل تولد بروجرد	دانش‌آموز پایه دوم ب	محل تولد بروهل	دانش‌آموز پایه دوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۷/۰	—	۱۲/۰			۱۰/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۷/۰	—	۱۰/۰			۱۱/۵	—	—		
املاء فارسی	۱۱/۰	—	۱۱/۲۵			۱۳/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۲/۰	—	۱۴/۰			۱۲/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	—	—	۱۲/۲۵			۶/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/۰	—	۱۲/۰			۱۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/۰	—	۱۵/۰			۱۱/۰	—	—		
ورزش	۱۲/۰	—	۱۶/۰			۱۲/۰	—	—		
جمع نمرات	۸۲/۰	—	۱۰۲/۵			۸۶/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۰۲/۵		با حروف صد و دو و نیم			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۲/۸۱		دوازده و هشت صد و یک هزارم			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۷/۰			نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

عدالت وجود در دبستان چون هوایی صبح ۲۰ ر ۱۰ خرداد ۶۵ ر ۱۰ است ۱۰

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دهم خرداد ۶۶ در امتحانات پایه دوم سال تحصیلی ۶۶-۶۵ شهرستان بروجرد شرکت نموده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمود نام خانوادگی اسماعیلی ورزیانی سمت مدیر

امضاء

نام ولی نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان نیاز بخش

امضاء و مهر دبستان

دهم خرداد ۶۶ در امتحانات پایه — سال تحصیلی — شرکت نموده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمد حسن نام خانوادگی امیرزاده سمت مدیر امور دفتری

امضاء

نام — نام خانوادگی — رئیس دبستان

امضاء و مهر دبستان



۱۷۱ دفتر امتحانات دبستان ناصری بحش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۶۳
نام بهروز نام خانوادگی نصرالهی
نام پدر علی ماشاالله شماره شناسنامه ۱۳۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۳/۱۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

شماره ترتیب ۶۴
نام بهین نام خانوادگی دلی پوری
نام پدر حسن شماره شناسنامه ۹۵۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۲۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

مشخصات و نمرات													
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—	—	
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—	—	
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—	—	
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—	—	
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۷/۰	—	—	—	
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—	—	
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—			۱۵/۰	—	—	—	
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	—	—	
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—	—	
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			—	—	—	—	
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—			۱۲/۰	—	—	—	
ورزش	۲۰/۰	—	—			۱۵/۰	—	—	—	
جمع نمرات	۱۶۰/۰	—	—			۱۲۹/۰	—	—	—	
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

علامت‌ها در اثر حوادث مورخ ۶۵ تا ۶۸ مردادماه کلاس دوم ناقص ماند

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۵۸/۶ در امتحانات مهرماه دوره پایه دوم سال تحصیلی شرکت‌کننده قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه ... مدیر امور دفتری

امضاء

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر قیانی مقدم تأسیس ۱۳۵۷

دوشنبه ۵۸/۶ در امتحانات مهرماه دوره پایه دوم سال تحصیلی شرکت‌کننده قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه ... مدیر امور دفتری

امضاء

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر قیانی مقدم تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۵۸ دفتر امتحانات دبستان نیاموختن پایه دوم سالتحه

مشخصات و نمرات			
شماره ترتیب ۴۷			
نام امین	نام خانوادگی جعفری مزرعی		
نام پدر محمد اسماعیل	شماره شناسنامه ۳۰۱		
محل صدور خرمشهر	تاریخ تولد ۵۶/۸/۶		
محل تولد خرمشهر	دانش‌آموز پایه دوم ب		

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۰/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۳/۰	—	—		
املاء فارسی	۵-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۱/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۰/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۰/۰	—	—		
ورزش	۱۲/۰	—	—		
جمع نمرات	۸۲/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —		با حروف: —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۸/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات شهریور پایه ـ سال ـ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری: ... امضاء. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: ... امضاء. مهر و امضاء				

بیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات			
شماره ترتیب ۳۶			
نام محمد	نام خانوادگی پروری		
نام پدر علی عباس	شماره شناسنامه ۱۹۶		
محل صدور بروجرد	تاریخ تولد ۵۸/۲/۲۵		
محل تولد بروجرد	دانش‌آموز پایه دوم ب		

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۲۰/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
—	—	—		
۱۷/۵	—	—		
۱۹/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
۱۴۶/۵	—	—		
با عدد: —		با حروف: —		
—		—		
نوبت اول: ۱۹/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		
در امتحانات شهریور پایه ـ سال ـ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است. نام و نام خانوادگی رئیس امور دفتری: ... امضاء. نام و نام خانوادگی رئیس دبستان: ... امضاء. دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷				



صیلی ۱۳۶۶ - ۶۵ ۱۳شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۴۰
نام داریوش نام خانوادگی رازانی
نام پدر زرمحمد شماره شناسنامه ۱۰۳۷۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۶۲/۰۳/۵۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۳/۰	—	—		
۱۳/۰	—	—		
۱۱/۵	—	—		
۱۵/۰	—	—		
—	—	—		
۱۵/۵	—	—		
۱۴/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۲/۰	—	—		
۱۴/۰	—	—		
۱۰۷/۰	—	—		

با عدد	با حروف
—	
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰		

دیپلم ۱۳۶۹ — درامتحانات خرداد ۱۳۶۹ پایه — سال —
شرکت در ۵ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۱۳۶۹/۰۸/۱۵
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی رازانی نام پدر زرمحمد تصدی امور دفتری
امضاء
نام نام خانوادگی رئیس دبستان
مهر و امضاء
دبستان شهید دکتر حیاتی بخش
تأسیس ۱۳۵۷

صیلی ۱۳۶۶ - ۶۵ ۱۳شهرستان بروجرد

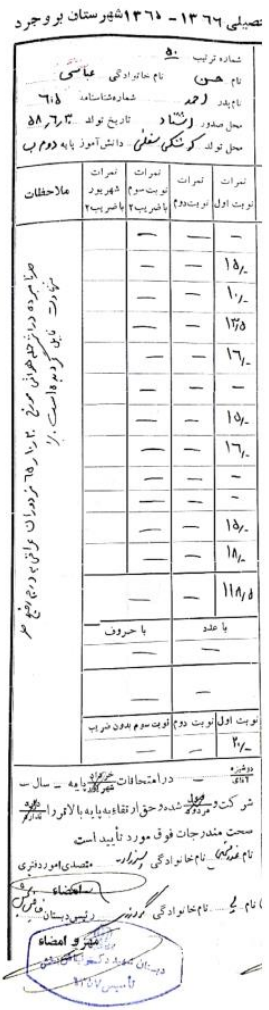
شماره ترتیب ۴۲
نام علی نام خانوادگی رهنوردپانی
نام پدر زین‌الله شماره شناسنامه ۱۰۳۵
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۶۱/۰۵/۵۷
محل تولد کوه‌گیلان دانش‌آموز پایه دوم ب

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		
۱۰/۰	—	—		
۱۳/۲۵	—	—		
۱۰/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
—	—	—		
۷/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۰/۰	—	—		
۱۱/۰	—	—		
۶۴/۲۵	—	—		

با عدد	با حروف
—	
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰	—	

دیپلم ۱۳۶۹ — درامتحانات خرداد ۱۳۶۹ پایه — سال —
شرکت در ۵ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۱۳۶۹/۰۸/۱۵
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی رهنورد پانی نام پدر زین‌الله تصدی امور دفتری
امضاء
نام نام خانوادگی رئیس دبستان
مهر و امضاء
دبستان شهید دکتر حیاتی بخش
تأسیس ۱۳۵۷



تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۵۰
نام حسن نام خانوادگی عباسی
نام پدر احمد شماره‌شناسنامه ۶۰۵
محل صدور رشاد تاریخ تولد ۵۸/۶/۳
محل تولد کونکی سفلی دانش‌آموز پایه دوم ب

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۰/۰	—	—	—	
۱۳/۵	—	—	—	
۱۶/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۶/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۸/۰	—	—	—	
۱۱۸/۵	—	—	—	

با عدد — با حروف —

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۲۰/۰	—	—

دوشنبه ۸۶/۶/۲۳ — درامتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در امتحانات امرداد شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — نام و نام خانوادگی سرپرست — متصدی امور دفتری
امضاء — نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — امضاء
مهر و امضاء

حداکثر نمره در هر درس ۲۰ و حداقل نمره قبولی ۱۰ و حداقل نمره مردودی ۷ و حداقل نمره برای شرکت در امتحانات نهایی ۱۲ و حداقل نمره برای دریافت گواهینامه ۱۲ و حداقل معدل ۱۲ و حداقل نمره انضباط ۱۲ و حداقل نمره کار و فعالیت ۱۲ و حداقل نمره تربیت بدنی ۱۲ و حداقل نمره هنر ۱۲ و حداقل نمره فارسی ۱۲ و حداقل نمره ریاضی ۱۲ و حداقل نمره علوم ۱۲ و حداقل نمره اجتماعی ۱۲ و حداقل نمره زبان خارجی ۱۲ و حداقل نمره دینی ۱۲ و حداقل نمره کل ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره انضباط ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره کار و فعالیت ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره تربیت بدنی ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره هنر ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره فارسی ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره ریاضی ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره علوم ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره اجتماعی ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره زبان خارجی ۱۲ و حداقل نمره کل با احتساب نمره دینی ۱۲ و حداقل نمره کل

تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۴۴
نام مهدی نام خانوادگی رندی
نام پدر محمدعباس شماره‌شناسنامه ۸۲۹۳
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۱۲/۱۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

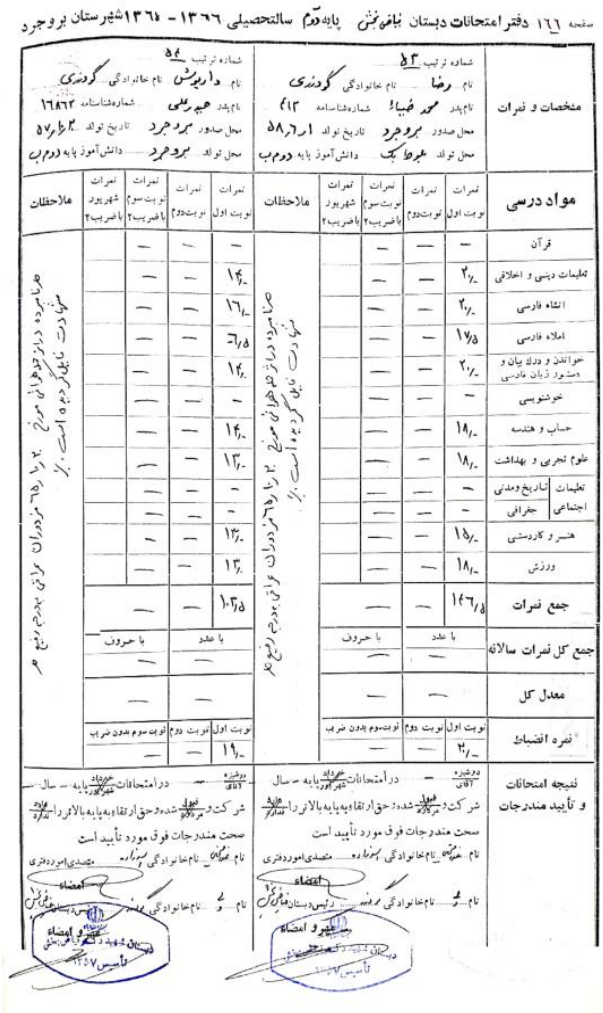
نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۴/۵	—	—	—	
۱۴/۰	—	—	—	
۱۷/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۱/۵	—	—	—	
۲/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۷/۰	—	—	—	
۱۷/۰	—	—	—	
۱۲۶/۰	—	—	—	

با عدد — با حروف —

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۹/۰	—	—

دوشنبه ۸۶/۶/۲۳ — درامتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در امتحانات امرداد شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی مدیر مدرسه — نام و نام خانوادگی سرپرست — متصدی امور دفتری
امضاء — نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — امضاء
مهر و امضاء

حداکثر نمره در هر درس ۲۰ و حداقل نمره قبولی ۱۰ و حداقل نمره مردودی ۷ و حداقل نمره برای شرکت در امتحانات نهایی ۱۲ و حداقل نمره برای دریافت گواهینامه ۱۲ و حداقل معدل ۱۲ و حداقل نمره انضباط ۱۲ و حداقل نمره کار و فعالیت ۱۲ و حداقل نمره تربیت بدنی ۱۲ و حداقل نمره هنر ۱۲ و حداقل نمره فارسی ۱۲ و حداقل نمره ریاضی ۱۲ و حداقل نمره علوم ۱۲ و حداقل نمره اجتماعی ۱۲ و حداقل نمره زبان خارجی ۱۲ و حداقل نمره دینی ۱۲ و حداقل نمره کل

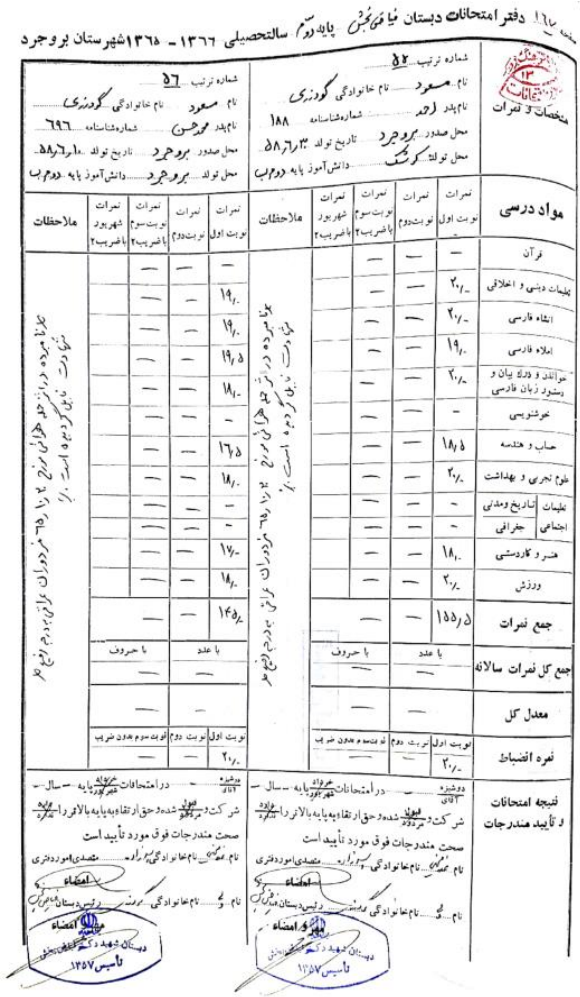


صفحه ۱۶۶ دفتر امتحانات دبستان بانوان پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۵۳
نام رضا نام خانوادگی گودرزی
نام‌پدر محمد ضیاء شماره‌شناسنامه ۴۱۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۰/۶/۵۸
محل تولد عیرط کیک دانش‌آموز پایه دوم ب

شماره ترتیب ۵۴
نام داریوش نام خانوادگی گودرزی
نام‌پدر حیدرعلی شماره‌شناسنامه ۱۶۸۶۲
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۲/۷/۵۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

مشخصات و نمرات / مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		صاحب‌برده دراثر حم هوائی مورخ ۲۰ ر ۱ ر ۶۵ مزدوران عراق بهدرجه نمره	—	—	—		صاحب‌برده دراثر حم هوائی مورخ ۲۰ ر ۱ ر ۶۵ مزدوران عراق بهدرجه نمره
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲/-	—	—			۱۴/-	—	—		
انشاء فارسی	۲/-	—	—			۱۶/-	—	—		
املاء فارسی	۱۷/۵	—	—			۱۶/۵	—	—		
خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۲/-	—	—			۱۴/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			۰	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/-	—	—			۱۴/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/-	—	—			۱۳/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—			۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—			۰	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/-	—	—			۱۳/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—			۱۳/-	—	—		
جمع نمرات	۱۴۶/۵	—	—			۱۰۳/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—	—				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۱۹/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات مرداد پایه — سال دوشیزه آقای — شهریور ۶۶ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را ندارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی رئیس دبستان مهر ۶۶ نام خانوادگی مدیر امور دفتری امضاء					در امتحانات مرداد پایه — سال دوشیزه — شهریور ۶۶ شرکت و حق ارتقاء به پایه بالاتر را ندارد. صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی رئیس دبستان مهر ۶۶ نام خانوادگی مدیر امور دفتری امضاء				



دفتر امتحانات دبستان نیاموزش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۵۲
نام مسعود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر زاهد شماره شناسنامه ۱۸۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۳۳
محل تولد کرمانشاه دانش‌آموز پایه دوم (ب)

شماره ترتیب ۵۶
نام مسعود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر محسن شماره شناسنامه ۶۹۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸٫۶٫۱۰
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم (ب)

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۹/۰	—	—			۱۹/۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/۵	—	—			۱۶/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
تعلیمات تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/۰	—	—			۱۷/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۵۵/۵	—	—			۱۴۵/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—	—	—			—	—	—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۳ آبان — درامتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال تحصیلی شرکت و فعال شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد.
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مقصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
دبستان شهید دکتر حسابی تأسیس ۱۳۵۷

دوشنبه — درامتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال تحصیلی شرکت و فعال شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد.
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان — مقصدی امور دفتری
امضاء
نام و نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
دبستان شهید دکتر حسابی تأسیس ۱۳۵۷

ملاحظات: نمره مردود در اثر حذف هرکدام از نمرات ۲ و ۳ موجب مردودی می‌گردد و نمره ۲ موجب مردودی می‌گردد.

صیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۶۰
نام سعید نام خانوادگی مظفری گودرزی
نام پدر محمود شماره شناسنامه ۲۱۱۵۴
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۴۷/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ب

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		علت نمره در بازخوردهای موضع ۱۰/۱۰ و ۶۵/۶/۱۰ مردادماه برای پرونده نمره شورت تایپ گردیده است. ر
۱۸/۰	—	—		
۱۹/۵	—	—		
۱۹/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
—	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۶/۰	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۴/۵	—	—		

با عدد	با حروف
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۲/۰	—	—

دوشنبه ۱۰ آبان ۶۵ در امتحانات شهریور ۶۵ پایه سوم سال دوم
شرکت در ۱۰ جلسه و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا ۱۰ آبان ۶۵
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام معلم نام خانوادگی رئیس دبستان مدیر امور دفتری
امضاء
نام نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
دبستان شهید دکتر فرهاد معینی
تأسیس ۱۳۵۷

صیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۷۵
نام رضا نام خانوادگی عظیمی
نام پدر شکرالله شماره شناسنامه ۱۲۲۷
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۴۶/۵۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم د

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		علت نمره در بازخوردهای موضع ۱۰/۱۰ و ۶۵/۶/۱۰ مردادماه برای پرونده نمره شورت تایپ گردیده است. ر
۱۸/۰	—	—		
۱۷/۵	—	—		
۱۷/۵	—	—		
۱۹/۰	—	—		
—	—	—		
۱۳/۰	—	—		
۱۸/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۹/۰	—	—		
۱۹/۰	—	—		
۱۴/۰	—	—		

با عدد	با حروف
—	

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰	—	—

دوشنبه ۱۰ آبان ۶۵ در امتحانات شهریور ۶۵ پایه سوم سال دوم
شرکت در ۱۰ جلسه و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا ۱۰ آبان ۶۵
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام معلم نام خانوادگی رئیس دبستان مدیر امور دفتری
امضاء
نام نام خانوادگی رئیس دبستان
امضاء
دبستان شهید دکتر فرهاد معینی
تأسیس ۱۳۵۷



شماره ترتیب ۷۰
نام مهیه نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر خدایار شماره شناسنامه ۴۰۴
محل صدور رشتاد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۱
محل تولد ده نرگان دانش آموز پایه دوم ۲

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۳/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۲/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۲/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۴/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۶/۰	—	—		
ورزش	۱۷/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۰۷/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
	—		—		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب		
	۱۹/۰	—	—		

صحنامبرده در از جوجه‌ای مورخ ۲۰ ر تا ر ۶۵ نزدوران جنگ تحمیلی عراق بودم رفیع م
شهادت تایید گردیده است. ر

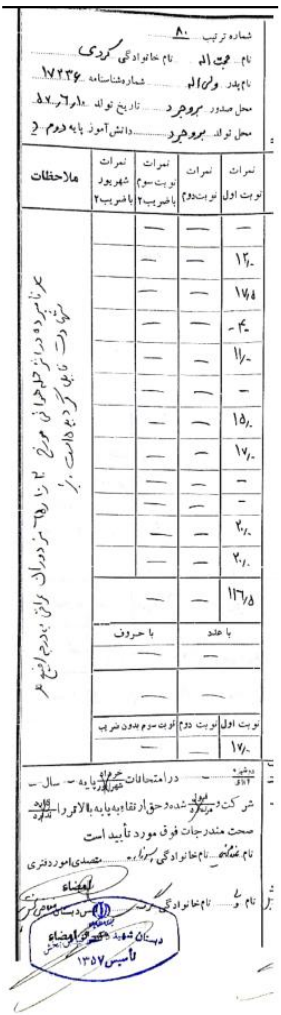
دوشیزه ... در امتحانات شهریور ماه پایه ... سال ... شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی مسئول امور دفتری
نام خانوادگی ... نام خانوادگی ...
اعضاء
مهر و امضاء
تأسیس ۱۳۵۷

شماره ترتیب ۷۱
نام عباس نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر جعفرعلی شماره شناسنامه ۱۲۳
محل صدور برودجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۱
محل تولد برودجرد دانش آموز پایه دوم ۲

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۵/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۳/۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۵/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۱/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/۰	—	—		
ورزش	۱۸/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۲۶/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف		
	—		—		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب		
	۱۷/۰	—	—		

صحنامبرده در از جوجه‌ای مورخ ۲۰ ر تا ر ۶۵ نزدوران جنگ تحمیلی عراق بودم رفیع م
شهادت تایید گردیده است. ر

دوشیزه ... در امتحانات شهریور ماه پایه ... سال ... شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارا می‌باشد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی مسئول امور دفتری
نام خانوادگی ... نام خانوادگی ...
اعضاء
مهر و امضاء
تأسیس ۱۳۵۷



تصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۷۸
نام حسن نام خانوادگی کاظمی
نام پدر محمد شماره‌شناسنامه ۹۵۷
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۳۰
محل تولد کوشکی سفلی دانش‌آموز پایه دوم ۲

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—	—	عنایت شده در ارزشیابی مرحله ۲ را ۶۵ نمره دارای کارنامه شده است.
۱۲/۰	—	—	—	
۱۱/۰	—	—	—	
۰۴۰	—	—	—	
۱۱/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
۰۷۰	—	—	—	
۱۴/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۸۹/۰	—	—	—	

با عدد	با حروف
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۶/۰	—	—

دوشنبه ۲ آبان ماه ۱۳۶۶ — درامتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در مرداد شهریور شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... مصدی امور دفتری
نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

شماره ترتیب ۸۰
نام حبیب‌الله نام خانوادگی کردی
نام پدر ولی‌الله شماره‌شناسنامه ۱۷۲۳۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۶/۱۰
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ۲

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—	—	عنایت شده در ارزشیابی مرحله ۲ را ۶۵ نمره دارای کارنامه شده است.
۱۲/۰	—	—	—	
۱۷/۵	—	—	—	
۰۴۰	—	—	—	
۱۱/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
۱۵/۰	—	—	—	
۱۷/۰	—	—	—	
—	—	—	—	
—	—	—	—	
۲۰/۰	—	—	—	
۲۰/۰	—	—	—	
۱۱۶/۵	—	—	—	

با عدد	با حروف
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰	—	—

دوشنبه ۲ آبان ماه ۱۳۶۶ — درامتحانات خرداد شهریور پایه — سال —
شرکت در مرداد شهریور شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی ... مصدی امور دفتری
نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان



صفحه ۱۸۳ دفتر امتحانات دبستان نامنویسی پایه دوم سالتحصیلی

شماره ترتیب ۸۲

مشخصات و نمرات

نام محمد نام خانوادگی گودرزی

نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۰۲۸

محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱/۱/۵۶

محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ۲

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۱/۰	—	—		
املاء فارسی	۰-۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۰-۹	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	—		
جمع نمرات	۹/۷	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —	با حروف: —			
معدل کل	—				
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۶/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		

صورت نمره دارای چهل و پنج نمره ۲ ریال ۶۵ مورد ان برای نمره نهم ۰/۲

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۱۳ آبان ۵۶ در امتحانات شهریور پایه - سال -

شرکت نموده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام نامخانوادگی رئیس اموردفتری متصدی امور دفتری

امضاء

نام و نام خانوادگی عضو رئیس دبستان فرهنگیان

مهر و امضاء

دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷

صفحه ۱۸۴ دفتر امتحانات دبستان نامنویسی پایه دوم سالتحصیلی

شماره ترتیب ۸۲

مشخصات و نمرات

نام محمد نام خانوادگی گودرزی

نام پدر حسین شماره شناسنامه ۱۰۲۸

محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱/۱/۵۶

محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ۲

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۱/۰	—	—		
املاء فارسی	۰-۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۰-۹	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	—		
جمع نمرات	۹/۷	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —	با حروف: —			
معدل کل	—				
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۶/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضریب: —		

صورت نمره دارای چهل و پنج نمره ۲ ریال ۶۵ مورد ان برای نمره نهم ۰/۲

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۱۳ آبان ۵۶ در امتحانات شهریور پایه - سال -

شرکت نموده حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

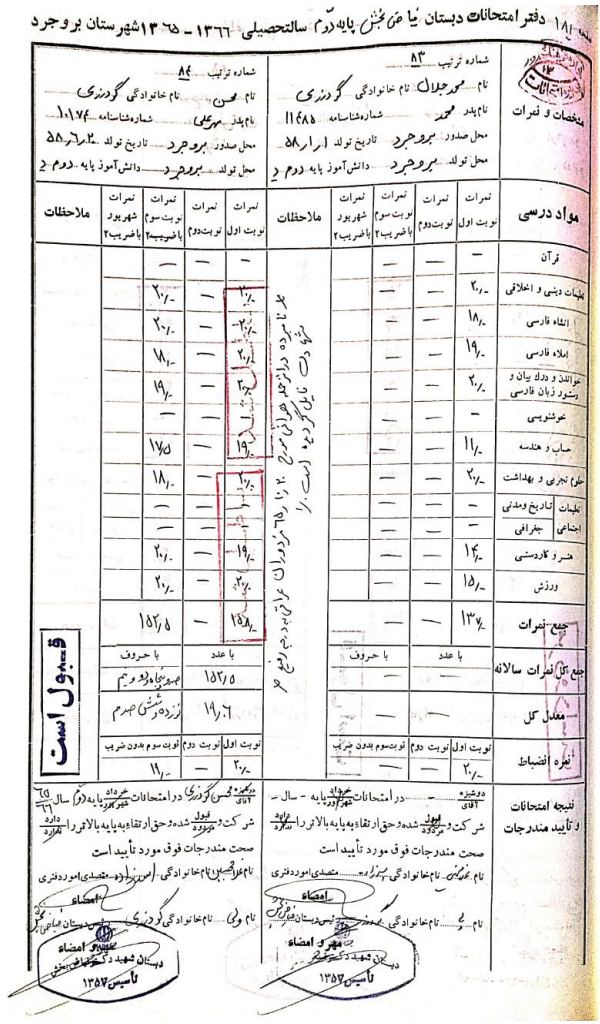
نام نامخانوادگی رئیس اموردفتری متصدی امور دفتری

امضاء

نام و نام خانوادگی عضو رئیس دبستان فرهنگیان

مهر و امضاء

دبستان ... تأسیس ۱۳۵۷



دفتر امتحانات دبستان یا مؤسسه پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۶۵ شهرستان بروجرد

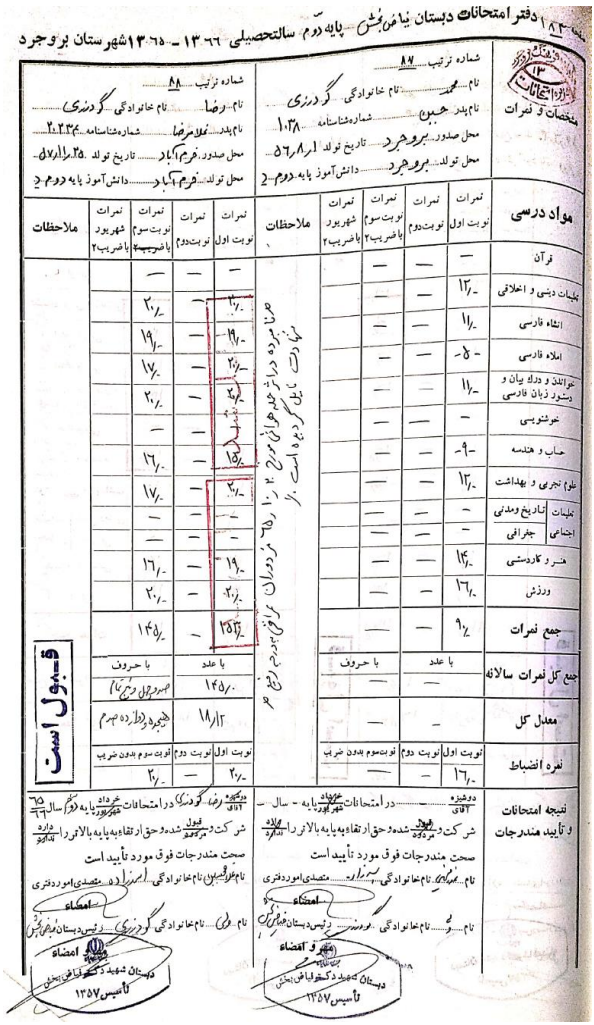
پیشخدمت و نمرات	شماره ترتیب ۸۳ نام محمد جلال نام خانوادگی گودرزی نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۱۴۸۵ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۱ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج	شماره ترتیب ۸۴ نام محسن نام خانوادگی گودرزی نام پدر مرتضی شماره شناسنامه ۱۰۱۷۴ محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۸/۶/۲ محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	—			۱۰/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۹/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و رسنور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۱/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۷/۵	—	—		
تعلیمات تاریخ و مدنی	—	—	—			۱۸/۰	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
ورزش	۱۵/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۳۷/۰	—	—			۱۵۸/۵	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —				با عدد ۱۵۲/۵	با حروف صد و پنجاه و دو و نیم			
معدل کل	—	—	—			۱۹/۰۶	نوزده و شش صدم			
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۹/۰		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات		
	دوخیزه آقای — در امتحانات خرداد شهریور پایه - سال - شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد	در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۶ شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد
	صحت مندرجات فوق مورد تأیید است	صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
	نام و نام خانوادگی ناظم دبستان مدیر مدرسه متصدی امور دفتری	نام و نام خانوادگی ناظم دبستان مدیر مدرسه متصدی امور دفتری
	نام ولی نام خانوادگی	نام ولی نام خانوادگی
	مهر و امضاء دبستان شهید دکتر شریعتی تأسیس ۱۳۵۷	مهر و امضاء دبستان شهید دکتر شریعتی تأسیس ۱۳۵۷

قبول است

ملاحظات: علت نمره در ارتجاع حرانی مورخ ۶۵/۱۰/۲ گودرزان گرانی بود رجع رفع شد



دفتر امتحانات دبستان نیامُوش پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

منضمات و نمرات

شماره ترتیب ۸۷
نام محمد نام خانوادگی گودرزی
نام پدر حسین شماره شناسنامه ۱۰۳۸
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۸
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ۲

شماره ترتیب ۸۸
نام رضا نام خانوادگی گودرزی
نام پدر غلامرضا شماره شناسنامه ۲۰۲۳۴
محل صدور خرم‌آباد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۲۵
محل تولد خرم‌آباد دانش‌آموز پایه دوم ۲

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		صفحه‌ی مورد در اثر عدم‌حضور دانش‌آموز مربوط به ۱۵ روز غیبت غیرموجه تنظیم شده است.	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۲/۰	—	—			۱۳/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۱/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
املاء فارسی	۵/۰	—	—			۱۹/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			۱۷/۰	—	—		
حساب و هندسه	۹/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/۰	—	—			—	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			۱۵/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			۱۶/۰	—	—		
هنر و کاردستی	۱۴/۰	—	—			۲۰/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	—			۱۷/۰	—	—		
جمع نمرات	۹۷/۰	—	—			—	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف				با عدد ۱۴۵/۰	با حروف صدوچهل و پنج			
معدل کل	—					۱۸/۱۲	هجده و دوازده بهم			
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —			نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/۰		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید هندرجات

در امتحانات شهریور پایه - سال - دوشیزه آقای ... شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی ... تصدی امور دفتری

امضاء

نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

مهر و امضاء

دبستان شهید دکتر فاطی بحثی

تأسیس ۱۳۵۷

در امتحانات شهریور پایه ۶۵ سال ۶۶ دوشیزه آقای رضا گودرزی شرکت و موفق شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی ... تصدی امور دفتری

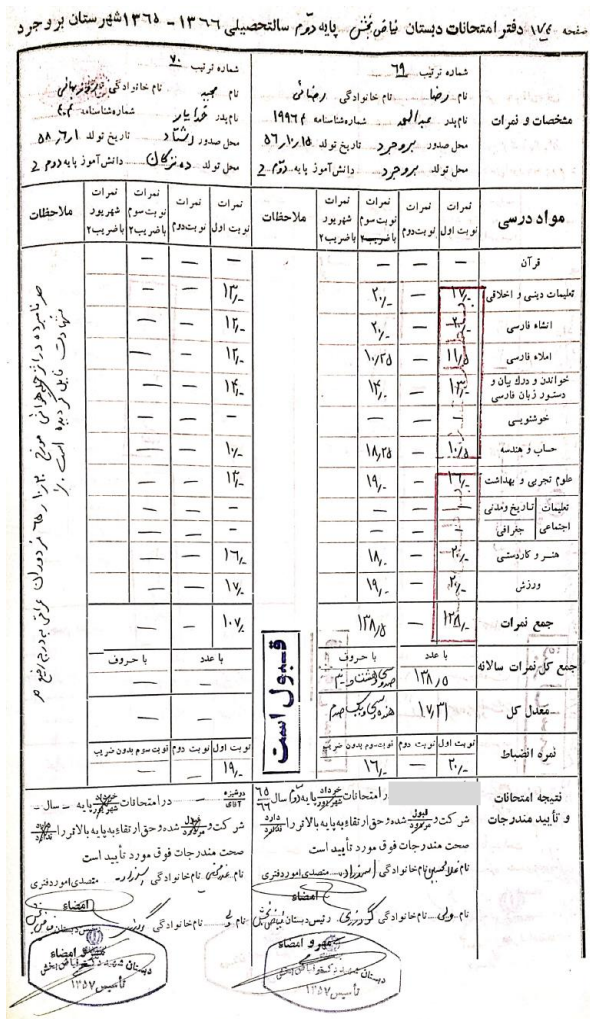
امضاء

نام و نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان

مهر و امضاء

دبستان شهید دکتر فاطی بحثی

تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۷۴ دفتر امتحانات دبستان نامه‌بخش پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۶۹
نام رضا نام خانوادگی رضائی
نام‌پدر عبدالمهم شماره‌شناسنامه ۱۹۹۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۵/۱/۵۶
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم 2

شماره ترتیب ۷۰
نام مهین نام خانوادگی [illegible]
نام‌پدر خدایار شماره‌شناسنامه ۶۰۴
محل صدور رشاد تاریخ تولد ۱/۶/۵۸
محل تولد دهنرگان دانش‌آموز پایه دوم 2

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم با ضریب ۲	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۷/۰	—	۲۰/۰			۱۳/۰	—	—		
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	۲۰/۰			۱۲/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۱/۵	—	۱۰/۲۵			۱۲/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۳/۰	—	۱۳/۰			۱۴/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۰/۵	—	۱۸/۲۵			۱۷/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/۰	—	۱۹/۰			۱۴/۰	—	—		
تعلیمات تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	۱۸/۰			۱۶/۰	—	—		
ورزش	۲۰/۰	—	۱۹/۰			۱۷/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۲۸/۰	—	۱۲۸/۵		قبول است	۱۰۷/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۲۸/۵		با حروف صدوبیست‌وهشت و پنج			با عدد —		با حروف —		
معدل کل	۱۷/۳۱		هفده و سی و یک صدم			—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۶/۰			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

شرکت در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مسئول امور دفتری (سرپرست) امضاء

نام و نام خانوادگی رئیس دبستان نامه‌بخش امضاء مهر و امضاء دبستان نامه‌بخش دخترانه ابتدائی تأسیس ۱۳۵۷

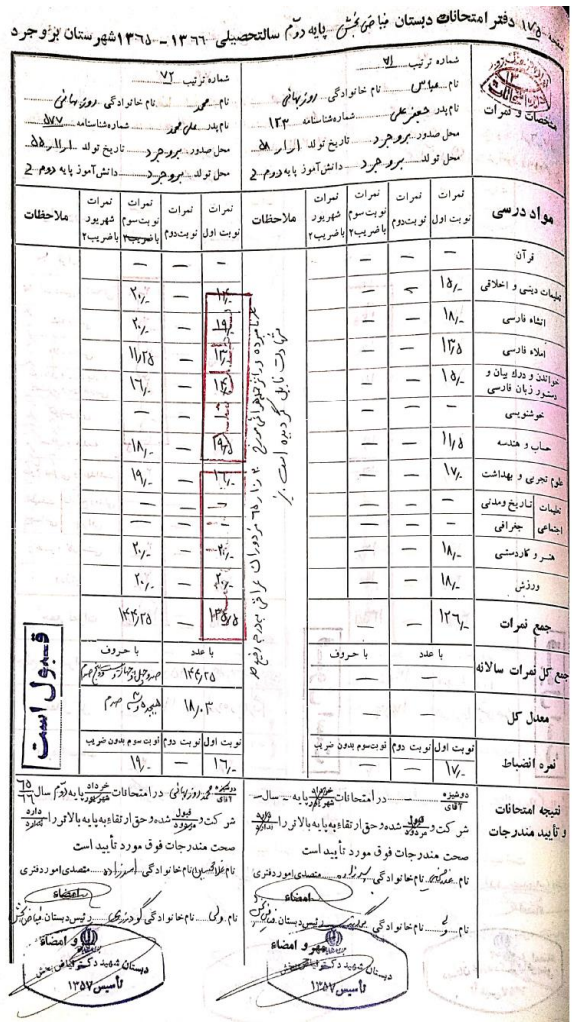
شرکت در امتحانات خرداد شهریور پایه ـ سال ـ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مسئول امور دفتری امضاء

نام و نام خانوادگی مدیر امضاء مهر و امضاء دبستان شبانه‌روزی نمونه دخترانه ابتدائی تأسیس ۱۳۵۷

صورت نمرات دانش‌آموزان عزیز در خرداد ماه ۱۳۶۶ در دفاتر مدرسه موجود است نه نزد مدیر مدرسه



نمونه ۱۷۵ دفتر امتحانات دبستان غیرانتفاعی پسرانه پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بزوجرد

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۵/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/-	—	—		
املاء فارسی	۱۳/۵	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۵/-	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۱۱/۵	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۷/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۲۶/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —	با حروف: —			
معدل کل	—	—	—		
نمره انضباط	۱۷/-	—	—		

شماره ترتیب ۷۱
نام عباس نام خانوادگی روزبهانی
نام پدر جعفرعلی شماره شناسنامه ۱۲۳
محل صدور برزوجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱۲/۱۲
محل تولد برزوجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

شماره ترتیب ۷۲
نام عمر نام خانوادگی رودری هاشمی
نام پدر علی محمد شماره شناسنامه ۱۷۷
محل صدور برزوجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱۱/۵۸
محل تولد برزوجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۴/-	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۹/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۳/-	—	—		
املاء فارسی	۱۴/-	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۹/۵	—	—		
خوشنویسی	۱۶/-	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/-	—	—		
ورزش	۲۰/-	—	—		
جمع نمرات	۱۳۶/۵	—	۱۴۴/۲۵		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: ۱۴۴/۲۵	با حروف: صد و چهل و چهار و بیست و پنج صم			
معدل کل	۱۸/۰۳				
نمره انضباط	۱۶/-	—	۱۹/-		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه/آقای محمد روزبهانی در امتحانات خرداد/شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و قبول/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی ... سمت ... مضاء

نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان ... مضاء

مهر دبستان شهید دکتر کیانی معتمدی تأسیس ۱۳۵۷

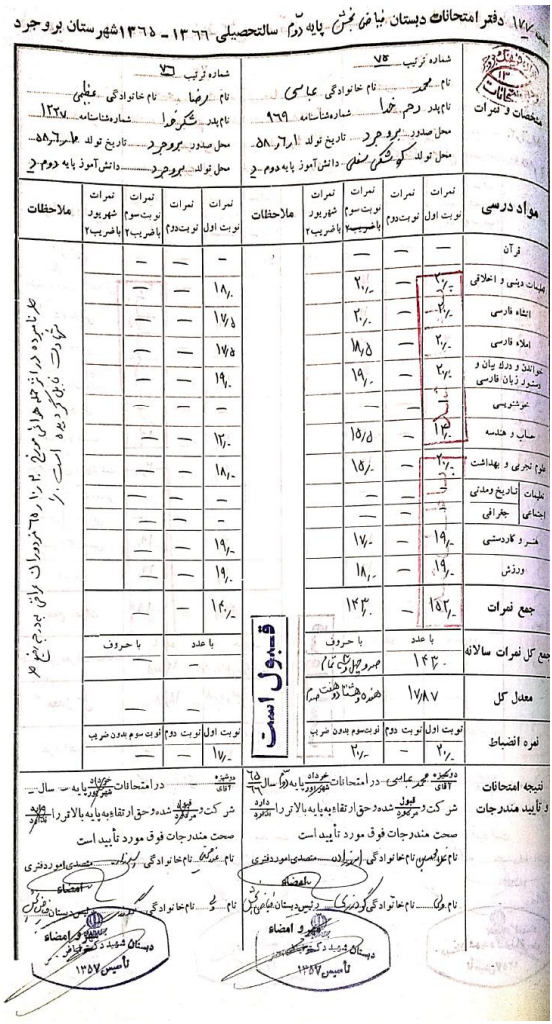
دوشیزه/آقای عمر رودری هاشمی در امتحانات خرداد/شهریور پایه دوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و قبول/مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی ... سمت ... مضاء

نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان ... مضاء

مهر دبستان شهید دکتر کیانی معتمدی تأسیس ۱۳۵۷



دفتر امتحانات دبستان نیاز بخش پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۷۵

نام محمد نام خانوادگی عباسی
نام پدر رحیم شماره شناسنامه ۹۶۹
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۶۰/۱/۱
محل تولد کوشکی سفلی دانش‌آموز پایه دوم ج

شماره ترتیب ۷۵

نام رضا نام خانوادگی عظیمی
نام پدر شکرخدا شماره شناسنامه ۱۲۲۷
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۸/۱/۱
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

مشخصات و نمرات	مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
	قرآن	—	—	—			—	—	—		
	تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	۲۰/۰			۱۸/۰	—	—		
	انشاء فارسی	۲۰/۰	—	۲۰/۰			۱۷/۵	—	—		
	املاء فارسی	۲۰/۰	—	۱۸/۵			۱۷/۵	—	—		
	خواندن و درك بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	۱۹/۰			۱۹/۰	—	—		
	خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
	حساب و هندسه	۱۳/۰	—	۱۵/۵			۱۲/۰	—	—		
	علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	۱۵/۰			۱۸/۰	—	—		
	تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
	تعلیمات اجتماعی جغرافی	—	—	—			—	—	—		
	هنر و کاردستی	۱۹/۰	—	۱۷/۰			۱۹/۰	—	—		
	ورزش	۱۹/۰	—	۱۸/۰			۱۹/۰	—	—		
	جمع نمرات	۱۵۲/۰	—	۱۲۳/۰			۱۴۰/۰	—	—		
	جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۴۳/۰		با حروف صد و چهل و سه تمام			با عدد —		با حروف —		
	معدل کل	۱۷/۸۷		صد و هفتاد و هشت صدم			—		—		
	نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/۰			نوبت اول ۱۷/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

علت نیامده در ۲ روز ۲۵ فروردین براثر بمب‌باران منزل شهادت پدرش گزیده است ر

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دفترچه آقای محمد عباسی در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵-۱۳۶۶ شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی رحیم عباسی مقصدی امور دفتری

با امضاء

نام و نام خانوادگی [illegible] رئیس دبستان عباس [illegible]

امضاء و مهر

دبستان شهید دکتر [illegible]

تأسیس ۱۳۵۷

دفترچه آقای — در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵-۱۳۶۶ شرکت و قبول مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی [illegible] مقصدی امور دفتری

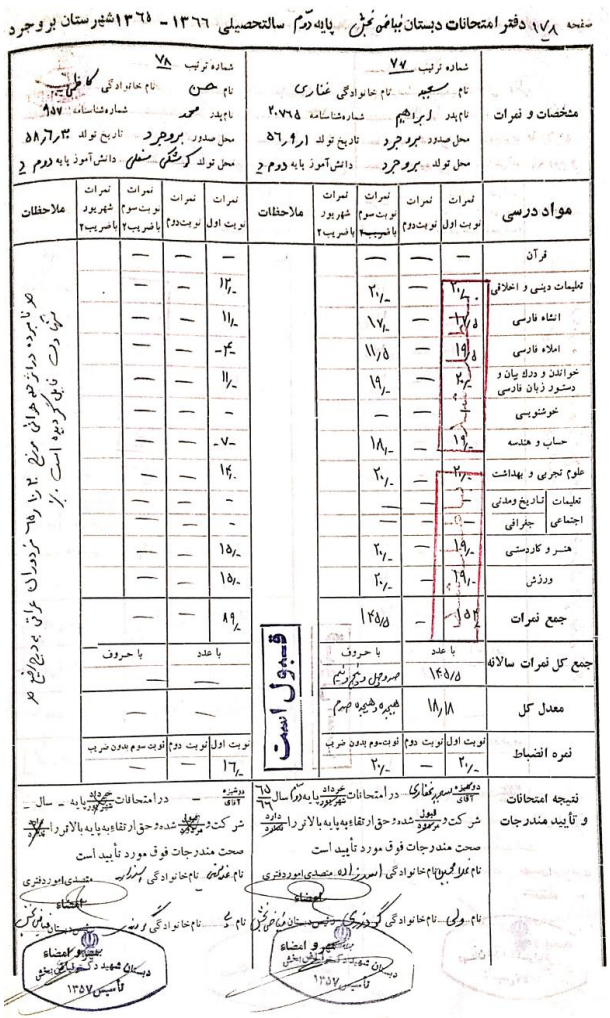
امضاء

نام و نام خانوادگی [illegible] رئیس دبستان [illegible]

امضاء و مهر

دبستان شهید دکتر [illegible]

تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۷۸ دفتر امتحانات دبستان بیامهر نمره پایه دوم سالتحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات			
شماره ترتیب ۷۷	نام سعید	نام خانوادگی غفاری	
نام پدر ابراهیم	شماره شناسنامه ۲۰۷۶۵		
محل صدور بروجرد	تاریخ تولد ۱۰/۹/۵۶		
محل تولد بروجرد	دانش‌آموز پایه دوم ج		

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۲۰/۰	—	۲۰/۰		
انشاء فارسی	۲۰/۵	—	۱۷/۰		
املاء فارسی	۱۹/۵	—	۱۱/۵		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	۱۹/۰		
خوشنویسی	۱۹/۰	—	—		
حساب و هندسه	۱۹/۰	—	۱۸/۰		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	۲۰/۰		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۹/۰	—	۲۰/۰		
ورزش	۱۹/۰	—	۲۰/۰		
جمع نمرات	۱۵۲/۵	—	۱۴۵/۵		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۱۴۵/۵		با حروف صدوچهل و پنج و نیم		
معدل کل	۱۸/۱۸		هیجده و شصت و هشت صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/۰		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دو هفتم سیر غفاری — در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵/۶۶

شرکت و موفق نبود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی محمد محمدی (اسدزاده) متصدی امور دفتری

امضاء

نام ولی ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان

امضاء

دبستان شهید دکتر ابطحی تأسیس ۱۳۵۷

مشخصات و نمرات			
شماره ترتیب ۷۸	نام حسن	نام خانوادگی کاظمی	
نام پدر محمد	شماره شناسنامه ۹۱۷۷		
محل صدور بروجرد	تاریخ تولد ۳۰/۶/۵۸		
محل تولد کوشکی سفلی	دانش‌آموز پایه دوم ج		

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۲/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۱/۰	—	—		
املاء فارسی	۴/۰	—	—		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	—		
خوشنویسی	—	—	—		
حساب و هندسه	۷/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	—	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی	—	—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/۰	—	—		
ورزش	۱۵/۰	—	—		
جمع نمرات	۸۹/۰	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —		
معدل کل	—		—		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۶/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دو هفتم سیر غفاری — در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۵/۶۶

شرکت و موفق نبود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی عبدالله ... متصدی امور دفتری

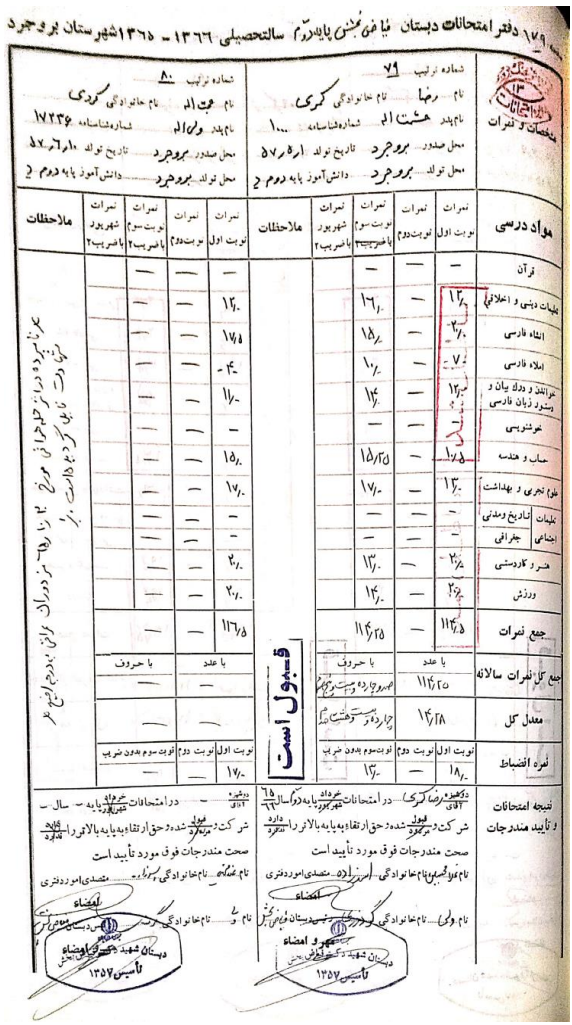
امضاء

نام ولی ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان

امضاء

دبستان شهید دکتر ابطحی تأسیس ۱۳۵۷

صد نامبرده در ایام جوانی مبتلا به تب راجعه شده و شنوائی گوش چپ او ناقص گردیده است ۱۰/۰



۱۷۹ دفتر امتحانات دبستان نیاز فی محسن پایه دوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات

شماره ترتیب ۷۹
نام رضا نام خانوادگی کبری
نام پدر حشمت اله شماره شناسنامه ۱۰۰۰
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۵/۱۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

شماره ترتیب ۸۰
نام عزت اله نام خانوادگی کردی
نام پدر ولی اله شماره شناسنامه ۱۷۲۳۶
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۶/۱۰
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

مواد درسی	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم یا ضریب ۳	شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم یا ضریب ۳	شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	—	—	—			—	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاقی	۱۲/۰	—	۱۶/۰			۱۲/۰	—	۱۶/۰		
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	۱۸/۰			۱۷/۵	—	۱۸/۰		
املاء فارسی	۷/۰	—	۱۰/۰			۴/۰	—	۱۰/۰		
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی	۱۲/۰	—	۱۴/۰			۱۱/۰	—	۱۴/۰		
خوشنویسی	—	—	—			—	—	—		
حساب و هندسه	۱۷/۵	—	۱۵/۲۵			۱۵/۰	—	۱۵/۲۵		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/۰	—	۱۷/۰			۱۷/۰	—	۱۷/۰		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	—	—	—			—	—	—		
جغرافی	—	—	—			—	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	۱۳/۰			۲۰/۰	—	۱۳/۰		
ورزش	۲۰/۰	—	۱۴/۰			۲۰/۰	—	۱۴/۰		
جمع نمرات	۱۱۴/۵	—	۱۱۴/۲۵			۱۱۶/۵	—			

عزت‌اله کرده در تاریخ چهارشنبه مورخ ۲ دی ۶۶ در درس قرآن، تاریخ و ... نمره ۱۷ کسب کرده است. ۱۷

قبول است

جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف	با عدد	با حروف
	۱۱۴/۲۵	یکصد و چهارده و بیست و پنج صدم	—	—
معدل کل	۱۴/۲۸	چهارده و بیست و هشت صدم	—	—
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۱۳/۰	نوبت اول ۱۷/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۶۶/۶/۱۰ آقای رضا کبری در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۶ شرکت و قبول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان امیر زاده مصدی امور دفتری

امضاء

مهر و امضاء دبستان شهید ... تأسیس ۱۳۵۷

دوشنبه ۶۶/۶/۱۰ آقای عزت اله کردی در امتحانات خرداد شهریور پایه دوم سال ۶۶ شرکت و قبول شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

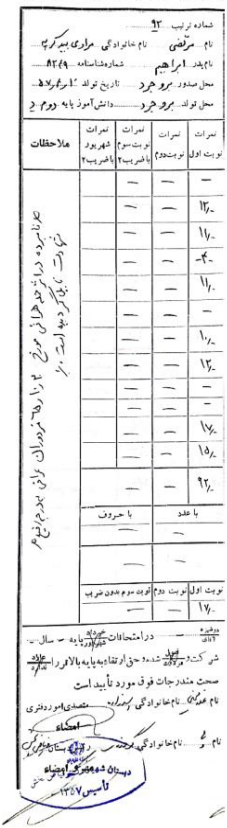
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام و نام خانوادگی ... مصدی امور دفتری

امضاء

مهر و امضاء دبستان شهید ... تأسیس ۱۳۵۷

میلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد



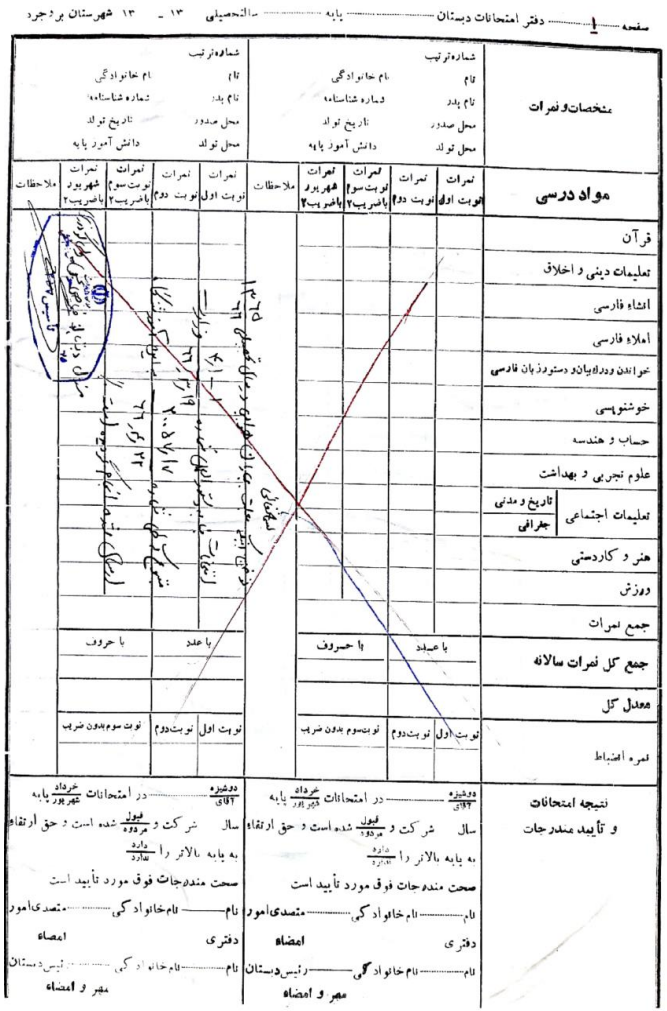
شماره ترتیب ۹۲
نام مرتضی نام خانوادگی مرادی بهمن کریم
نام پدر ابراهیم شماره شناسنامه ۸۲۴۹
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۴۵/۱۱/۵
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه دوم ج

نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
—	—	—		صادره در اثر هجوم هواپیمای متجاوز به تاریخ مورخان توانی بهمن ناقص شده است.
۱۲/۰	—	—		
۱۱/۰	—	—		
۴۰/۰	—	—		
۱۱/۰	—	—		
—	—	—		
۱۰/۰	—	—		
۱۲/۰	—	—		
—	—	—		
—	—	—		
۱۷/۰	—	—		
۱۵/۰	—	—		
۹۲/۰	—	—		

با عدد	با حروف
—	—

نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
۱۷/۰	—	—

درصد ۵۱۱/۰ درامتحانات ۵۱۱/۰ پایه ۰ سال ۰
شرکت در ۵۵۷/۰ شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را ۵۱۱/۰ دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام خانوادگی مدیر مصدری امور دفتری
نام نام خانوادگی رئیس
امضاء
مهر
دبیرستان شبانه‌روزی
تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱ ..... دفتر امتحانات دبستان ..... پایه ..... سال تحصیلی ۱۳ - ۱۳ شهرستان برد جرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب نام نام پدر محل صدور محل تولد نام خانوادگی شماره شناسنامه تاریخ تولد دانش آموز پایه	شماره ترتیب نام نام پدر محل صدور محل تولد نام خانوادگی شماره شناسنامه تاریخ تولد دانش آموز پایه

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
قرآن										
تعلیمات دینی و اخلاق										
انشاء فارسی										
املاء فارسی										
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی										
خوشنویسی										
حساب و هندسه										
علوم تجربی و بهداشت										
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی										
تعلیمات اجتماعی: جغرافی										
هنر و کاردستی										
ورزش										
جمع نمرات										
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف			با عدد		با حروف		
معدل کل										
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب			نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه / آقای ..... در امتحانات خرداد / شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول / مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

امضاء

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

دوشیزه / آقای ..... در امتحانات خرداد / شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول / مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

امضاء

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

صفحه ۲ ..... دفتر امتحانات دبستان بیاض نجش ..... پایه ششم ..... سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۶/-	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۶/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۶/-	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	—		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	۱۳/-	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۵/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی					
هنر و کاردستی	۱۷/-	—	—		
ورزش	۱۷/-	—	—		
جمع نمرات	۱۷۸/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

شماره ترتیب ۱
نام محمدحسین — نام خانوادگی چگنی
نام پدر ابراهیم — شماره شناسنامه ۵۸۷
محل صدور قزوین — تاریخ تولد ۱۰/۲/۵۷
محل تولد قزوین — دانش آموز پایه ششم الف

شماره ترتیب ۲
نام احمد — نام خانوادگی حسنوند
نام پدر محمد — شماره شناسنامه ۳۰۲۹۱
محل صدور بروجرد — تاریخ تولد ۱۳/۱/۵۷
محل تولد بروجرد — دانش آموز پایه ششم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۲۰/-	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۶/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۸/-	—	—		
املاء فارسی	۱۹/-	—	—		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	۱۷/-	—	—		
حساب و هندسه	۱۶/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	۱۷/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی					
هنر و کاردستی	۱۸/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۱۹۳/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —	با حروف —			
معدل کل	—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

شایسته دریافت جوایز مربع ۲ بار در ۶۵ مرزبان برای بار دوم ردیف ۲ نمره است ۲۰

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۵۹/۶/۲۵ در امتحانات خرداد ۵۹/۶/۲۵ پایه ـ سال ـ شرکت و خرداد ۵۹/۶/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۵۹/۶/۲۵

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام عبدالعلی نام خانوادگی پرستاری متصدی امور دفتری

نام ـ نام خانوادگی ـ رئیس دبستان

امضاء

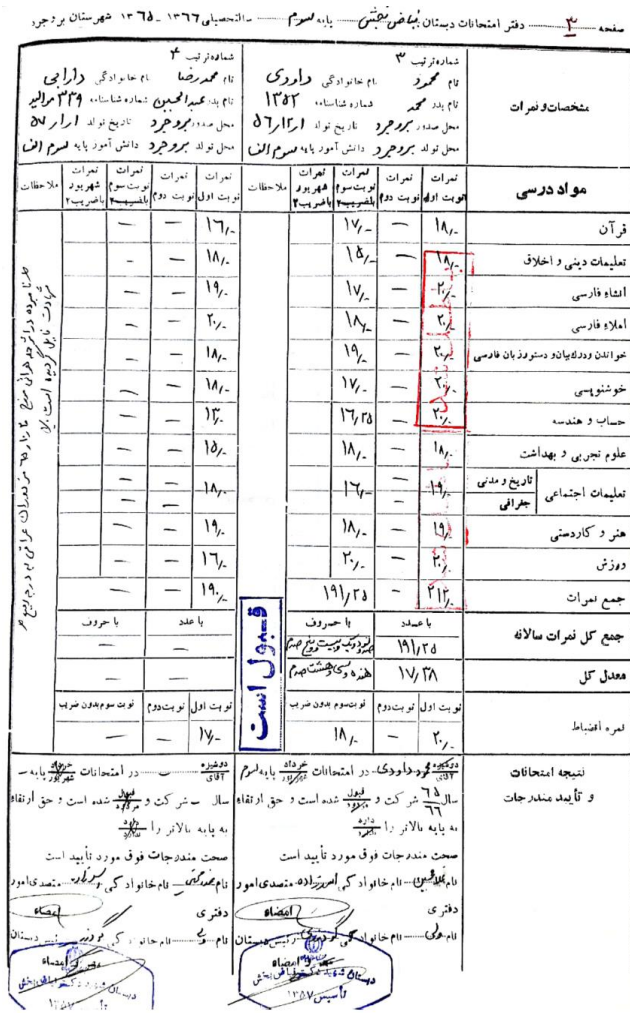
دوشنبه ۵۹/۶/۲۵ در امتحانات خرداد ۵۹/۶/۲۵ پایه ـ سال ـ شرکت و خرداد ۵۹/۶/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۵۹/۶/۲۵

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام عبدالعلی نام خانوادگی پرستاری متصدی امور دفتری

نام ـ نام خانوادگی ـ رئیس دبستان

امضاء



صفحه ۳ ..... دفتر امتحانات دبستان ابناء نوشتی ..... پایه سوم ..... سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بردجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۳ نام محمود نام خانوادگی داوری نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۳۵۲ محل صدور بردجرد تاریخ تولد ۱۲/۱۲/۵۶ محل تولد بردجرد دانش آموز پایه سوم الف	شماره ترتیب ۴ نام محمدرضا نام خانوادگی دارابی نام پدر محمدالحسین شماره شناسنامه ۳۳۹ مراغه محل صدور بردجرد تاریخ تولد ۱۲/۱۲/۵۷ محل تولد بردجرد دانش آموز پایه سوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم بضرب ۲	نمرات شهریور با ضرب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم بضرب ۲	نمرات شهریور با ضرب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۸/-	—	۱۷/-			۱۶/-	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۸/-	—	۱۵/-			۱۸/-	—	-		
انشاء فارسی	۲۰/-	—	۱۷/-			۱۹/-	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	۱۸/-			۲۰/-	—	—		
خواندن و درک مفاهیم و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	۱۹/-			۱۸/-	—	—		
خوشنویسی	۲۰/-	—	۱۷/-			۱۸/-	—	—		
حساب و هندسه	۲۰/-	—	۱۶/۲۵			۱۳/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/-	—	۱۸/-			۱۵/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	۱۹/-	—	۱۶/-			۱۸/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی	۱۹/-	—	۱۸/-			۱۹/-	—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/-	—	۲۰/-			۱۶/-	—	—		
ورزش	۲۱/-	-	۱۹۱/۲۵			۱۹/-	—	—		
جمع نمرات										

قبول است

جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف
	۱۹۱/۲۵	یکصد و نود و یک و بیست و پنج صدم
معدل کل	۱۷/۳۸	هفده و سی و هشت صدم

	با عدد	با حروف
	—	—
	—	—

نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب
	۲۰/-	—	۱۸/-	۱۷/-	—	—

معدل نمره دانش‌آموزان صنایع دستی با ذکر ۲۵ نمره عملی در درج نمرات شهریور ماه

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۶۵/۶/۲۰ آقای محمود داوری در امتحانات خرداد ۶۵/۶/۲۰ پایه سوم سال ۶۵/۶۶ شرکت و با معدل ۱۹۱/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... سمت ... امضاء

دفتری

نام خانوادگی ... سمت ... امضاء

دبستان شبانه‌روزی ابناء نوشتی تأسیس ۱۳۵۷

شنبه ۶۵/۶/۲۰ آقای محمدرضا دارابی در امتحانات خرداد ۶۵/۶/۲۰ پایه سوم سال ۶۵/۶۶ شرکت و با معدل ۱۹۱/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد/ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... سمت ... امضاء

دفتری

نام خانوادگی ... سمت ... امضاء

صفحه ۵ ..... دفتر امتحانات دبستان ابوذر غفاری ..... پایه سوم ..... سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بردجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۷ نام اکبر — نام خانوادگی شاه‌آبادی نام پدر یارمحمد — شماره شناسنامه ۵۶۸ محل صدور بردجرد — تاریخ تولد ۱۲/۵/۵۵ محل تولد مهدکرم — دانش‌آموز پایه سوم الف	شماره ترتیب ۸ نام حسین — نام خانوادگی عزیزی نام پدر علی — شماره شناسنامه ۷۰۳ محل صدور بردجرد — تاریخ تولد ۵/۱/۵۷ محل تولد بردجرد — دانش‌آموز پایه سوم (الف)

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۷/-	—	—			۱۹/-	—	-		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۷/-	—	—			۱۹/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۷/-	—	—			۱۹/-	—	—		
املاء فارسی	۱۵/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۹/-	—	—			۲۰/-	—	—		
خوشنویسی	۱۴/-	—	—			۲۰/-	—	—		
حساب و هندسه	۱۵/-	—	—			۲۰/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/-	—	—			۱۹/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	۱۹/-	—	—			۲۰/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی										
هنر و کاردستی	۱۳/-	—	—			۲۰/-	—	—		
ورزش	۱۸/-	—	—			۲۰/-	—	—		
جمع نمرات	۱۸۰/-	—	—			۲۱۶/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: —	با حروف: —				با عدد: —	با حروف: —			
معدل کل	—	—				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۸/-	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضرب: -			نوبت اول: ۲۰/-	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضرب: —		

صفحه مربوط به دانش‌آموزان ممنوع تا پایان شهریور ۶۵ مردودان تکلیف به درج نتیجه

صفحه مربوط به دانش‌آموزان ممنوع تا پایان شهریور ۶۵ مردودان تکلیف به درج نتیجه

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه ..... در امتحانات خرداد ۶۶ شهریور پایه ۳ ابتدائی سال ۶۶ - شرکت و با معدل ۱۸/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ..... سرپرست ..... متصدی امور دفتری

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

امضاء

تأسیس ۱۳۵۲

دوشیزه ..... در امتحانات خرداد ۶۶ شهریور پایه ۳ ابتدائی سال ۶۶ - شرکت و با معدل ۲۰/۲۵ شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

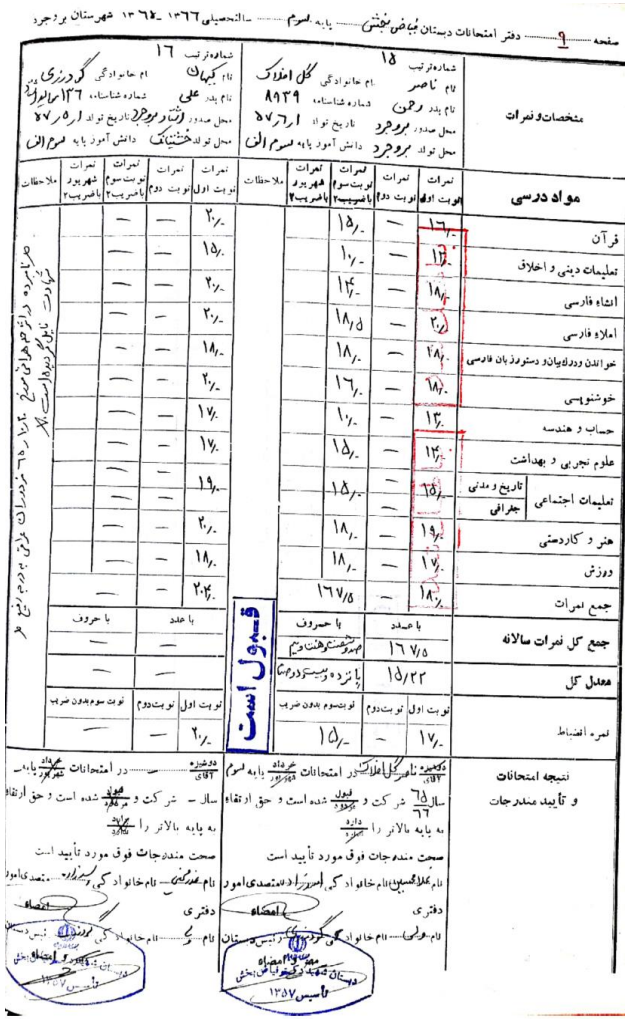
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ..... سرپرست ..... متصدی امور دفتری

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

امضاء

تأسیس ۱۳۵۲



صفحه ۹ ـــ دفتر امتحانات دبستان مبعض نوشتی ـــ پایه اسوم ـــ سال تحصیلی ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۴ شهرستان برد جرد

| مشخصات و نمرات | | |

صفحه ۱۰ دفتر امتحانات دبستان نیلوفر نوشین پایه سوم سال تحصیلی ۱۳۶۲ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۱۷	شماره ترتیب ۱۸
نام محسن نام خانوادگی گودرزی	نام محمود نام خانوادگی گودرزی
نام پدر محمدحسن شماره شناسنامه ۱۶۹۶۸	نام پدر رحمد شماره شناسنامه ۱۸۷
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۶/۹/۱	محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳۵۷/۱/۱
محل تولد بروجرد دانش آموز پایه سوم الف	محل تولد کرشک دانش آموز پایه سوم الف

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲	نمرات شهریور ضریب ۲؟	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم ضریب ۲؟	نمرات شهریور ضریب ۲؟	ملاحظات
قرآن	۱۹/-	—	۱۸/-			۱۹/-	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۶/-	—	۱۴/-			۱۹/-	—	—		
انشاء فارسی	۱۹/-	—	۱۶/-			۱۷/-	—	—		
املاء فارسی	۲۰/-	—	۲۰/-			۱۹/-	—	—		
خواندن وروانویسی و دستور زبان فارسی	۲۰/-	—	۲۰/-			۱۷/-	—	—		
خوشنویسی	۱۸/-	—	۱۸/-			۱۸/-	—	—		
حساب و هندسه	۱۸/-	—	۱۶/۵			۱۸/-	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۸/-	—	۱۹/-			۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	۲۰/-	—	۱۹/-			۱۶/-	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی		—					—	—		
هنر و کاردستی	۲۰/-	—	۲۰/-			۱۶/-	—	—		
ورزش	۲۰/-	—	۲۰/-			۱۸/-	—	—		
جمع نمرات	۲۰۸/-	—	۲۰۰/۵			۱۹۳/-	—	—		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد ۲۰۰/۵	با حروف دویست و نیم				با عدد —	با حروف —			
معدل کل	۱۸/۳۲	نجده و بیست و دو صدم				—	—			
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/-			نوبت اول ۲۰/-	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضریب —		

قبول است

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوهزار و پنج ۶۵ در امتحانات شهریور ۶۶ پایه سوم سال ۶۵/۶۶ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۱۳۶۵/۶/۲۵

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمد حسین نام خانوادگی امیرزادی سمت مدیر

امضاء

دفتری

نام ولی نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر علی شریعتی تأسیس ۱۳۵۷

دوهزار و پنج ۶۵ در امتحانات شهریور ۶۶ پایه سوم سال ۶۵/۶۶ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ۱۳۶۵/۶/۲۵

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام محمود نام خانوادگی سبزواری سمت معاون مدیر

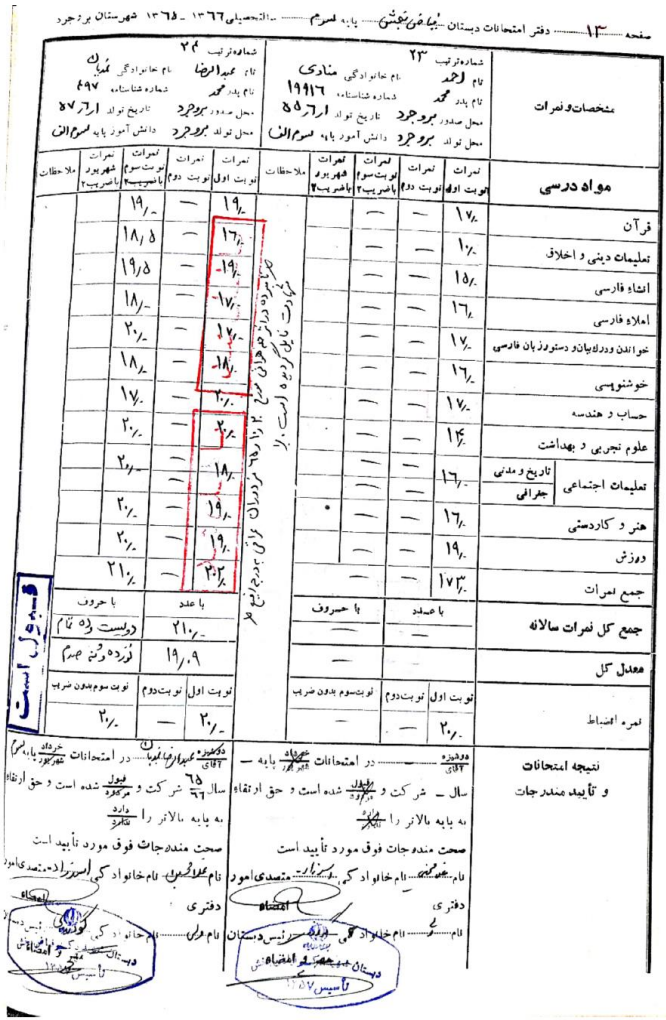
امضاء

دفتری

نام ولی نام خانوادگی گودرزی رئیس دبستان

مهر و امضاء دبستان شهید دکتر علی شریعتی تأسیس ۱۳۵۷

معدل شش ماهه دانش آموز در شهریور ۶۵ از ۲۰ برابر ۱۸ و ۶۵ صدم شد و در امتحانات شهریور ۶۶ از ۲۰ برابر ۱۹ شد

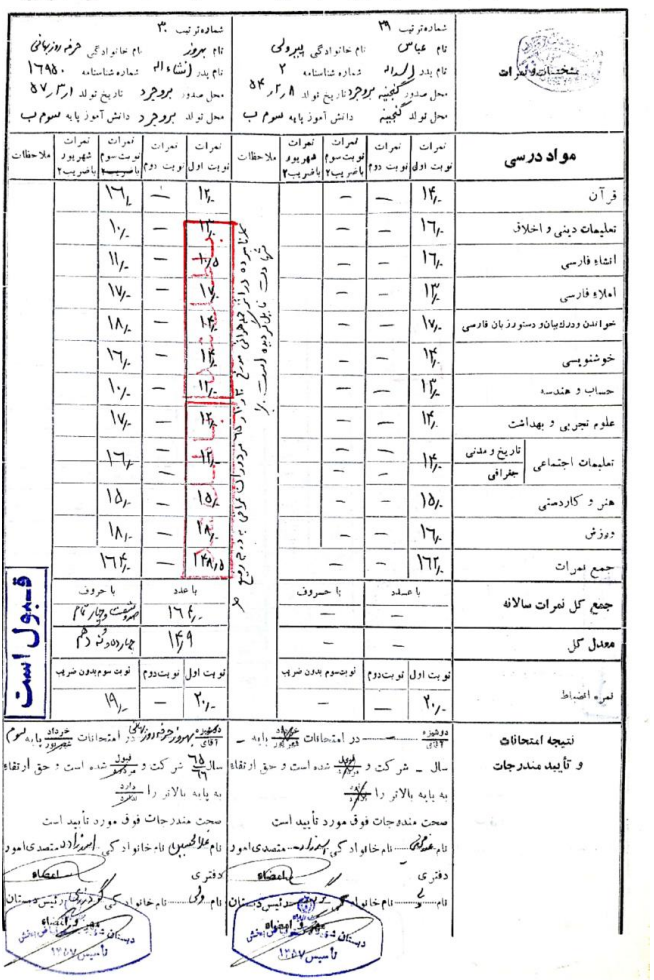


صفحه ۱۳ ... دفتر امتحانات دبستان دیبا مهر نوشتی ... پایه ششم ... سال تحصیلی ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۵ شهرستان برزجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۲۳ نام خانوادگی منادی نام احمد نام پدر محمد شماره شناسنامه ۱۹۹۱۶ محل صدور برزجرد تاریخ تولد ۱۳۵۵/۱/۱ محل تولد برزجرد دانش آموز پایه ششم الف	شماره ترتیب ۲۴ نام خانوادگی نمدیان نام محمدرضا نام پدر محمد شماره شناسنامه ۴۹۷ محل صدور برزجرد تاریخ تولد ۱۳۵۷/۱/۱ محل تولد برزجرد دانش آموز پایه ششم الف
مواد درسی	نمرات: نوبت اول / نوبت دوم / نوبت سوم با ضریب ۲ / نمرات شهریور با ضریب ۲ / ملاحظات	نمرات: نوبت اول / نوبت دوم / نوبت سوم با ضریب ۲ / نمرات شهریور با ضریب ۲ / ملاحظات
قرآن	۱۷/۰ — —	۱۹/۰ — —
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۰/۰ — —	۱۶/۰ — —
انشاء فارسی	۱۵/۰ — —	۱۸/۵ — —
املاء فارسی	۱۶/۰ — —	۱۹/۵ — —
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۷/۰ — —	۱۸/۰ — —
خوشنویسی	۱۶/۰ — —	۲۰/۰ — —
حساب و هندسه	۱۷/۰ — —	۱۸/۰ — —
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/۰ — —	۱۷/۰ — —
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	۱۶/۰ — —	۲۰/۰ — —
تعلیمات اجتماعی: جغرافی		۲۰/۰ — —
هنر و کاردستی	۱۶/۰ — —	۱۸/۰ — —
ورزش	۱۹/۰ — —	۲۰/۰ — —
جمع نمرات	۱۷۳/۰	۲۰۲/۰
جمع کل نمرات سالانه	با عدد — / با حروف —	با عدد ۲۱۰/۰ / با حروف دویست و ده تمام
معدل کل	—	۱۹/۰۹ / نوزده و نهم صدم
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰ / نوبت دوم — / نوبت سوم بدون ضریب —	نوبت اول ۲۰/۰ / نوبت دوم — / نوبت سوم بدون ضریب ۲۰/۰
نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات	در امتحانات خرداد ۱۳۶۶ پایه ششم سال ـ شرکت و موفق شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی ... نام ... دفتری مهر و امضاء رئیس دبستان	در امتحانات خرداد ۱۳۶۶ پایه ششم سال ۶۵ ـ ۶۶ شرکت و موفق شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است نام خانوادگی ... نام ... دفتری مهر و امضاء رئیس دبستان

قسمت اصل است

دبستان دیبا مهر نوشتی تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱۶ دفتر امتحانات دبستان نیمه‌وقت پایه سوم سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۴/۰	—	—		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۶/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۶/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۳/۰	—	—		
خواندن و درک مطلب و دستور زبان فارسی	۱۷/۰	—	—		
خوشنویسی	۱۴/۰	—	—		
حساب و هندسه	۱۳/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۴/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	۱۴/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی		—	—		
هنر و کاردستی	۱۵/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۶۲/۰	—	—		

جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف
	—	—
معدل کل	—	—

نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
	۲۰/۰	—	—

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۲۵/۶ ۱۳۶۶ در امتحانات خرداد پایه سوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و موفق شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام ... متصدی امور دفتری

نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دبستان نیمه‌وقت ابوذر — تأسیس ۱۳۵۷

شماره ترتیب ۱۹
نام عباس نام خانوادگی پیرولی
نام پدر ابراهیم شماره شناسنامه ۲
محل صدور گلپایه تاریخ تولد ۸/۲/۵۴
محل تولد گلپایه دانش‌آموز پایه سوم ب

شماره ترتیب ۳۰
نام بهروز نام خانوادگی خرمروزبهانی
نام پدر رشید شماره شناسنامه ۱۶۹۸۰
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۱۳/۱/۵۷
محل تولد بروجرد دانش‌آموز پایه سوم ب

ملاحظات: نمرات سوم دارای ضریب ۲ می‌باشد. تا پایان دوره ابتدایی نباید دوره است. ۱۳۶۵/۶/۲۰

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۲/۰	—	۱۶/۰		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۲/۰	—	۱۰/۰		
انشاء فارسی	۱۰/۵	—	۱۱/۰		
املاء فارسی	۱۲/۰	—	۱۷/۰		
خواندن و درک مطلب و دستور زبان فارسی	۱۲/۰	—	۱۸/۰		
خوشنویسی	۱۴/۰	—	۱۶/۰		
حساب و هندسه	۱۲/۰	—	۱۰/۰		
علوم تجربی و بهداشت	۱۲/۰	—	۱۷/۰		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	۱۲/۰	—	۱۶/۰		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی		—			
هنر و کاردستی	۱۵/۰	—	۱۵/۰		
ورزش	۱۲/۰	—	۱۸/۰		
جمع نمرات	۱۲۴/۵	—	۱۶۴/۰		

قبول است

جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف
	۱۶۴/۰	صد و شصت و چهار ۶۴
معدل کل	۱۶/۹	شانزده و نه دهم

نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب
	۱۹/۰	—	—

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

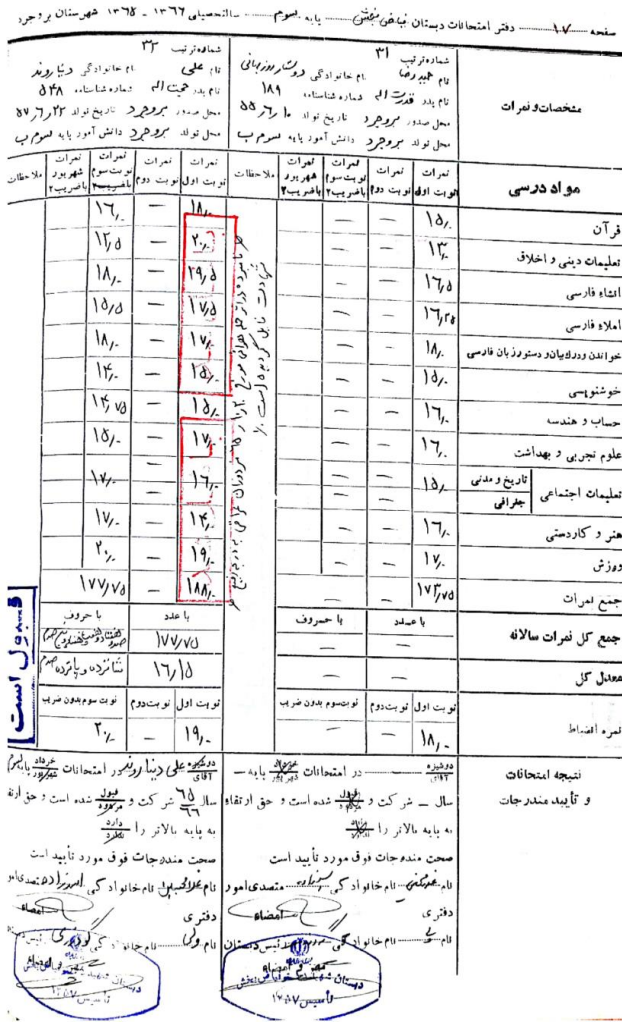
دوشنبه ۲۵/۶ ۱۳۶۶ در امتحانات خرداد پایه سوم سال ۶۵-۶۶ شرکت و موفق شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام بهروز نام خانوادگی خرمروزبهانی متصدی امور دفتری

نام و نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دبستان نیمه‌وقت ابوذر — تأسیس ۱۳۵۷



سفحه ۱۰۷ ..... دفتر امتحانات دبستان ابن‌یمین ..... پایه سوم ..... سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۳۱ — نام خانوادگی فروتن روزبهانی — نام پدر قدرت الله — شماره شناسنامه ۱۸۹ — محل صدور بروجرد — تاریخ تولد ۵۵/۶/۱۰ — محل تولد بروجرد — دانش‌آموز پایه سوم ب					شماره ترتیب ۳۲ — نام خانوادگی دنیا روشنروان — نام علی — نام پدر حمیت الله — شماره شناسنامه ۵۴۸ — محل صدور بروجرد — تاریخ تولد ۵۷/۶/۲۲ — محل تولد بروجرد — دانش‌آموز پایه سوم ب			
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۵/۰	—	—			۱۸/۰	—	۱۶/۰		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۳/۰	—	—			۲۰/۰	—	۱۲/۵		
انشاء فارسی	۱۶/۵	—	—			۱۹/۵	—	۱۸/۰		
املاء فارسی	۱۶/۲۵	—	—			۱۷/۵	—	۱۵/۵		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۱۸/۰	—	—			۱۷/۰	—	۱۸/۰		
خوشنویسی	۱۵/۰	—	—			۱۵/۰	—	۱۴/۰		
حساب و هندسه	۱۶/۰	—	—			۱۵/۰	—	۱۴/۷۵		
علوم تجربی و بهداشت	۱۶/۰	—	—			۱۷/۰	—	۱۵/۰		
تعلیمات اجتماعی — تاریخ و مدنی	۱۵/۰	—	—			۱۶/۰	—	۱۷/۰		
تعلیمات اجتماعی — جغرافی										
هنر و کاردستی	۱۶/۰	—	—			۱۴/۰	—	۱۷/۰		
ورزش	۱۷/۰	—	—			۱۹/۰	—	۲۰/۰		
جمع نمرات	۱۷۳/۷۵	—	—			۱۸۸/۰	—	۱۷۷/۷۵		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد ۱۷۷/۷۵		با حروف صد و هفتاد و هفت و پنج صدم		
معدل کل	—		—			۱۶/۱۵		شانزده و پانزده صدم		
نمره انضباط	نوبت اول ۱۸/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —			نوبت اول ۱۹/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب ۲۰/۰		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه ..... در امتحانات خرداد ۶۶ پایه سوم سال ... شرکت و با معدل ۱۸/۰ قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی ... سمت ... مهر و امضاء

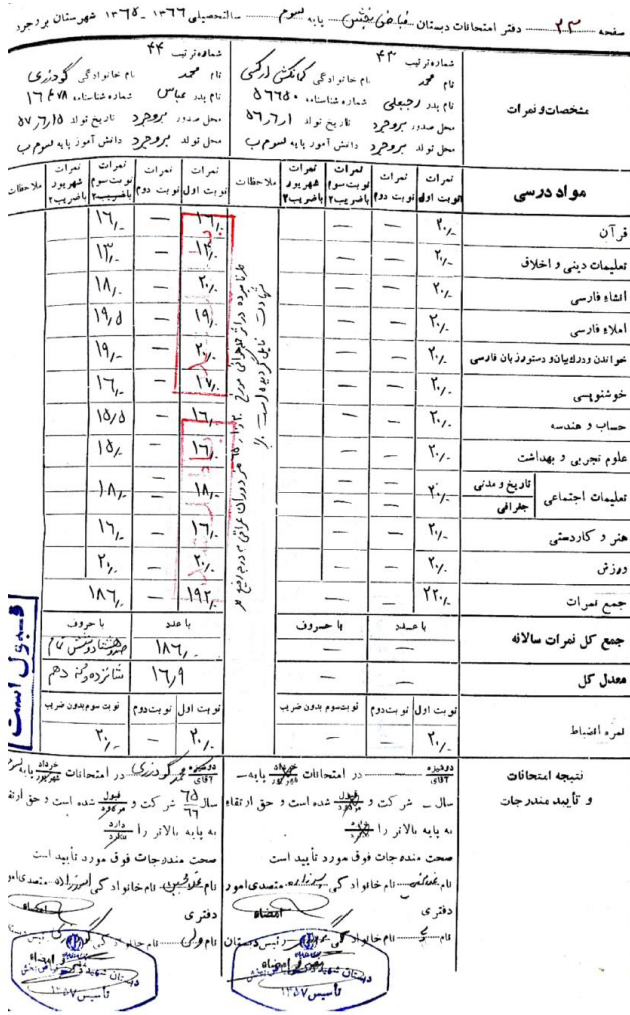
دوشیزه دنیا روشنروان آقای علی خرداد ۶۶ پایه سوم سال ۶۵ شرکت و با معدل ۲۰/۰ قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی ... سمت ... مهر و امضاء

قبول است



صفحه ۲ ـ دفتر امتحانات دبستان مبارکی پسرانه ـ پایه سوم ـ سال تحصیلی ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۵ شهرستان بردجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ۴۳ — نام محمد — نام خانوادگی کاشفی ارکی — نام پدر رجبعلی — شماره شناسنامه ۵۶۶۵۰ — محل صدور بردجرد — تاریخ تولد ۱۳۵۶/۱/۱ — محل تولد بردجرد — دانش آموز پایه سوم ب	شماره ترتیب ۴۴ — نام محمد — نام خانوادگی گودرزی — نام پدر عباس — شماره شناسنامه ۱۶۷۸ — محل صدور بردجرد — تاریخ تولد ۱۳۵۶/۵/۱۵ — محل تولد بردجرد — دانش آموز پایه سوم ب

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	۱۶/۰		
تعلیمات دینی و اخلاق	۲۰/۰	—	—			۱۲/۰	—	۱۳/۰		
انشاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۲۰/۰	—	۱۸/۰		
املاء فارسی	۲۰/۰	—	—			۱۹/۰	—	۱۹/۵		
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی	۲۰/۰	—	—			۲۰/۰	—	۱۹/۰		
خوشنویسی	۲۰/۰	—	—			۱۷/۰	—	۱۶/۰		
حساب و هندسه	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	۱۵/۵		
علوم تجربی و بهداشت	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	۱۵/۰		
تعلیمات اجتماعی (تاریخ و مدنی / جغرافی)	۲۰/۰	—	—			۱۸/۰	—	۱۸/۰		
هنر و کاردستی	۲۰/۰	—	—			۱۶/۰	—	۱۶/۰		
ورزش	۲۰/۰	—	—			۲۰/۰	—	۲۰/۰		
جمع نمرات	۲۲۰/۰	—	—			۱۹۲/۰	—	۱۸۶/۰		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد —		با حروف —			با عدد ۱۸۶/۰		با حروف صد و هشتاد و شش		
معدل کل	—		—			۱۶/۹		شانزده و نهم دهم		
نمره انضباط	نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب —			نوبت اول ۲۰/۰	نوبت دوم —	نوبت سوم بدون ضرب ۲۰/۰		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشنبه ۱۳۶۶/۶/۲۵ در امتحانات خرداد ۱۳۶۶/۶/۲۵ پایه سوم سال ـ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

امضاء

نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دبستان شهید ... تأسیس ۱۳۵۷

دوشنبه ۱۳۶۶/۶/۲۵ در امتحانات خرداد ۱۳۶۶/۶/۲۵ پایه سوم سال ۶۵ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد

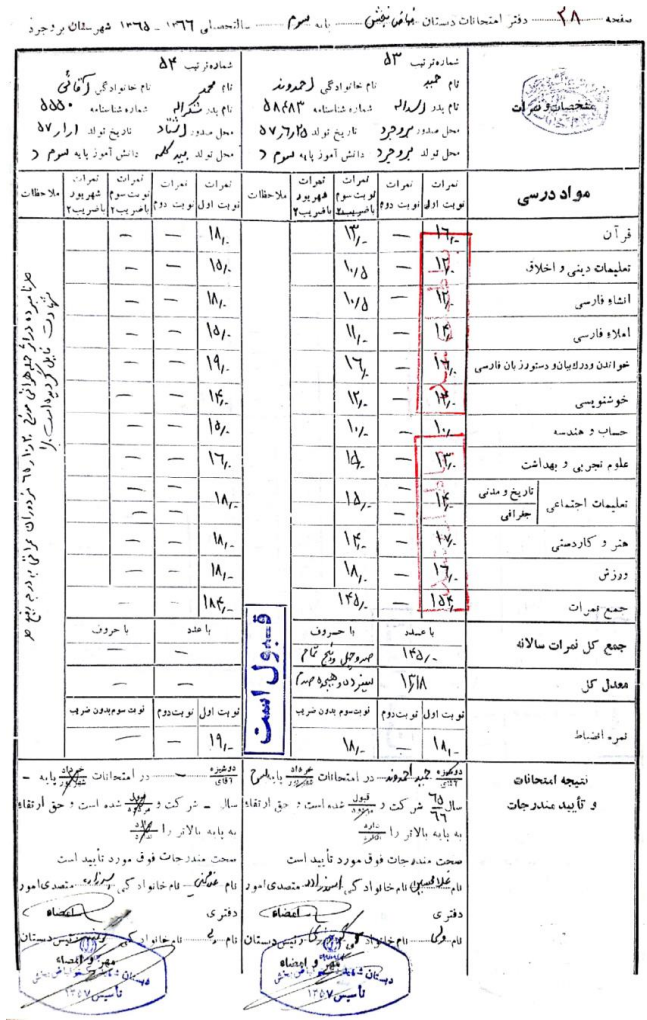
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی ... نام خانوادگی ... متصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان

دبستان شهید ... تأسیس ۱۳۵۷

قبول است



صفحه ۲۸ ... دفتر امتحانات دبستان غیانی بخش ... پایه سوم ... سال تحصیلی ۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ شهرستان بروجرد

شماره ترتیب ۵۳
نام حبیب نام خانوادگی رحمدوند
نام پدر رسول شماره شناسنامه ۵۸۴۸۳
محل صدور بروجرد تاریخ تولد ۵۷/۶/۲۵
محل تولد بروجرد دانش آموز پایه سوم ۷

شماره ترتیب ۵۴
نام محمد نام خانوادگی رمضانی
نام پدر شکرالله شماره شناسنامه ۵۵۵۰
محل صدور رستاد تاریخ تولد ۵۷/۱/۱
محل تولد بیدکهنه دانش آموز پایه سوم ۷

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۳	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۳	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۶/۰	—	۱۳/۰			۱۸/۰	—	—		صاحبا نمره درس قرآن چهارمین سنج بازدارنده ۶۵ مردمان گرانش بردم نتیج هر شهرت نابل گردیده است ۱۱
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۲/۰	—	۱۰/۵			۱۵/۰	—	—		
انشاء فارسی	۱۲/۰	—	۱۰/۵			۱۸/۰	—	—		
املاء فارسی	۱۴/۰	—	۱۱/۰			۱۵/۰	—	—		
خواندن ودرلایبان‌و دستورزبان فارسی	۱۶/۰	—	۱۶/۰			۱۹/۰	—	—		
خوشنویسی	۱۴/۰	—	۱۲/۰			۱۴/۰	—	—		
حساب و هندسه	۱۰/۰	—	۱۰/۰			۱۵/۰	—	—		
علوم تجربی و بهداشت	۱۳/۰	—	۱۵/۰			۱۶/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی تاریخ و مدنی	۱۴/۰	—	۱۵/۰			۱۸/۰	—	—		
تعلیمات اجتماعی جغرافی		—					—	—		
هنر و کاردستی	۱۷/۰	—	۱۴/۰			۱۸/۰	—	—		
ورزش	۱۶/۰	—	۱۸/۰			۱۸/۰	—	—		
جمع نمرات	۱۵۴/۰	—	۱۴۵/۰			۱۸۴/۰	—	—		

قبول است

جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف
	۱۴۵/۰	صدوچهل وپنج تمام
معدل کل	۱۴۱۸	نمیزده‌دهم صحیح

نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب
	۱۸/۰	—	۱۸/۰

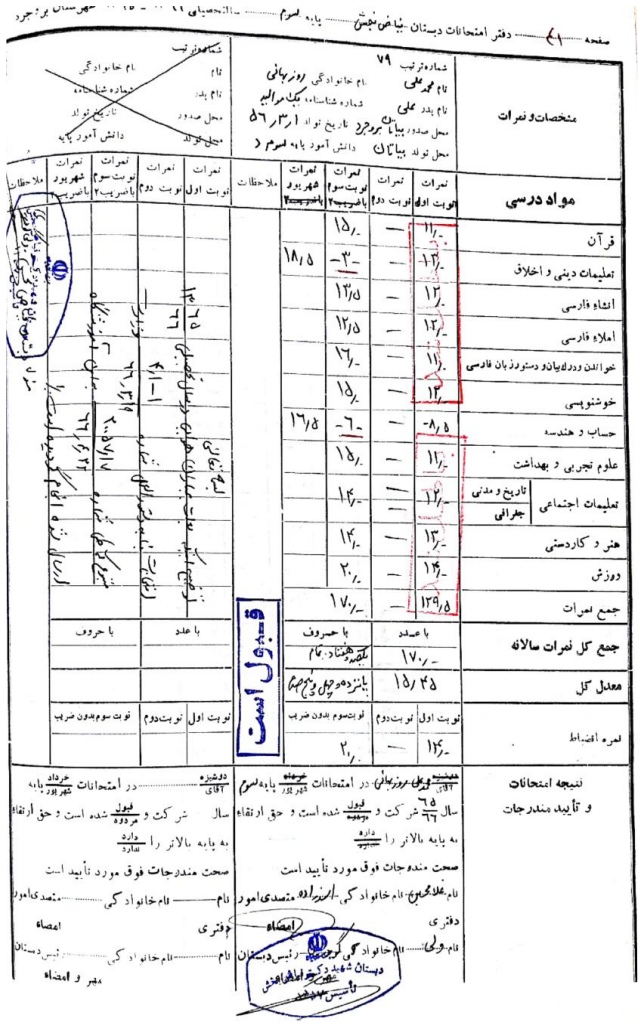
	با عدد	با حروف
	—	—
	—	—

	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب
	۱۹/۰	—	—

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوهزده چهل و دو — در امتحانات خرداد ۱۳۶۶ پایه سوم
سال ۶۵/۶۶ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام غلامحسین نام خانوادگی اسدزاده متصدی امور دفتری
امضاء
مهر و امضاء دبستان غیانی ۲ تأسیس ۱۳۵۷

دوهزده — در امتحانات خرداد ۱۳۶۶ پایه سوم
سال ۶۵/۶۶ شرکت و قبول شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد
صحت مندرجات فوق مورد تأیید است
نام عبدالله نام خانوادگی اسدزاده متصدی امور دفتری
امضاء
مهر و امضاء دبستان غیانی ۲ تأسیس ۱۳۵۷



صفحه ۱ ـــ دفتر امتحانات دبستان بیاض نجش ـــ پایه سوم ـــ سال تحصیلی ۶۱ ـــ شهرستان برزجرد

منحصات و نمرات	
شماره ترتیب	۷۹
نام	محمد علی
نام پدر	علی
شماره شناسنامه	۱۰۳۱
محل صدور	بیابان برزجرد
تاریخ تولد	۱۳/۱/۵۶
محل تولد	بیابان
دانش آموز پایه	سوم د

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن	۱۱/۰	—	۱۵/۰		
تعلیمات دینی و اخلاق	۱۲/۰	—	۳/۰	۱۸/۵	
انشاء فارسی	۱۲/۰	—	۱۳/۵		
املاء فارسی	۱۲/۰	—	۱۲/۵		
خواندن وروانویسی و دستور زبان فارسی	۱۱/۰	—	۱۶/۰		
خوشنویسی	۱۲/۰	—	۱۵/۰		
حساب و هندسه	۸/۵	—	۶/۰	۱۶/۵	
علوم تجربی و بهداشت	۱۱/۰	—	۱۵/۰		
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی	۱۲/۰	—	۱۴/۰		
تعلیمات اجتماعی: جغرافی					
هنر و کاردستی	۱۳/۰	—	۱۴/۰		
ورزش	۱۴/۰	—	۲۰/۰		
جمع نمرات	۱۳۹/۵	—	۱۷۰/۰		
جمع کل نمرات سالانه	با عدد: ۱۷۰/۰		با حروف: یکصد و هفتاد تمام		
معدل کل	۱۵/۴۵		با عدد: پانزده و چهل و پنج صدم		
نمره انضباط	نوبت اول: ۱۴/۰	نوبت دوم: —	نوبت سوم بدون ضرب: ۲۰/۰		

قبول است

	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضرب
با عدد			
با حروف			

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دبستان شهید رجائی برزجرد پایه سوم در امتحانات خرداد شهریور سال ۶۵/۶۶ شرکت و قبول مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام خانوادگی مدیر: ...زاده منصدی امور دفتری

نام و نام خانوادگی ولی: ... امضاء

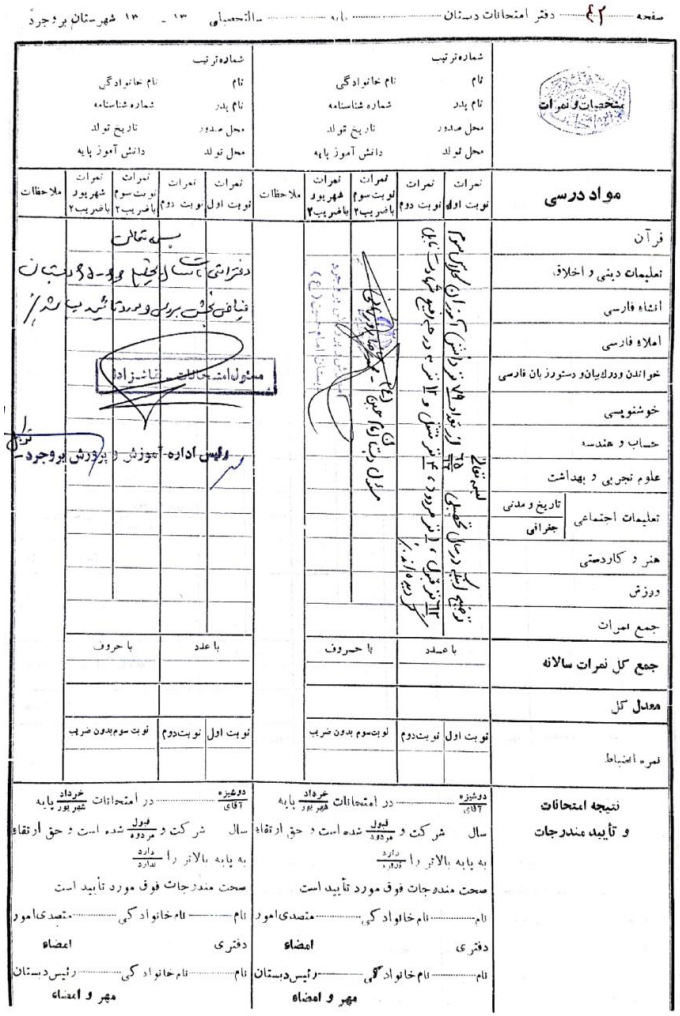
رئیس دبستان شهید رجائی برزجرد — نام خانوادگی: ... امضاء

دوشیزه ... دارای ... در امتحانات خرداد شهریور پایه ... سال ... شرکت و قبول مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ... نام خانوادگی ... منصدی امور دفتری

نام ... نام خانوادگی ... رئیس دبستان ... امضاء



سفحه ۴۲ دفتر امتحانات دبستان ... پایه ... سال تحصیلی ۱۳ - ۱۳ شهرستان بروجرد

	شماره ترتیب نام نام پدر محل صدور محل تولد	نام خانوادگی شماره شناسنامه تاریخ تولد دانش آموز پایه	شماره ترتیب نام نام پدر محل صدور محل تولد	نام خانوادگی شماره شناسنامه تاریخ تولد دانش آموز پایه
مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم
قرآن				
تعلیمات دینی و اخلاق				
انشاء فارسی				
املاء فارسی				
خواندن و درک و بیان و دستور زبان فارسی				
خوشنویسی				
حساب و هندسه				
علوم تجربی و بهداشت				
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی				
تعلیمات اجتماعی: جغرافی				
هنر و کاردستی				
ورزش				
جمع نمرات				
جمع کل نمرات سالانه	با عدد	با حروف	با عدد	با حروف
معدل کل				
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت اول	نوبت دوم

نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
با عدد	با حروف	
نوبت سوم بدون ضرب		

نمرات نوبت سوم یا ضریب ۲	نمرات شهریور یا ضریب ۲	ملاحظات
با عدد	با حروف	
نوبت سوم بدون ضرب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه ..... در امتحانات خرداد شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

دوشیزه ..... در امتحانات خرداد شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول مردود شده است و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد ندارد

صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

بسمه تعالی

توضیح اینکه بعلت بمباران هوایی استانات بنابدستور والی شهره

۱-۱/۴ وزارت متبوع تعطیل شهره ۲۰۰۵۷/۱۷ به این

۶۶/۳/۱۹ ۶۶/۳/۲۲

آموزشگاه (ر) ل شده انجام گردیده است .

مسئول دبستان خاص عباس

دبستان شهید

تأسیس ۵۷

مواد درسی	نوبت اول	نوبت دوم	با ضریب ۲	با ضریب ۲
قرآن				
تعلیمات دینی و اخلاقی				
انشاء فارسی				
املاء فارسی				
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی				
خوشنویسی				
حساب و هندسه				
علوم تجربی و بهداشت				
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی				
تعلیمات اجتماعی: جغرافی				
هنر و کاردستی				
ورزش				

بسمه تعالی

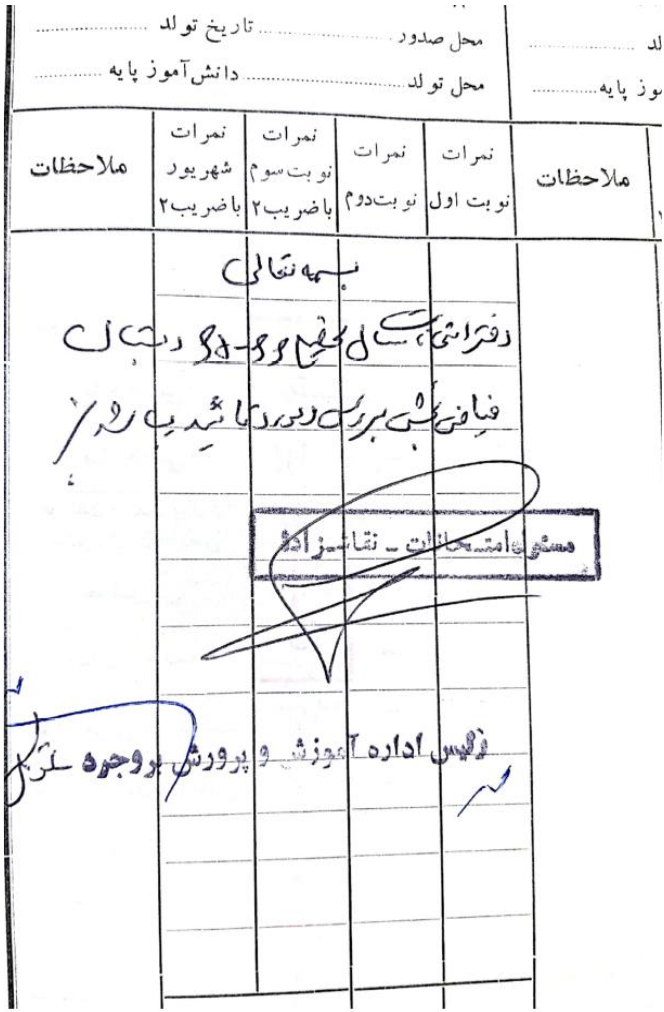
توضیح اینکه درسال تحصیلی ۶۵/۶۶ از تعداد ۹۵ نفر دانش آموزان کلاس دوم

۵۶ نفر قبول، ۴ نفر مردود، ۳ نفر ترک تحصیل، ۲ نفر منتقل و ۲۹ نفر

به درجه رفیع شهادت نایل گردیده اند ./

مسئول دبستان امام حسین (ع)

دبستان امام حسین (ع)



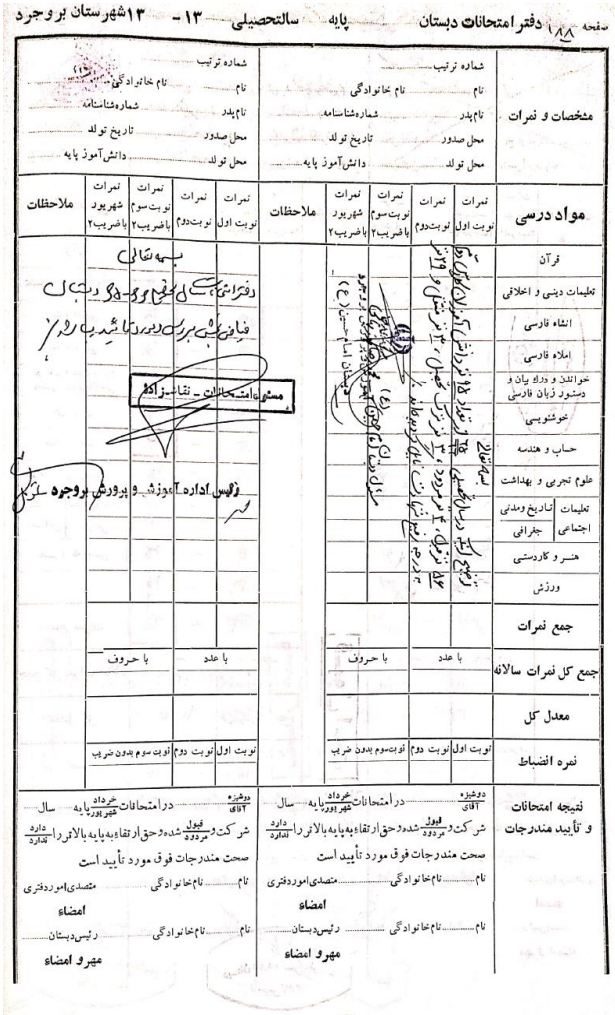
لد ..... محل صدور ..... تاریخ تولد .....
وز پایه ..... محل تولد ..... دانش‌آموز پایه .....

ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم باضریب ۲	نمرات شهریور باضریب ۲	ملاحظات

بسمه تعالی

مستر امتحانات - نقاش‌زاده

رئیس اداره آموزش و پرورش بروجرد



صفحه ۱۸۸ دفتر امتحانات دبستان ..... پایه ..... سال تحصیلی ۱۳ - ۱۳ شهرستان بروجرد

مشخصات و نمرات	شماره ترتیب ..... نام ..... نام خانوادگی ..... نام پدر ..... شماره شناسنامه ..... محل صدور ..... تاریخ تولد ..... محل تولد ..... دانش‌آموز پایه	شماره ترتیب ..... نام ..... نام خانوادگی ..... نام پدر ..... شماره شناسنامه ..... محل صدور ..... تاریخ تولد ..... محل تولد ..... دانش‌آموز پایه .....

مواد درسی	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات	نمرات نوبت اول	نمرات نوبت دوم	نمرات نوبت سوم با ضریب ۲	نمرات شهریور با ضریب ۲	ملاحظات
قرآن										
تعلیمات دینی و اخلاقی										
انشاء فارسی										
املاء فارسی										
خواندن و درک بیان و دستور زبان فارسی										
خوشنویسی										
حساب و هندسه										
علوم تجربی و بهداشت										
تعلیمات اجتماعی: تاریخ و مدنی										
تعلیمات اجتماعی: جغرافی										
هنر و کاردستی										
ورزش										
جمع نمرات										
جمع کل نمرات سالانه	با عدد		با حروف			با عدد		با حروف		
معدل کل										
نمره انضباط	نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب			نوبت اول	نوبت دوم	نوبت سوم بدون ضریب		

نتیجه امتحانات و تأیید مندرجات

دوشیزه / آقای ..... در امتحانات خرداد / شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول / مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

امضاء

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

دوشیزه / آقای ..... در امتحانات خرداد / شهریور پایه ..... سال ..... شرکت و قبول / مردود شده و حق ارتقاء به پایه بالاتر را دارد / ندارد صحت مندرجات فوق مورد تأیید است

نام ..... نام خانوادگی ..... متصدی امور دفتری

امضاء

نام ..... نام خانوادگی ..... رئیس دبستان

مهر و امضاء

دو: تصویر صحنه‌های روز واقعه

تصویرهای پیش‌رو، مجموعه عکس‌های شهدای دانش‌آموز واقعهٔ ۲۰ دیماه ۱۳۶۵ و نیز ویرانهٔ دبستان‌های شهید فیاض‌بخش، امام حسن مجتبی (ع) و ... است که توسط سیف‌اله طاهری (خبرنگار وقت روزنامه جمهوری اسلامی) ثبت و ضبط گردیده است:



شهدای دانش‌آموز: دبستان شهید فیاض‌بخش، امام حسن مجتبی (ع) و ...
در واقعهٔ بمباران بیستم دیماه ۱۳۶۵ (بروجرد)



نمایی از فضای داخلی دبستان شهید فیاض‌بخش (در روز واقعه)



تصویر دانش‌آموز مجروح واقعه در بیمارستان شهید مصطفی چمران



تصویر دانش‌آموز مجروح واقعه در بیمارستان شهید مصطفی چمران



تصویر دانش‌آموز مجروح واقعه در بیمارستان شهید مصطفی چمران



تصویر رو یا رویی خانواده دانش‌آموزان شهید با کودکان خود در سالن ورزشی آیت ا... طالقانی



تصویر دانش‌آموزان شهید و ترتیب قرار گرفتن آن‌ها در سالن ورزشی آیت ا... طالقانی



تصویر دانش‌آموز مجروح واقعه در بیمارستان شهید مصطفی چمران



نمایی از کلاس دبستان شهید فیاض‌بخش بعد از اصابت موشک



حضور مادر یکی از دانش‌آموزان مجروح واقعه بمباران در بیمارستان



تصویر دانش‌آموز مجروح واقعه در بیمارستان شهید مصطفی چمران



نمایی از دبستان شهید فیاض‌بخش بعد از بمباران (فردای واقعه)



نمای یکی از کلاس‌های دبستان شهید فیاض‌بخش



نمایی دیگر از کلاس دبستان شهید فیاض‌بخش بعد از واقعه



نمایی از راهروی دبستان شهید فیاض‌بخش بعد از واقعه



مجروحان دانش‌آموز، در حال درمان در بیمارستان



دانش‌آموز مجروح، در حال درمان در بیمارستان



حضور مادر یکی از دانش‌آموزان مجروح واقعه بمباران در بیمارستان



کتاب، کیف و دفتر دانش‌آموزان شهید بعد از واقعه (در محوطهٔ دبستان)



دانش‌آموز مجروح واقعه در محل حادثه



کتاب، کیف و دفتر دانش‌آموزان شهید بعد از واقعه (در محوطهٔ دبستان)



بیمارستان امام خمینی بروجرد (شریعتی سابق)



بیمارستان شهید چمران بروجرد



ورزشگاه شهید علی بیات بروجرد



میدان فوتبال ورزشگاه شهید علی بیات بروجرد (محل فرود بالگردها در روز واقعه)



سالن سرپوشیده آیت ا... طالقانی بروجرد (محل استقرار اولیه شهدای دانش‌آموز)



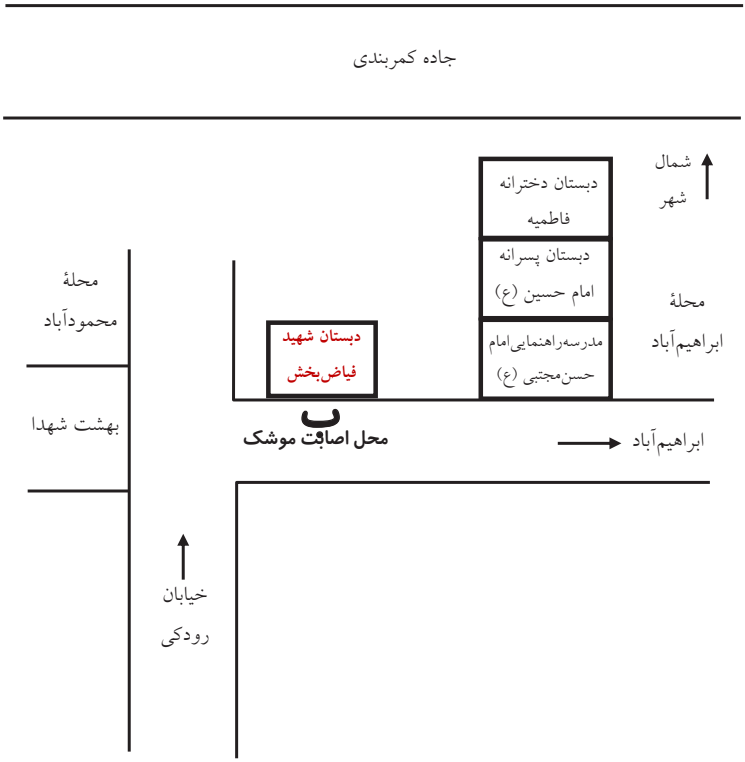
میدان شهدای دانش آموز



نمای کنونی مدرسه شهدای دانش آموز



نمای کنونی مدرسه شهدای دانش آموز



نمایی کلی از منطقهٔ واقعه (۲۰ دیماه ۱۳۶۵)